گروه نویسندگان شانگهای

اقتصاد سیاسی را مطالعه کنیم اقتصاد سیاسی چیست؟

مترجم: ع. رشیدیان

جلد دوم

فصل ششم تا فصل یازدهم (آخر)

بازتایپ و تکثیر:
حزب کمونیست (مائوئیست)افغانستان
حمل 1389 خورشیدی

فهرست

عنوان **صفحه**

مقدمه گروه شانگهای 1975 99

فصل ششم

- روند حرکت سرمایه ... 99
- چرخش سرمایه ، تولید و تحقق مداوم ارزش اضافی است 104
- بازتولید سرمایه داری در میان تضادهای آنتاگونیستی صورت میگیرد 111

فصل هفتم

- این بورژوازی در مجموع خویش است که 122
- تجارت کالا به سرمایه داران تجاری اجازه میدهد... 130
- مالکان ارضی غنیمت را تقسیم میکنند 135

فصل هشتم

- بیماری علاج ناپذیر سرمایه داری 143
- گرایش وخیم شدن بحران اقتصادی سرمایه د اری ... 150
- بحران اقتصادی، بنیاد حاکمیت سرمایه داری را به لرزه در می آورد 159

فصل نهم

- ماهیت امپریالیسم تغییر نخواهد کرد 161
- اتحادیه های بین المللی انحصاری جهان را ... 178
- تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات ضرورتا به جنگ منجر میشود 184

فصل دهم

- امپریالیزم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی است 187
- پیدایش یک اشرافیت کارگری ... 196
- امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار است 199

فصل یازدهم

- سوسیال – امپریالیسم شوروی بخشی از امپریالیسم جهانی است 208
- " آزمایش شچکینو" نمونه ای از نظام خونخوار موسسات انحصاری.. 214
- " روابط بین المللی نوع جدید" شوروی: نام دیگری بر نواستعار 215

امیدواریم انتشار این مجموعه بتواند نقش مثبتی در آموزش جوانان مستقر در روستاها بازی کند و آنها را بیش از پیش در بالا بردن سطح آگاهیشان از مبارزه طبقاتی،مبارزه میان مشی ها و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، یاری دهد.

ما امیدواریم که این مجموعه آنها را در بالا بردن هرچه بیشترسطح دانش سیاسی فرهنگ وعلوم یاری دهد تا با قدمهای بلند در راهی پیش روند که هم سرخ وهم متخصص باشند و بهتربتوانند به نیازهای ساختمان روستاهای جدید سوسیالیستی و ادای تمام وظایف موجود پاسخ گویند.

تشکرات صمیمانه خود را به واحد مربوط و دیگرانیکه با پشتکار تمام درکار انتشار این مجموعه همکاری کرده اند، ابرازمیداریم و از همه خوانندگان تقاضا میکنیم که نظرات وانتقاد های خود را در باره این مجموعه برای بهتر ساختن آن برای ما بنویسند.

انتشارات خلق شانگهای

چاپ دوم 1975

معرفی " مجموعه آموزش جوانان" توسط گروه نویسندگان

صدرمائو به ما میاموزد:" لازم است که جوانان تحصیل کرده به روستاها بروند و خود را تحت آموزش دهقانان فقیر ونیمه فقیر قرار دهند." برای جوابگوئی به این فراخوان، گروههای جوانان مجهز به آموزش کمونیستی با اشتیاق فراوان به روستاها روانه شدند. این امر در زمینه ازمیان برداشتن سه تفاوت بزرگ (بین کار یدی وفکری، شهر و روستا ، کارگر و دهقان) فایده های زیادی دربر دارد.

در دنیای بزرگ روستاها، تعداد زیادی جوانان تحصیلکرده به فراگیری اصول مارکسیزم لنینیسم و کتابهای صدر مائو اشتغال دارند با شدت تمام درصف نخست سه جنبش انقلابی (مبارزه طبقاتی ، مبارزه برای تولید وآزمون های علمی) نبرد میکنند، با قاطعیت راه یگانگی با کارگران ودهقانان را تعقیب وسهم خود را در سازندگی روستا های جدید سوسیالیستی، ادا مینمایند. قهرمانان پرولتاریایی بی وقفه زاده میشوند، نسل جدید انقلابی رشد میکند و شکوفا میشود. این پیروزی بزرگی برای مشی انقلابی صدر مائو است.

ما برطبق آموزش صدر مائو"باید به رشد نسل جوان دقت و توجه کرد."

این " مجموعه آموزش جوانان " را برای جوابگویی به احتیاجات جوانان تحصیلکرده ایکه در روستاها مستقر شده اند و پیش خود به تحصیل اشتغال دارند، تنظیم و منتشر میکنیم. این مجموعه بر پایه مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، از نظر محتوی، به دانستنی های عمومی فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات، علوم طبیعی و نیز به کاربرد تکنیک های کشاورزی میپردازد.

فصل ششم

روند حرکت سرمایه روندی است که بوسیله آن

ارزش اضافه استخراج شده

و تحقق میابد.

دوره (سایکل)، چرخش سرمایه، و بازتولید سرمایه اجتماعی

سرمایه برای اینکه بتواند تماما نقش خود را ایفاٴ کند باید درحرکت مداوم باشد. سرمایه ازروند گردش به روند تولید گذارمیکند ومجددا از روند تولید به روند گردش عبورمیکند واین مرتبا تکرارمیشود.

در دو فصل گذشته ما موقتا روند گردش سرمایه را به کنارگذاشتیم وفقط به بررسی روند تولید پرداختیم. دراین فصل ما به مطالعه حرکت سرمایه و تضادهای درونی آن ازنقطه نظرگردش سرمایه خواهیم پرداخت.

دوره (سیکل) سرمایه از سه مرحله میگذرد و سه شکل بخود میگیرد.

سه مرحله ائی سیکل سرمایه وحدت روند تولید وروند گردش را تشکیل میدهد.

سرمایه درحرکت خود از سه مرحله متوالی عبورمیکند وسه شکل ، مناسب با هرمرحله به خود میگیرد. درنخستین مرحله حرکت سرمایه ، سرمایه دار درآغاز یک مبلغ معین پول را خرچ میکند وبا این پول وسایل تولید ونیروی کار را از بازارکار تهیه مینماید. اگرپول را به حرف A و کالاها را با حرف M و نیروی کار را با حرف T و وسایل تولید را با MP نشان دهیم این روند را میتوانیم بصورت ذیل نشان دهیم:

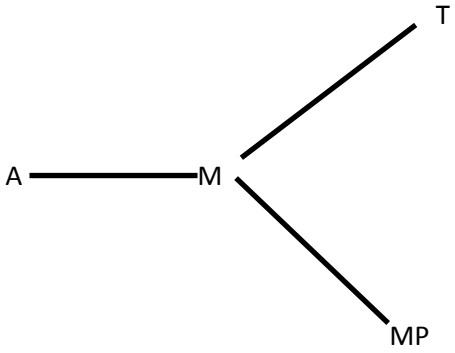

درطول این مرحله ، پولی که دردست سرمایه دار وجود دارد درآن واحد هم نقش وسیله خرید وپرداخت وهم نقش سرمایه را اجراٴ میکند.

سرمایه دارنیروی کار و وسایل تولید لازم را برای استخراج یک مازاد کارازکارگران، خریداری می کند:بدین ترتیب پول در این جا تبدیل به سرمایه پولی میشود. این سرمایه پولی از طریق خرید وسایل تولید و نیروی کار خود را به سرمایه مولد تبدیل میکند. اگر سرمایه پولی نباشد ،سرمایه مولد نیزنخواهد بود وتولید ارزش اضافی نیزممکن نیست.**وظیفه سرمایه پولی فراهم کردن شرایط لازم برای تولید ارزش اضافی است.**

دردومین مرحله حرکت سرمایه ،سرمایه دار وسایل تولید و نیروی کار را باهم ترکیب می کند تا تولید را عملی نماید.بدین ترتیب،روند گردش سرمایه بدون وقفه بوده وبه روند تولید وارد می شود.درطول این روند نیروی کارمصرف می شود،مواد اولیه تغییرمی یابند،وسایل وتجهیزات فرسوده می شوند تا کمیت معین کالا تولید گردد.بدین ترتیب سرمایه مولد به سرمایه کالایی تبدیل می شود.

دراین مرحله، سرمایه کالایی دیگر ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران رادرخود دارد.به همین دلیل اگراین سرمایه کالایی را با کالاهای که درابتداخریداری شده بود مقایسه کنیم نه تنها شکل طبیعی آن متفاوت است بلکه همچنین ارزش آن از ارزش سرمایه اولیه نیز بیشتر است.

این روند رامی توان بشکل زیرنشان داد:

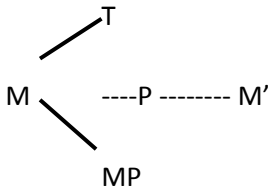

دراین جاp نشان دهنده سرمایه مولد بکارگرفته شده درروند تولید بوده ونقطه های قبل وبعد از pنشان دهنده قطع شدن روند گردش وانجام شدن روند تولید است،M' نشان دهنده کالاهای است که ارزش اضافی رادردل خود دارند.

درطول این مرحله ،وسایل تولید ونیروی کار نه تنها نقش عناصر اساسی تولید بلکه همچنین نقش سرمایه را بازی می کنند.در واقع برای ایجاد ارزش اضافی است که وسایل تولید و نیروی کار در دست های سرمایه دارگرد آمده اند. **وظیفه سرمایه مولد ،تولید ارزش اضافی است.**

درمرحله سوم حرکت سرمایه ،سرمایه دارباید کالاهای را که دربرگیرنده ارزش اضافی هستند دربازاربفروش برساند،بکمک فروش کالاها،سرمایه کالایی باردیگربه سرمایه پولی تبدیل می شود.این طریق ،سرمایه بشکل پولی اصلی خود برمیگردد.

این روند رامی توان بشکل زیرنشان داد:

$$M' - A'$$

در اینجا، A′ نشان دهنده سرمایه پولی است که مقدارآن افزایش یافته است. A′ دربرگیرنده ارزش سرمایه به کار انداخته شده به بوسیله سرمایه دار و همچنین ارزش اضافی ایجاد شده است.به این ترتیب M′- A′ نه تنهاهمان روند تغییرحالت ارزش کالاای یعنی دیگرگونی کالا به پول است، بلکه مهمترازآن نشان دهنده روند تحقق ارزش اضافی است که بوسیله سرمایه داراستخراج ودردرون کالا نهفته است. **وظیفه سرمایه کالایی،تحقق ارزش اضافی است.**

سه مرحله وسه شکلی که حرکت سرمایه ازآنهاعبورمی کند نشان دهنده آن است که سرمایه درهرکدام ازین مراحل وتحت هرکدام ازین اشکال دارای یک وظیفه مستقل است.پس ازانجام یک نقش معین ،سرمایه وارد یک مرحله دیگرمی شود و شکل دیگری بخود می گیرد.سرمایه که در این حرکت خود دگرگونی های پیاپی را تحمل می کند نشان دهنده **سرمایه صنعتی** است.آنچه که سرمایه صنعتی نامیده می شود نه فقط شامل سرمایه صنعت ،بلکه سرمایه کشاورزی ،ساختمانی ،و سایر رشته های تولید مادی است.سرمایه متناوباً تغییرشکل می دهد وبه علاوه ازسه مرحله متفاوت عبورمی کند،چیزیکه اجازه افزایش ارزش آنرامی دهد؛ و سرانجام به نقطه حرکت اولیه خود بازمی گردد.این حرکت،سیکل(دایره) **سرمایه صنعتی** را تشکیل می دهد.می توان روند کامل این سرمایه رابه صورت زیرنشان داد:

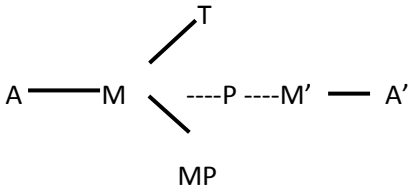

کالا (های تهیه شده برای تولید) = M ؛ سرمایه پولی (اولیه) = A ؛ سرمایه مولد = P

وسایل تولید = MP ؛ نیروی کار = T ؛ سرمایه پولی (حاصل از فروش'M) = A' ؛ کالا (های تولید شده) = M'

در طول سیکل سرمایه صنعتی، اولین وسومین مرحله ، روند گردش و دومین مرحله روند را تشکیل میدهد. دراین سه مرحله روند تولید یک نقش تعیین کننده را ایفا ٔ میکند؛ درواقع **فقط روند تولید میتواند ارزش اضافی ایجاد نماید،** درحالیکه دردومرحله اول وسوم فقط شکل سرمایه تغییرمی یابد بدون اینکه افزایشی درارزش آن ایجاد گردد.درعین حال روند گردش نیز برای سیکل سرمایه صنعتی اجتناب ناپذیراست.اگرروند گردش وجود نمی داشت،سرمایه دار نمیتوانست تولید کند ونه ارزش اضافی را تحقق بخشد. بهمین دلیل است که سیکل سرمایه صنعتی عبارتست از وحدت روند تولید وروند گردش.دقیقا بهمین دلیل است که سه مرحله سیکل سرمایه صنعتی باید بدون وقفه بدنبال هم بیاید.اگرسرمایه صنعتی درنخستین مرحله A-M(کالا- پول) به مانعی برخورد کند،بدون اینکه قادربه ایفای نقش سرمایه باشد تبدیل به ذخیره می شود؛اگر در دومین مرحله به مانعی برخورد کند دراین صورت تولید ارزش اضافی نمی تواند صورت گیرد؛اگردرمرحله سوم به مانعی برخورد کند دراین صورت ارزش اضافی که ایجاد شده است نمی تواند خود راتحقق بخشد.

سیکل سرمایه صنعتی وحدت سه سیکل راتحقق می بخشد.

برای اینکه سرمایه دار بتواند همواره ارزش اضافی را استخراج نماید، باید سرمایه در حرکت دایره ای(سیکلی) مداوم باشد.به این طریق، فورمول سیکل سرمایه صنعتی تا بی نهایت تکرار می شود:

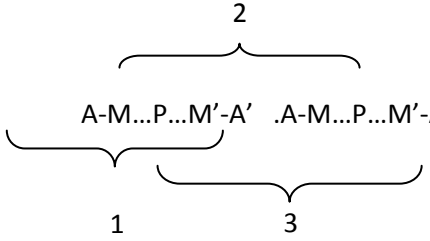

فرمول بالا نشان می دهد که حرکت بدون وقفه سرمایه صنعتی دارای یک شکل دایره ای(سیکلی) واحد نیست بلکه واحد سه شکل دایره ای (سیکلی) است یعنی:1) سرمایه پولی یعنی A'....A؛ 2) سیکل سرمایه مولد، P....P؛ 3) سیکل سرمایه کالایی M'....M'. برای اینکه سرمایه دار بتواند حرکت مداوم سرمایه راعملی سازد باید بشکلی عمل کند که سرمایه اش همزمان تحت سه شکل وجود داشته باشد ونیزسرمایه تحت هرکدام ازاین اشکال مدام درحال حرکت بوده وشکل سیکل مربوطه را بخود بگیرد. به این ترتیب به عنوان مثال اگر یک سرمایه دار دارای سرمایه ای معادل 600000 ریال باشد باید آن رابه سه بخش تقسیم نماید:200000 ریال تحت شکل سرمایه پولی؛ 200000 تحت شکل سرمایه مولد؛ 100000 تحت شکل سرمایه کالایی وباید بشکلی عمل کند که این بخش ها متناسب بشکل مخصوص سیکل خود درحرکت دائم باشند. فقط به این طریق است که این سرمایه دارمی تواند زمانی که 200000 ریال سرمایه کالایی اش به سرمایه پولی تبدیل می شود درهمان زمان یک سرمایه مولد 200000 ریالی که به سرمایه کالایی تبدیل می شود داشته باشد و یک سرمایه پولی 200000 ریالی که به سرمایه مولد تبدیل می گردد.اگراین سرمایه دار تمام سرمایه 600000 ریالی خود را فقط تحت یک شکل بکاراندازد دراین صورت نخواهد توانست یک تولید بدون وقفه داشته باشد.اگرسرمایه تحت یکی ازین سه شکل به مانعی در روند دایره ای (سیکلی) خود برخورد نماید، ویاحتی سیکل متوقف شود(مثلا کالاها بفروش نرسند، سرمایه کالایی نتواند به سرمایه پولی تبدیل شود) این به همه سیکل سرمایه لطمه می زند، حرکت سرمایه مسدود شده وسرمایه دارناچارمی شود کارخانه رابسته وتولید رامتوقف نماید.

چرخش سرمایه، تولید وتحقق مداوم ارزش اضافی است

زمان تولید وزمان گردش، سرعت چرخش سرمایه رامعین می کنند.

سیکل سرمایه هرگزقطع نمی شود بلکه مداوما ادامه دارد.حرکت سرمایه، به عنوان یک سیکل بدون توقف، گردش سرمایه نامیده می شود.مارکس اظهارمی دارد که « سیکل سرمایه، نه بعنوان یک مسیرمنفرد بلکه به عنوان روند متناوب ، چرخش سرمایه نامیده می شود». چرخش سرمایه باید متوالیا ازمرحله تولید و مرحله گردش عبور کند.وقتی سرمایه، خود را در حیطه تولید می یابد این همان زمان تولید برای سرمایه است؛ وقتی که سرمایه، خود رادرحیطه گردش می یابد،این همان زمان گردش برای سرمایه است.مجموعه این دو زمان ،زمان چرخش سرمایه را تشکیل می دهد.

بطورکلی، زمان تولید سرمایه دربرگیرنده سه قسمت است:

الف) زمانی که درطی آن وسایل تولید درروند تولید شرکت و دخالت می کنند.این زمان در وهله اول زمانی است که درطی آن کارگران موضوع کاررا برای تبدیل آن به یک محصول تغییرمیدهند.این همان زمان کاراست.طول این زمان کار عمدتا به دو عامل زیر بستگی دارد.

1)**ماهیت رشته تولیدی.**مثلا یک نخ ریس می تواند در هر روز مقدار معینی از پنبه را بریسد.در حالیکه مثلا برای اینکه یک کارگاه کشتی سازی بتواند یک کشتی بسازد ماهها وحتی سالها وقت لازم دارد:زمان کار در مورد دوم بدین ترتیب طولانی ترازمورد نخست است.

2)**بارآوری کاردرکارخانه.** اگرکارخانه هایی راکه یک نوع جنس راتولید می کنند باهم مقایسه کنیم زمان کاربرای ساختن یک جنس درکارخانه ای که بارآوری کاربالاتراست زمان کوتاه تری خواهد بود ودرکارخانه ای که بارآوری کارپائین تراست زمان طولانی تری لازم است .دربرخی ازرشته های تولید زمانی که درطی آن وسایل تولید درروند تولید دخالت می کنند علاوه برزمان کار،درعین حال دربرگیرنده زمانی است که درطی آن طبیعت نیزبرروی موضوع کارعمل مشخصی انجام می دهد.مثلا تولید شراب احتیاج به یک زمان تخمیردارد،چوب قبل ازآنکه روی آن کارصورت بگیرد باید مدتی خشک شود، گیاهان کشاورزی باید بطورطبیعی طی یک مدت معینی برویند وغیره.

ب) زمانی که درطی آن وسایل تولید درمحل تولید وجود دارند هرچند که روند تولید معلق مانده باشد.مثلا زمانی که ماشین ها بعلت یک خرابی، و یامثلا درهنگام شب، متوقف شده اند.

ج) زمانی که درطی آن وسایل تولید،دیگروارد حیطه تولید شده اند اما هنوزدرروند تولید داخل نگردیده اند،مثلا زمان انبار کردن مواد اولیه.از این قسمت های مختلف زمان تولید، زمان کارازهمه مهم تراست زیرا تنها زمانی است که کارگران ارزش وارزش اضافی تولید می

کنند.بهمین دلیل است که سرمایه دارهمواره سعی می کند دو زمان دیگر را کوتاه تر کرده و کاری بکند که زمان تولید تاحد ممکن به زمان کارنزدیک بشود: به این ترتیب، یک سرمایه معین می تواند دریک زمان معینی ارزش اضافی بازهم بیشتری ایجاد نماید. زمان گردش سرمایه نه فقط شامل زمانی است که سرمایه پولی تبدیل به سرمایه مولد میشود، یعنی زمانی که سرمایه دار وسایل تولید و نیروی کار را خریداری می کند؛ بلکه شامل زمانی است که درطی آن سرمایه کالایی تبدیل به سرمایه پولی میشود یعنی زمان فروش کالاها. طول زمان گردش سرمایه عمدتا به اوضاع عرضه وتقاضا دربازار، به فاصله محل تولید ازبازار و به امکانات حمل ونقل بستگی دارد. هر رشته تولیدی، هر کارخانه بطرزی متفاوت تحت تاثیراین عوامل قرارمیگیرد: به همین دلیل است که باتغییرزمان تولید و زمان گردش هر سرمایه، زمان چرخش سرمایه نیزتغییرمی کند. به این دلیل، سرعت چرخش برای هرسرمایه یکسان نیست(سرعت چرخش یک سرمایه معمولا نسبت به یکسال محاسبه می شود).بفرض اگر زمان گردش یک سرمایه یک ماه باشد(یعنی تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مولد وتبدیل سرمایه کالایی به سرمایه پولی) و زمان تولید سرمایه سه ماه باشد درنتیجه چرخش سرمایه درچهارماه صورت میگیرد وسرعت چرخش آن سه بار در سال است. بفرض اگر سرمایه ای در شش ماه بچرخد، سرعت چرخش آن دوباردرسال است.بکمک تحلیل قبلی، می توان گفت که سرعت چرخش سرمایه بطورقطع بوسیله زمان تولید وزمان گردش سرمایه تعیین می شود.

ترکیب سرمایه مولد برسرعت چرخش سرمایه تاثیربسیاربزرگی دارد.

درتحلیل قبلی فرض کردیم که همه اجزاٴ سرمایه مولد همزمان به سرمایه کالایی تبدیل می شوند.اما در واقع ،خصلت شیوه چرخش هرکدام ازاین سه جزٴ بسیارمتفاوت است. ازاین نقطه نظر، سرمایه مولد از دو جزٴ تشکیل شده است؛ سرمایه ثابت وسرمایه متحرک.

سرمایه ثابت بخشی ازسرمایه است که بشکل کارخانه، وتجهیزات وماشین آلات وجود دارد.بشکل طبیعی این بخش از سرمایه پس از بکار افتادن تماما در روند تولید وارد میشود و در چندین روند تولید قابل استفاده است.امابارزش آن ، بعلت فرسایش تدریجی ماشین ها،اندک اندک به محصولات جدیدی که تولید می شود انتقال می یابد. بعلت شیوه ویژه انتقال ارزش

،مااین بخش ازسرمایه راسرمایه ثابت می نامیم. بعنوان مثال یک ماشین را به ارزش 40000 ریال که طول عمرآن محدود به 10 سال باشد در نظر بگیریم. در این صورت هر سال 4000ریال از ارزش سرمایه ای به محصولات تولید شده منتقل می شود. بافروش این محصولات 4000 ریال ارزش سرمایه ای هرساله به دست سرمایه دار باز میگردد.این روند انتقال فقط پس ازپایان 10سال خاتمه می یابد.

سرمایه متحرک بخشی ازسرمایه است که بصورت ماده اولیه ، سوخت، مواد فرعی وسرمایه ای که مصرف خرید نیروی کارمیشود وجود دارد.وقتی یک روند تولید خاتمه می یابد،این مواد اولیه ،سوخت ومواد فرعی دیگرشکل اولیه طبیعی خود را از دست داده و ارزش آنها فقط درطول یک روند به محصولات جدید منتقل میشود؛ بعلاوه وقتی محصولات به فروش رسید این ارزش بشکل پول تماما بدست سرمایه دار باز می گردد. بهمین دلیل سرمایه متحرک را سرمایه ای مینامیم که برای تهیه مواد اولیه،سوخت ومواد فرعی بکارافتاده باشد.این ارزش آن بخش ازسرمایه متحرک که صرف خریداری نیروی کارمیشود نیست که درکالاهای جدیدا تولید شده وارد میشود،بلکه این کار کارگران است که به نوبه خود ارزشی معادل این بخش ازسرمایه را ایجاد می نماید.علیرغم این ویژگی خاص، از نقطه نظر شیوه چرخش ارزش، آن بخش ازسرمایه متحرک که صرف خرید نیروی کارمیشود مشابه آن بخشی است که صرف خریدن مواد اولیه ،سوخت ومواد فرعی میشود.درواقع ،ارزشی که بوسیله کارگران درهنگام روند تولید ایجاد شده ومعادل ارزش نیروی کاراست نیزدرطول یک روند تولید تماما محصولات جدید انتقال می یابد: بعلاوه، با فروش این محصولات این ارزش تماما بازمیگردد. بهمین دلیل آن بخش ازسرمایه که صرف خرید نیروی کارمیشود نیزبه سرمایه متحرک تعلق دارد.

همانطور که میبینیم مارکس سرمایه را به دو شیوه تقسیم میکند.در فصل مربوط به تولید ارزش اضافی ،اومیان سرمایه ثابت وسرمایه متغیرتفاوت قایل میشود. این تمایزبرمبنای نقش متفاوت هرکدام ازاین بخش های سرمایه درروند تولید ارزش اضافی است.این تمایز گذاری بما اجازه می دهد که بفهمیم ارزش اضافی از سرمایه متغیر بدست می آید: این تمایزگذاری راز استثمار کارگران بوسیله سرمایه داران را فاش می سازد.در این فصل،تمایز میان سرمایه ثابت وسرمایه

متحرک ناشی از تفاوت های میان ماهیت وشیوه چرخش هرکدام ازبخش های سرمایه است.این تمایز بما اجازه میدهد که درترکیب سرمایه، عوامل متفاوتی را که بر سرعت چرخش سرمایه تاثیرمی گذارند درک کنیم. این دوگونه تقسیم بندی سرمایه را می توان بشکل زیرنشان داد:

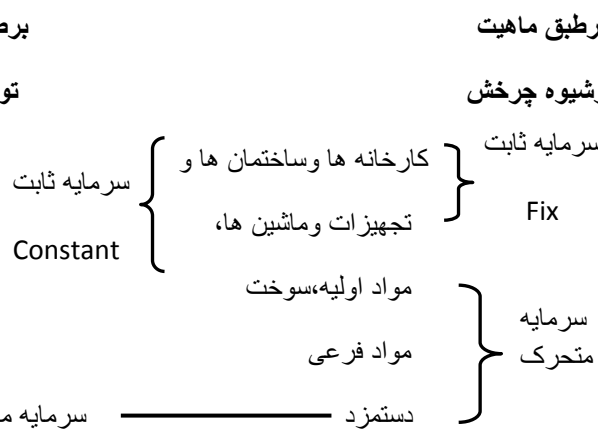

قبلا گفتیم که ارزش سرمایه ثابت متناسب با درجه فرسایش آن بتدریج به محصولات جدید انتقال می یابد. این فرسایش بر مقدار بزرگی ارزش که به این ترتیب انتقال می یابد ونیز بر روی سرعت چرخش تاثیرمی گذارد. برای درک بهتر خصلت های چرخش سرمایه ثابت، باید بازهم فرسایش سرمایه ثابت را مورد بررسی قراردهیم.این فرسایش به علت هائی با ماهیت متفاوت وابسته است.می توان آن را به فرسایش مرئی و فرسایش نامریی تقسیم نمود:

فرسایش مرئی در وهله اول ناشی از استعمال سرمایه ثابت در روند تولید است ؛ ودر وهله بعد ناشی از تاثیر طبیعت می باشد،مثل فساد چوب، زنگ زدن آهن وغیره بهمین دلیل است که این نوع فرسایش ،فرسایش مادی نیزنامیده میشود.

فرسایش نامرئی از بهبود تکنیک های تولید ناشی میشود که سبب کاهش یافتن زمان کاراجتماعا لازم برای تولید همان ماشین می گردد و در نتیجه سبب میشود که ارزش سرمایه ثابت اولیه پائین بیاید.این فرسایش همچنین ازپیدایش ماشین های جدید با کارآیی بیشتر نیز ناشی میشود که سبب متروک ماندن ماشین های قدیمی می گردد.این نوع فرسایش که سبب کاهش

ارزش ماشین های قدیمی میشود، فرسایش معنوی یا فرسایش نامرئی نام دارد. برای اجتناب از این نوع فرسودگی نامرئی، سرمایه دارهمیشه سعی می کند چرخش سرمایه را تسریع نموده و بهره کشی از کارگران را به کمک شیوه هایی مثل طولانی کردن روزکار، بالابردن شدت کار،به کاربردن واحدهای سیار وغیره تشدید نماید تابتواند هرچه زود ترارزش سرمایه ثابت رابدست آورد.ازآنجا که نه سرعت ونه زمان چرخش سرمایه ثابت وسرمایه متحرک یکسان نیست،وقتی که ما ازسرعت چرخش یک سرمایه معین صحبت می کنیم ، عموما منظور کل سرعت چرخش این سرمایه است .کل سرعت چرخش یک سرمایه به کارافتاده مطابق با متوسط چرخش های هرکدام ازاجزاٴ متشکله این سرمایه تعیین میشود. برای محاسبه این سرعت چرخش کل، فرمول مربوطه عبارتست ازتقسیم مقدار کل چرخش سرمایه دریکسال برکل سرمایه بکار افتاده. تابلوی زیر کل چرخش مجموعه یک سرمایه بکارافتاده را ازطریق یک مثال عددی نشان می دهد:

عوامل مختلف سرمایه مولد	ارزش برحسب ریال	تعداد چرخش ها در یکسال	مبلغ کل پس ازیک چرخش درسال (مخارج تولید) بر حسب ریال
سرمایه ثابت	1000/000	0،1	100000
شامل:کارخانه ها	300000	0,3	10000
ماشین ها	600000	0,1	60000
ابزارهای کوچک	100000	0,3	30000
سرمایه متحرک	500000	4	2000000
کل سرمایه بکارافتاده	1500000	1,4	2100000

مطابق این تابلو،نسبت مقدارکل چرخش سرمایه (مبلغ کل سرمایه چرخیده دریکسال) یعنی 2100000فرانک به کل سرمایه ای که درابتدا بکارافتاده یعنی 1500000ریال، برابرسرعت چرخش کل سرمایه بکارافتاده یعنی 1/4بار درسال است.هم چنین می توان مشاهده کرد که

ترکیب سرمایه مولد، برسرعت چرخش سرمایه تاثیر بزرگی اعمال می کند. سرعت چرخش سرمایه ثابت ضعیف بوده اما سرعت چرخش سرمایه متحرک زیاد است.به همین دلیل است که هرچه نسبت سرمایه ثابت زیاد باشد، سرعت چرخش مجموعه سرمایه کاهش می یابد؛هرچه نسبت سرمایه متحرک بالاباشد، سرعت چرخش مجموعه سرمایه زیادتراست.

سرمایه دارتلاش می کند تا برسرعت چرخش سرمایه بیافزاید وهمواره ارزش اضافی بیشتری استخراج کند.

سرعت چرخش سرمایه برتولید ارزش اضافی تاثیربزرگی دارد. تسریع چرخش سرمایه نه فقط اجازه صرفه جویی درمقدارسرمایه بکارانداخته شده رامی دهد بلکه مهم ترازآن ،افزایش سرعت چرخش سرمایه متغیردرسرمایه متحرک را امکان پذیر ساخته و بدین ترتیب ارزش اضافی بیشتری بدست می آید.فرض کنیم که د و سرمایه دار هرکدام یک سرمایه متغیرمعادل 20000 ریال را دارا می باشند و نرخ ارزش اضافی در هر دو حالت 100% است. اگرچرخش سرمایه سرمایه دارA یکباردریک ماه باشد میتواند در یکسال ارزش اضافی معادل 240000 ریال بدست آورد؛بعکس اگر چرخش سرمایه سرمایه دارB یکبار درهرشش ماه صورت بگیرد،دریکسال فقط 40000 ریال ارزش اضافی بدست خواهد آورد.هرچند که نرخ ارزش اضافی برای هردوی آنها یکسان است، اما نرخ سالانه ارزش اضافی (رابطه مقدار ارزش اضافی ایجاد شده دریک سال تقسیم برمبلغ کل ارزش سرمایه متغیربکارافتاده دریکسال) برای هر دو یکسان نیست.

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه دارAعبارتست از:

$$\frac{Pl}{v} = \frac{240000}{20000} = 1200\%$$

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه Bعبارتست از:

$$\frac{Pl}{v} = \frac{40000}{20000} = 200\%$$

بهمین دلیل است که هرچند کمیت سرمایه متغیر بکار انداخته شده در هر دو مورد یکسان است سرعت چرخش سرمایه سرمایه دارA در یکسال 6 بارازسرعت چرخش سرمایه دارB بیشتر است و بنابراین ارزش اضافی که او در یکسال بدست می آورد نیزشش بار بیشتراست.

سرمایه داران همواره درصدد اختراع شیوه های برای کاهش زمان چرخش سرمایه (یعنی زمان گردش) واستخراج ارزش اضافی بازهم بیشتری ازطریق سرعت بخشیدن بیشتر به این چرخش هستند. برای انجام این کار، درحیطه تولید، سرمایه دارمی تواند زمان کار کارگر را طولانی تر کند، شدت کار را افزایش دهد، شیوه های تولید رابهبود بخشد تا زمان تولید را کاهش دهد. در حیطه گردش وی ازتکامل وترقی وسایل نقلیه، مخابرات، بهبود سازمان تجاری برای کاهش زمان گردش استفاده می نماید.درعین حال تضادهای ذاتی سرمایه داری سبب میشوند که اغلب تکامل تکنیکی بموانعی برخورد کرده وفروش کالاها با دشواری صورت بگیرد. بهمین دلیل است که بندرت اتفاق می افتد که آرزوی سرمایه داران درتسریع چرخش سرمایه بتواند بدون مانع تحقق یابد.

بازتولید سرمایه داری درمیان تضادهای آنتاگونیستی صورت می گیرد

سرمایه اجتماعی مجموع سرمایه های فردی است

درجامعه سرمایه داری هزاران موسسه صنعتی وجود دارد.سرمایه فردی هرکدام ازاین کارخانه هانقش یک سرمایه مستقل ازسایرسرمایه ها راایفاء کرده و ارزش خویش را ازدیاد می بخشد.این سرمایه های فردی خود مختار،از همدیگر مجزا نبوده بلکه بعکس در ارتباط با همدیگر بوده و همدیگر را مشروط می نمایند.زیرا،هر کدام از این سرمایه های فردی برای اینکه قادر باشد ارزش خویش را زیاد کند، باید با دیگرسرمایه ها در روند گردش وارد ارتباط شود.مثلا یک نخ ریس، باید از یکطرف با دیگر موسساتی که برای او وسایل تولید مثل ماشین بافندگی،پنبه وغیره فراهم می کنند ارتباط بگیرد وازطرف دیگر باید موسساتی که محصولات

او را مصرف می کنند، مثل صنایع بافندگی ،برای فروش نخی که رشته است تماس برقرار نماید.بهمین دلیل است که میان کارخانه های مختلف روابط و وابستگی متقابل بسیار فشرده ای قرار دارد؛ به کمک این روابط، سرمایه های فردی مستقل یک کل ارگانیک را تشکیل می دهند.مجموعه این سرمایه های منفرد که بهم دیگرمرتبط اند سرمایه اجتماعی راتشکیل می دهد؛ ومجموعه حرکت تمام این سرمایه ها حرکت سرمایه اجتماعی را می سازد.

پیش ازاین ،وقتی که سیکل وچرخش سرمایه را بررسی می کردیم، مطلب را از نقطه نظر یک سرمایه منفرد درنظرمی گرفتیم:ما اساسا روند تولید وتحقق ارزش اضافی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم بدون اینکه بدانیم سرمایه داران کالا های خود را به کی می فروشند،یا وسایل تولید مختلف را از کجا تهیه می کنند، ویا سرمایه داران وکارگران وسایل مصرفی مورد نیاز خود را از کجا خریداری می نمایند.اما وقتی ما باز سرمایه اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قراردهیم اوضاع فرق می کند.درواقع، سرمایه اجتماعی همه سرمایه های منفرد رادربرمی گیرد ونمی تواند منابعی را که هنگام روند بازتولید مصرف می کنند جزازطریق مجموعه محصول اجتماعی جایگزین سازد. به این ترتیب دانستن این که آیا این محصول اجتماعی کل،قادرست یا نه واگر قادرست چگونه - ، شکل طبیعی تمام منابع مصرف شده را در سال جایگزین سازد، بی نهایت برای حرکت عادی و نرمال باز تولید اجتماعی دارای اهمیت است.همانطور که لنین خاطرنشان می سازد« اکنون مسله بدرستی این است که آیا کارگران و سرمایه داران، از کجا وسایل تولید را بدست خواهند آورد؛چگونه محصول ساخته شده خواهد توانست به تمام تقاضاها پاسخ دهد واجازه توسعه تولید را خواهد داد.در نتیجه، در اینجا ما نه فقط با« جایگزینی ارزش بلکه همچنین باجایگزین شدن شکل طبیعی محصول سروکارداریم.» به این ترتیب درتجزیه وتحلیل از باز تولید سرمایه اجتماعی ، باید نه فقط جایگزینی ارزش بلکه هم چنین جایگزینی شکل طبیعی را هم مطالعه نمود.مارکس با روشنی کاملی اظهار می دارد که محصول اجتماعی کل در یک جامعه سرمایه داری می تواند ازنقطه نظر ارزش به سرمایه ثابت(C) وسرمایه متغیر(v) و ارزش اضافی(Pl) تقسیم شود؛از نقطه نظر شکل طبیعی ، می توان آنرا متناسب با نقش های مختلفی که ابزار تولید و وسایل مصرفی در روند بازتولید،انجام می دهند، متمایز نمود. مارکس در مجموعه تولید اجتماعی دو بخش بزرگ را

متمایز می سازد که متناسب با تقسیم بر مبنای شکل طبیعی محصول هستند،بخش اول:تولید وسایل تولید است،یعنی تولید ماشین،تجهیزات،مواد اولیه وغیره. بخش دوم تولید وسایل مصرف است یعنی تولید مواد غذایی، لباس،مواد مورد مصرف وغیره.هربخش نیزبه نوبه خود رشته های متعدد تولید رادربرمی گیرد.

شرط بنیادی لازم برای بازتولید ساده

برای ساده کردن مطلب، فرض براین است که در جامعه سرمایه داری فقط بورژوازی و پرولتاریا وجود دارند؛ سیکل تولید یکسال طول می کشد؛ ودرطول یک سیکل ارزش سرمایه ثابت تماما به محصولات جدید انتقال یافته است؛ ونیزفرض براین است که تمام کالاها مطابق ارزش خود به فروش رفته اند و ارزش و بهای کالاها تغیری نمی کند و فرض این است که تجارت خارجی وجود ندارد.دراین حالت، تحقق محصول اجتماعی کل در شرایط بازتولید ساده فرمول های زیر را بدست میدهد:

I) 40000c+10000V+10000Pl=60000

II) 20000c+5000v+5000Pl = 30000

دراینجا فرض می کنیم که سرمایه ثابت دربخش I معادل 40000،سرمایه متغیر10000، ارزش اضافی 10000؛ ارزش مجموعه محصول 6000 که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل تولید وجود دارد. در بخش II ،سرمایه ثابت 20000،سرمایه متغیر5000،ارزش اضافی 5000؛ارزش مجموعه محصول 30000 که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل مصرف وجود دارد.

برای اینکه بازتولید بتواند ادامه یابد، تمام محصولات دوبخش بزرگ باید تحقق بیابند.منظورازتحقق یک محصول چیست؟ منظوراین است که بعد ازمصرف یک شی ،ارزش آن نه تنها بتواند جایگزین شود بلکه شکل طبیعی آن نیز باید بتواند جایگزین گردد. بزبان ساده

تر،نه فقط باید قدرت فروش بلکه قدرت خرید هم داشت.اکنون خواهیم دید محصول دو بخش بزرگ چگونه تحقق می یابد.

اول ببینیم که دربخش I مبادله چگونه صورت می گیرد.دراین بخش، وقتی که دراول سال روند تولید آغاز می شود ارزش وسایل تولید 40000 ریال است؛ فرض کنیم که وقتی روند تولید در پایان سال خاتمه می یابد این وسایل کاملا فرسوده ومستعمل شده باشند.برای اینکه بازتولید ساده بتواند درسال دوم صورت بگیرد، لازم است که وسایل تولید جدیدی باارزش 40000 ریال جایگزین وسایل فرسوده بشود.سرمایه داران ازچه منبعی غیرازمبادله متقابل کالاهای خودشان دردرون این بخش می توانند این وسایل تولید لازم راتهیه کنند؟ زیرا این فقط بخش I است که وسایل تولید، تولید می کند. به عنوان مثال سرمایه داران کارگاههای کشتی سازی،فولاد را ازسرمایه داران فولاد سازتهیه می کنند واینها بنوبه خود ذغال سنگ را ازسرمایه داران فروشنده مواد سوختی تهیه می کنند وماشین ها را ازکارخانه سرمایه دارانی که ابزار و ماشین می سازند... به این طریق بکمک مبادله داخلی دربخش I، 40000c هم از نظر ارزش وهم تحت شکل طبیعی خود جایگزین وجبران شده اند.همانطور که مارکس می گوید« این مبادله یک شکل طبیعی سرمایه ثابت در مقابل یک شکل طبیعی دیگر سرمایه ،مبادله یک نوع ابزارتولید درمقابل انواع دیگر ابزار تولید می باشد.»

بعد نوبت به مبادله دربخش II می رسد. در این بخش،وقتی که روند تولید در پایان سال خاتمه می یابد،کارگران 5000 ریال دستمزدی را که برای مصرف شخصی خودشان دریافت کرده اند استفاده نموده اند؛سرمایه داران یک ارزش اضافی معادل 5000 ریال در اختیار دارند:در شرایط باز تولید ساده، انباشت سرمایه وجود ندارد واین ارزش اضافی 5000 ریالی صرف خرید کالاهای مصرفی خواهد شد.کارگران وسرمایه داران وسایل مصرفی لازم برای خودشان را ازچه جایی غیر از درون بخشII تهیه خواهند کرد؟ زیرافقط بخش II وسایل مصرف تولید می کند.ازمبادلات متقابلی که در درون بخش II صورت می گیرد این نتیجه بدست می آید که محصولی که با5000V و 5000Pl نشان داده می شود تماما از نظر ارزش و تحت شکل طبیعی خود تحقق یافته است.

سرانجام، درمیان این دوبخش بزرگ تولیدی نیز مبادله وجود دارد.پس از دو نوع مبادله ای که در بالا تشریح شد، دربخش I محصولی معادل 10000V و10000Pl و در بخشII محصولی

معادل 20000c باقی می ماند:این دو بخش محصول هیچ کدام نمی توانند دربخش ویژه خود تحقق بیابند.درواقع، ازنقطه نظر ارزش شان، 10000Vو10000Plبخش I باید به وسیله کارگران وسرمایه داران برای مصرف شخصی خود شان مورد مصرف قرار گیرد:اما این محصول نه بصورت وسایل مصرف،بلکه بعکس بصورت وسایل تولید وجود دارد. از نظر ارزش خود،20000cبخشII باید بوسیله سرمایه داران برای جایگزین ساختن ابزار تولید مصرف شده و مستعمل مصرف شود؛ اما این محصول بشکل وسایل تولید نبوده بلکه بعکس بشکل وسایل مصرفی وجود دارد.این تضاد را چگونه باید حل کرد.این تضاد رانمی توان حل کرد مگر با مبادله میان این دو بخش.نتیجه این مبادله به صورت زیراست:کارگران وسرمایه داران بخشI تمام محصولات مصرفی مورد نیاز خود را به دست می آورند؛ سرمایه داران بخشII نیز وسایل تولید لازم را برای باز تولید سال آینده بدست می آورند.می توان مبادله میان این دو بخش بزرگ را با فرمول زیر نشان داد:

I) 40000c+10000V+10000Pl=60000

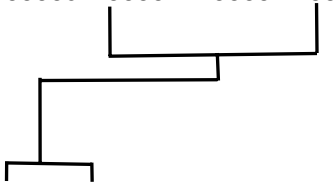

II) 20000c+5000V+5000Pl=30000

نتیجه تمام روند مبادله نشان می دهد که در شرایط باز تولید ساده در جامعه سرمایه داری، یک نسبت معینی باید در میان این دو بخش حفظ شود:یعنی مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخشI باید از نظر ارزش معادل سرمایه ثابت بخشII باشد. یعنی در مثال ما(10000V+10000Pl)I باید مساوی (20000c)II باشد. اگر چنین نسبتی میان دوبخش رعایت و حفظ نشود،بازتولید ساده نمی تواند ادامه یابد.بهمین دلیل است که می گوئیم فرمول I(V+Pl)=IIc شرط لازم برای تحقق محصول اجتماعی در حالت بازتولید ساده در رژیم سرمایه داری است.

شرط بنیادی ضروری برای بازتولید وسیع:

می دانیم که ویژگی بازتولید سرمایه داری،بازتولید وسیع است.برای اینکه این کارعملی شود،سرمایه داران نمی توانند تمام ارزش اضافی را مصرف نمایند:آنها باید بطور مدام یک بخش از ارزش اضافی را به سرمایه تبدیل کنند تا بتوانند مقیاس تولید را توسعه بخشند.برای این منظور، آنها باید یک بخش از سرمایه الحاقی(اضافه شده) را به سرمایه ثابت تبدیل تا بکمک آن وسایل تولید،ماشین آلات ومواد اولیه لازم برای بازتولید وسیع را خریداری کرده و بخش دیگری از سرمایه را به سرمایه متغیر تبدیل نمایند تا به کمک آن کارگران جدیدی استخدام کنند.بهمین دلیل است که برای اینکه بازتولید به مقیاس وسیع امکان پذیرباشد، ازکل محصول تولید شده دربخشI درمدت یکسال پس ازجبران وسایل تولید مصرف شده درسال بوسیله هر دو بخش باید هنوز مقداری اضافه باقی بماند:درغیر این صورت، بازتولید درمقیاس وسیع درهیچ صورتی امکان پذیرنخواهد بود.این شرط را می توان در این فرمول نشان داد: **I(c+V+Pl) < Ic+IIc** .هر دو طرف علامت **<** جمله Ic وجود دارد.این نشان می دهد که وسایل تولید مصرف شده دربخشI می توانند در این بخش جایگزین بشوند.اگر این جایگزینی درونی دربخش I را کنار بگذاریم و رابطه میان دو بخش را در نظر بگیریم فرمول قبلی بصورت زیر درمی آید**IIc<I(V+Pl)** یعنی مجموعه سرمایه متغیر و ارزش اضافی دربخشI باید بیشترازسرمایه ثابت بخشII باشد.این شرط اولیه بازتولید سرمایه به مقیاس وسیع در رژیم سرمایه داری است.

اکنون به کمک فرمول ها کوشش می کنیم تا از نزدیکتر ببینیم که سرانجام محصول اجتماعی درشرایط بازتولید به مقیاس وسیع،چگونه تحقق می یابد.

I) 40000c+10000V+10000Pl=60000

II) 15000c+7500V+7500Pl=30000

در این فرض، تولید در دو بخش بزرگ در طول سال اول با عدد شان داده می شود؛این فرض شرط لازم زیر را دربر دارد:

I (V+Pl) > IIC یاI(c+V+Pl) > IC+IIC

حال برای اینکه بازتولید وسیع بتواند صورت بگیرد سرمایه داران نمی توانند تمام ارزش اضافی حاصل از استثمار را به مصرف خود برسانند.اگرفرض کنیم سرمایه داران بخشI نصف 10000Pl را برای مصرف شخصی خود بردارند، نصف دیگرآن باید به سرمایه الحاقی تبدیل شده و به سرمایه اولیه با حفظ نسبت $\frac{4}{1}$ یعنی (40000c:10000V)، در ترکیب آلی سرمایه اولیه اضافه گردد.بدین ترتیب توزیع 10000Pl بصورت زیر درمی آید؛

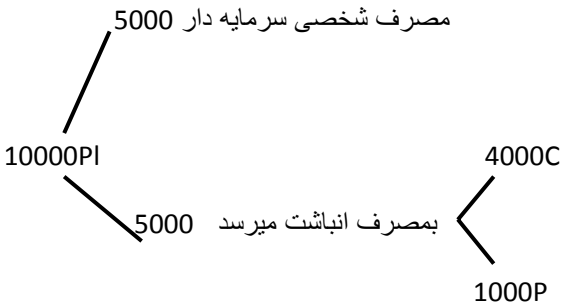

می دانیم که سرمایه ثابت اضافی به مقدار4000 دربخش I صرف خریداری وسایل تولید جدید می شود و شکل طبیعی آن نیز بشکل وسایل تولید است.بهمین دلیل است که مبادله می تواند در درون بخش I صورت گیرد. بعکس،سرمایه متغیر اضافی 1000 دربخشI صرف پرداخت دستمزد کارگران جدید استخدام شده می شود و به مصرف شخصی کارگران می رسد؛اما شکل

طبیعی آن بشکل وسایل تولید است: بهمین دلیل است که باید با بخش II مبادله صورت گیرد تا وسایل مصرفی بدست آید.

ازآنجا که شکل طبیعی سرمایه متغیراضافی 1000دربخش I بشکل وسایل تولید است، باید با بخش II مبادله صورت دهد:این مبادله شرایط لازم برای بازتولید به مقیاس وسیع رابرای بخش II فراهم می آورد؛ اما این امر ضروری می سازد که دربخشII نیز انباشت سرمایه صورت گرفته و در این بخش نیز بازتولید وسیع انجام گیرد تا به نیاز به وسایل مصرف برای بازتولید وسیع در هر دو زمینه پاسخ گوید.اگر فرض کنیم که سرمایه داران بخش II یک بخش از ارزش اضافی (1000Pl) را برای کسب وسایل تولید درمبادله بابخش I مصرف می کنند، این بخش به سرمایه ثابت اضافی تبدیل می شود؛ به علاوه، مطابق نسبت $\frac{2}{1}$ یعنی(15000c:7500v) در ترکیب آلی سرمایه اولیه در بخشII، سرمایه داران باز 500Pl را بعنوان سرمایه متغیر اضافی بدست می آورند.بدین ترتیب 7500Pl بشکل زیر توزیع می شود:

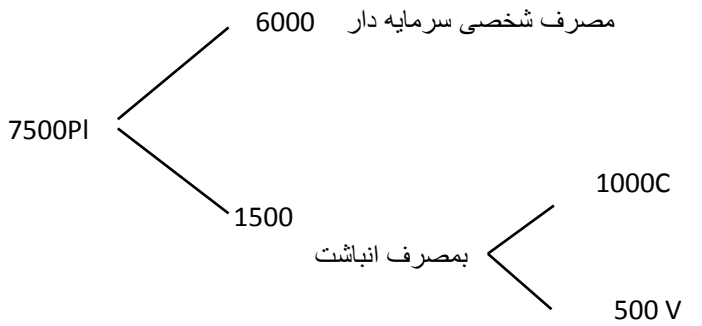

به دلیل این انباشت سرمایه، محصول این دوبخش بزرگ بار دیگراز نقطه نظر ارزش بشکل زیر تنظیم می شود:

I) (40000c+4000c) + (10000V+1000V) +5000Pl=60000

II) (15000c+1000c) + (7500V+500V) +6000Pl=30000

به این ترتیب، درهرکدام ازاین دوبخش ، به مقدار سرمایه نسبت به سرمایه ای که درآغاز بکارافتاده اضافه شده است:بنابراین شرایط برای تضمین توسعه مقیاس تولید درسال بعد درهردوبخش بزرگ ایجاد شده است.چگونه محصول دوبخش بزرگ، درشرایط بازتولید به مقیاس وسیع، تحقق می یابد؟

دراین حالت تحقق محصول اجتماعی نیز مشابه حالت بازتولید ساده است؛این کاردارای سه جنبه است:مبادله در درون بخشI، مبادله دردرون بخشII، وسرانجام مبادله میان دوبخش. می توان آنرا چنین نشان داد:

I) (40000c+4000c) + (10000V+1000V) +5000Pl=60000

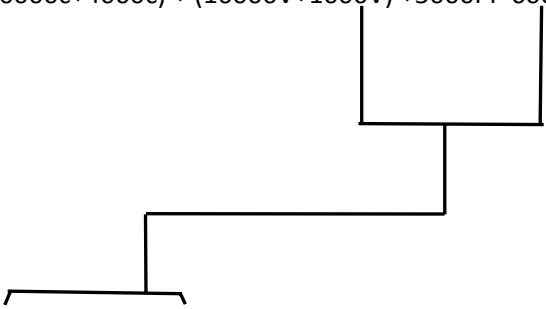

II) (15000c+1000c) + (7500V+500V) +6000Pl=30000

به کمک مبادلات فوق ،درهرکدام ازدوبخش بزرگ،سرمایه نسبت به سرمایه اولیه افزایش یافته است و وقتی که سال دوم آغاز می شود ترکیب سرمایه، دردوبخش بشکل زیر است:

I) 44000c+11000V=55000

II) 16000c+8000V=24000

اگر فرض کنیم که درطول این سال، نرخ استثمار بازهم 100% باشد درسال دوم تولید دراین دوبخش بزرگ به شکل زیرخواهد بود:

I) 44000c+11000V+11000Pl= 66000

II) 16000c+8000V+8000Pl= 32000

اگر آنرا با تولید در سال اول مقایسه کنیم می بینیم که ازاین پس بازتولید وسیع تحقق می یابد.

تضاد های بازتولید سرمایه داری آنتاگونیستی هستند:

به کمک تحلیل گذشته فهمیدیم که شرایط لازم برای تحقق محصول اجتماعی درحالت بازتولید ساده و بازتولید بمقیاس وسیع دررژیم سرمایه داری چیستند.درعین حال این به هیچ وجه به آن معنی نیست که این شرایط اغلب در واقعیت جامعه سرمایه داری وجود دارند. درحقیقت این شرایط اغلب به اختلال دچار می شوند.همانطورکه لنین می گوید:«تئوری مجرد تحقق، یک توزیع متناسب محصول میان رشته های مختلف تولید سرمایه داری را ایجاب می کند وباید ایجاب کند.اما این به هیچ وجه به معنی آن نیست که تئوری تحقق ناظر بر این است که در جامعه سرمایه داری محصولات همواره بشکل متناسبی توزیع شده یا می توانند توزیع شوند.» در واقع این امر از آنجا ناشی می شود که در جامعه سرمایه داری مالکیت خصوصی وسائل تولید ومحصولات، وجود دارد و کل تولید اجتماعی دست خوش رقابت وهرج ومرج است.هم چنین تناسب میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی و حتی میان دو رشته مختلف تولیدی در یک بخش اغلب از میان می رود.زیرا در جامعه سرمایه داری میان رشد عظیم نیرو های مولده و تقلیل نسبی تقاضای توده عظیم زحمتکش یک تضاد آنتاگونیستی وجود دارد و وسیله ای برای تنظیم مداوم تناسب لازم میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی وجود ندارد.بهمین دلیل است که بازتولید سرمایه داری چاره ای ندارد جز آنکه به موانع و مشکلات مکرر برخورد نماید.روند بازتولید سرمایه داری از یک سلسله تضادهای آنتاگونیستی عبور می کند.وقتی این تضاد ها تا درجه معینی تکامل یابند بنحو اجتناب ناپذیری موجب ظهور یک بحران اقتصادی می گردند.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس:سرمایه، جلد دوم،فصل های 1-2-3-7-8-20-21

لنین:« نکاتی درمورد تئوری بازار» آثارجلد1

موضوعاتی برای تفکر:

1- سرمایه داران چگونه درطول سیکل چرخش سرمایه ارزش اضافی بیشتری استخراج کرده وتحقق می بخشند؟

2- شرایط تحقق بازتولید سرمایه اجتماعی چیستند؟

3- آیا این شرایط عموما در جامعه سرمایه داری وجود دارند؟چرا؟

یادداشت ها:

1- مارکس ، " سرمایه " کتاب دوم جلد اول ص 143

فصل هفتم

اين، بورژوازي در مجموع خويش است كه كارگران را استثمار و سركوب مي كند

توزيع مجدد ارزش اضافي

در جامعه سرمايه داري، كارگران در درون كارخانه ها تحت استثمار و فشار سرمايه داران قرار دارند. اما آنها در عين حال تحت استثمار و فشار مجموع طبقه بورژوازي (يعني سرمايه داران صنعت، تجارت، بانك) و نيز طبقهء مالكان ارضي هستند. تمام سودهاي صنايع، سودهاي تجاري، سودهاي بانكي، منفعت ها، بهرهء مالكانه وغيره از استثمار كارگران حاصل مي شوند. اينها همه اشكال تغيير شكل يافته اي هستند كه ارزش اضافي به خود ميگيرد. چگونه گروههاي مختلف استثمارگران ارزش اضافي را تقسيم مي كنند؟ چگونه ارزش اضافي به اشكال مشخصي مثل سود، منفعت، بهره مالكانه تغيير شكل مي دهد؟ در اين فصل به اين مباحث خواهيم پرداخت.

رقابت ميان سرمايه داران صنعتي به يكسان شدن نرخ سود منجر مي شود

سود يك شكل تغيير يافتهٔ ارزش اضافي است.

ماهيت سرمايه دار، عبارتست از نشان دادن يك حرص بي پايان براي ارزش اضافي. استثمار سرمايه دار ناشي از ارزش اضافي اي است كه كار اضافي كارگران ايجاد مي كند و اين ارزش

اضافي خود را مشخصاً بصورت سودي كه به جيب سرمايه دار ميرود ظاهر مي نمايد. ميان سود و ارزش اضافي چه رابطه و چه تفاوتي وجود دارد؟

ميدانيم كه سرمايه دار بايد سرمايه معيني را قبل از استثمار كارگران بكار اندازد. يك بخش از اين سرمايه به خريد وسايل توليد اختصاص دارد و بخش ديگر آن صرف خريد نيروي كار مي شود. به اين ترتيب مجموع سرمايه در روند توليد سرمايه داري وارد مي شود. در فصل چهارم مشاهده كرديم كه بخشي از سرمايه كه به خريد وسايل توليد اختصاص دارد سرمايه ثابتي است كه ارزشش در روند توليد تغيير نمي كند. بعكس ارزش بخشي از سرمايه كه براي خريد نيروي كار بكار ميرود در روند توليد افزايش مي يابد. اين عمل براي سرمايه دار ارزش اضافي ايجاد مي نمايد. بهمين ترتيب است كه ارزش اضافي كه در اول بوسيله طبقهء كارگر ايجاد مي شود چيزي جز يك محصول سرمايه متغير نيست. اما، وقتي كه سرمايه دار منفعتش را حساب ميكند همواره ارزش اضافي حاصله را با سرمايه اي كه بكار انداخته مقايسه مي كند. بشكلي كه گويي اين ارزش اضافي محصول تمام سرمايه اي است كه بكار انداخته است. بدين ترتيب " ارزش اضافي، كه بعنوان جوانهء مجموع سرمايه بكار افتاده تصور مي شود. شكل تغيير يافته سود را بخود ميگيرد."[1]

ارزش اضافي به سود تغيير شكل مي يابد و نرخ ارزش اضافي به نرخ سود تبديل مي شود. نرخ ارزش اضافي عبارتست از رابطه ارزش اضافي با سرمايه متغير كه با فرمول زير نشان داده مي شود:

$$\text{نرخ ارزش اضافي} = \frac{\text{ارزش}}{\text{سرمايه متغير}} = \frac{pl}{v}$$

رابطه ارزش اضافي با كل سرمايه بكار افتاده نرخ سود را تشكيل ميدهد. فرمول آن بقرار زير است:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش}}{\text{كل سرمايه بكار}} = \frac{v}{c+v}$$

تبديل ارزش اضافي به سود، منشاء واقعي ارزش اضافي را مخفي مي كند و چنين وانمود مي كند كه گويي سرمايه ثابت نيز مي تواند براي سرمايه دار ارزش اضافي بوجود آورد. تبديل نرخ ارزش اضافي به نرخ سود درجه استثمار كارگران را بوسيله سرمايه دار پنهان مي سازد. مثالي بزنيم:

يك سرمايه دار يك سرمايه 100000 ريالي را بكار مي اندازد كه در آن 80000 ريال سرمايه ثابت و 20000 ريال سرمايه متغير است؛ ارزش اضافي استخراج شده بفرض 20000 ريال در سال باشد. بنابراين نرخ ارزش اضافي عبارتست از:

$$\frac{20000}{20000} = 100\%$$

نرخ سود عبارتست از فقط:

$$\frac{20000}{80000 + 20000} = 20\%$$

نرخ سود بنابراين بسيار پائين تر از نرخ ارزش اضافي است. هدف سرمايه داران با وانمود كردن اينكه ارزش اضافي ثمره تمام سرمايه بكار افتاده است، اينست كه منشاء واقعي ارزش اضافي و درجه استثمار كارگران را مخفي نمايند.

رقابت ميان سرمايه داران رشته هاي مختلف، سود متوسط را بوجود ميآورد

رقابت براي سود، اينست ماهيت طبقه بورژوازي. سرمايه دار همواره اميدوار است كه حد اكثر سود را از حداقل سرمايه استخراج كند. سرمايه داران در رقابت خود براي كسب سود هر چه بيشتر نه تنها به استثمار وحشيانه كارگران مي پردازند، بلكه ميان خود نيز به رقابتي حاد دست مي زنند.

بايد ميان رقابت بين كارخانه ها در درون يك شاخه توليد و رقابت ميان رشته هاي مختلف تمايز قايل گرديد. در حالت اول سرمايه داراني كه از تكنيك هاي جديد استفاده مي كنند در شرايط مساعدي قرار دارند: در كارخانه هاي اين سرمايه داران كه بار آوري كار، بالاست (زمان كار فردي از زمان كار اجتماعاً لازم كمتر است) ما با ايجاد يك ارزش اضافي مازاد روبرو هستيم. اين ارزش اضافي فوق العاده تبديل به مافوق سودي مي شود كه به جيب سرمايه داراني مي رود كه از وسايل تكنيكي پيشرفته استفاده مي كنند. در مورد رقابت ميان رشته هاي مختلف بنوبه خود نتايج ديگري مشاهده مي شود: نرخ هاي سود ميان رشته هاي مختلف داراي اين گرايش هستند تا با همديگر مساوي شده و به يك نرخ سود متوسط برسند. يك مقدار معيني از سرمايه يك كميت معيني سود ايجاد مي كند، بر اين پايه است كه سرمايه داران هر بخش ارزش اضافي ايجاد شده بوسيله كارگران را ميان خود تقسيم مي كنند.

اكنون بايد اين مطلب را بررسي كنيم كه چگونه رقابت ميان رشته هاي مختلف سبب ايجاد تساوي نرخ سود ميشود.

در جامعه سرمايه داري، نرخ سود براي هر كدام از رشته هاي توليد، بعلت تفاوت در تركيب آلي سرمايه، متفاوت است. تركيب ارگانيك سرمايه رابطه و نسبت ميان سرمايه ثابت و سرمايه متغير است. از طرف ديگر ارزش اضافي چيزي جز نتيجه رشد سرمايه متغير نيست. بنابر اين با نرخ ارزش اضافي برابر. اگر تركيب آلي سرمايه نسبتاً بالا باشد (سرمايه ثابت بالا و سرمايه متغير ضعيف). يك سرمايه فقط مي تواند يك ارزش اضافي اندك ايجاد كرده و نرخ بهبود نسبتاً پائين خواهد بود. بعكس، اگر تركيب آلی سرمايه نسبتاً ضعيف باشد نرخ ارزش اضافی نسبتاً بالا خواهد بود. بعنوان مثال سه شاخه صنايع زير را در نظر بگيريم: كفش سازي، پارچه بافي و صنايع مكانيكي، تركيب آلي سرمايه در رشته كفش سازي عبارتست از $\frac{7}{3}$ ؛ در رشته پارچه بافي $\frac{8}{2}$ و در رشته صنايع مكانيكي $\frac{9}{1}$. مبلغ سرمايه هر كدام از اين سه رشته مساوي و معادل 100000 ريال (چه 10000 باشد و چه 100000 يكسان است) و نرخ ارزش اضافي در هر سه مورد 100% است. براي ساده كردن مطلب، فرض كينم كه چرخش سرمايه در اين سه رشته در يكسال تمام ميشود و سرمايه ثابت ارزش خود را تماماً به

محصولاتي كه در اين يكسال ساخته ميشود منتقل مي نمايد. اگر نرخ ارزش اضافي 100% باشد سود معادل 30000 ريال در رشته كفش، 20000 ريال در رشته پارچه بافي و فقط 10000 ريال در رشته صنايع مكانيكي خواهد بود. در رشته كفش كه تركيب آلي سرمايه كمتر از همه است نرخ سود 30% است؛ در بخش صنايع مكانيكي كه در آن تركيب آلي سرمايه بيشتر از همه است، نرخ سود پائين تر از همه و فقط معادل 10% خواهد بود. رشته توليدي پارچه بافي كه در آن تركيب آلي سرمايه متوسط است نرخ سودي معادل 20% بوجود مي آورد كه از بخش كفش سازي پائين تر و از بخش صنايع مكانيكي بالاتر است.

در جامعه سرمايه داري، اين وضعيت (سود نابرابر براي سرمايه گذاري هاي برابر) نمي تواند تداوم پيدا كند. سرمايه داران همواره در صددند كه سرمايه هاي خود را در بخش هايي بكار اندازند كه نرخ سود بالاتر باشد. بهمين دليل است كه شرايطي كه در بالا شرح داده شده بايد دگرگون شود. در وهله اول برخي از سرمايه داران رشته صنايع مكانيكي اين بخش را رها كرده و سرمايه خود را در رشته كفش سازي كه نرخ سود بالاتر است سرمايه گذاري مي كنند. اين انتقال سرمايه ها سبب ايجاد يك افزايش شديد توليد در رشته كفش سازي خواهد شد. بدين ترتيب در اين بخش عرضه كم كم از تقاضا بيشتر مي شود و قيمت كم كم پائين مي آيد. از طرف ديگر در رشته صنايع مكانيكي، توليد بتدريج كاهش مي يابد و عرضه وسايل مكانيكي تدريجاً ديگر قادر نيست به تقاضا پاسخ گفته و قيمت اين كالاها بيش از پيش بالا مي رود. اين انتقال سرمايه ها و تنوع قيمت ها سبب خواهد شد كه نرخ سود در رشته هاي مختلف توليدي وسيعاً به سمت يكسان شدن گرايش يابد و يك نرخ سود متوسط بوجود آورد. نرخ متوسط سود عبارتست از رابطه ميان كل ارزش اضافي در مقياس جامعه و كل سرمايه اجتماعي. فرض كنيم كه سه بخشي كه در بالا از آنها سخن گفتيم مجموعه توليد جامعه را نشان بدهد. كل ارزش اضافي در مقياس جامعه 60000 و كل سرمايه اجتماعي 30000 است. به همين ترتيب نرخ متوسط سود عبارت خواهد بود از:

$$= 20\% \ \frac{60000}{30000}$$

سود متوسط را سودي مي ناميم كه مطابق نرخ سود متوسط بدست آمده باشد. ماركس گفته است " سود متوسط هيچ چيزي ديگري نمي تواند باشد مگر مقدار كل ارزش اضافي تقسيم بر مقدار سرمايه هاي موجود در هر بخش توليدي، متناسب با كميت هر كدام"[2]. اين مقوله سود متوسط نشان دهند رابطه موجود ميان سرمايه داران هر بخش توليدي است كه ارزشي اضافي ايجاد شده بوسيله طبقه كارگر در مقياس تمام جامعه را بين خود تقسيم مي كنند.

وجود سود متوسط روابط استثماري سرمايه داري را بازهم بيشتر مخفي مي كند. اين امر سبب مي شود كه نتوان منشاء ارزش اضافي را تشخيص داد. زيرا ارزش اضافي بشكل سود در آمده است، اما كميت سود تحقق يافته بوسيله سرمايه دارن بخشهاي مختلف توليد، بازهم مساوي مقدار ارزش اضافه ايست كه بوسيله كارگران اين بخش هاي مختلف ايجاد شده است. اما بعلت اين سود متوسط، سرمايه داران رشته هاي مختلف توليد، ارزش اضافي را ميان خود تقسيم مي كنند، بنحوي كه كميت سود تحقق يافته در هر كدام از اين رشته ها مطابق با كميت ارزش اضافي استخراج شده در هر رشته نيست. در اين حالت، اگر تمام بخش هاي توليد، سرمايه اي برابر داشته باشند، مي توانند سودهاي مساوي را تحقق بخشند، اهميت سود تماماً به اهميت كل سرمايه بكار افتاده وابسته است. اين امر اجازه مي دهد كه ماهيت سود و روابط استثماري كه سود بيان آنهاست بيشتر مخفي گردند.

تساوي نرخ هاي سود سبب تبديل ارزش كالاها به قيمت توليد مي شود

در واقع، به علت وجود اين نرخ سود متوسط، سرمايه داران ديگر كالاها را نه مطابق ارزش آنها بلكه مطابق قيمت توليد آنها مي فروشند. **قيمت توليد مساوي مخارج توليد** كالاها بعلاوه

سود متوسط است. اگر به مثال هاي قبل باز گرديم، روند تشكل قيمت توليد مي تواند بوسيله تابلوي صفحه مقابل نشان داده شود:

در اينصورت در رشته صنايع مكانيكي كه تركيب آلي سرمايه بالاست، قيمت توليد كالاها بالاتر از ارزش آنهاست؛ بعكس در رشته كفش سازي كه تركيب آلي سرمايه ضعيف است، قيمت توليد پائين تر از ارزش است؛ فقط در رشته پارچه بافي كه تركيب آلي سرمايه متوسط است، قيمت توليد مي تواند مساوي با ارزش باشد.

با ظاهر شدن قيمت متوسط و تبديل ارزش به قيمت توليد، قيمت بازار نه در اطراف ارزش، بلكه در اطراف قيمت توليد نوسان ميكند. آيا ظاهر شدن قيمت توليد بمعني آنست كه قانون ارزش ديگر دخالت ندارد؟ خير. در واقع اگر سرمايه داران هر بخش را بطور مجزا در نظر بگيريم برخي از آنها كالاي خود را به يك قيمت توليد بيشتر از ارزش مي فروشند و بدين ترتيب سودي آشكارا بيشتر از ارزش اضافي ايجاد شده در اين بخش بدست مي آورند؛ بعكس برخي ديگر كالاهاي خود را با يك قيمت توليد كمتر از ميزان ارزش كالا بفروش ميرسانند و به اين ترتيب يك سود كمتر از ارزش اضافي ايجاد شده در اين بخش بدست مي آورند. اما در مقياس جامعه، مقدار ارزش كالاها معادل مقدار قيمت توليد است؛ مقدار سود متوسط تحقق يافته بوسيله مجموع سرمايه داران صنعتي معادل مقدار ارزش اضافي ايجاد شده بوسيله تمام كارگران صنعتي است. بدين ترتيب، قيمت توليد چيزي جز يك شكل تغيير يافته ارزش نيست. تئوري ماركسيستي در باره سود متوسط بروشني نشان مي دهد كه در جامعه سرمايه داري، كارگران نه تنها بوسيله سرمايه داران كارخانه خود شان، بلكه همچنين بوسيله مجموعه سرمايه داران صنعتي استثمار شده و مورد فشار قرار ميگيرند.

بخش تولید	سرمایه ثابت (1)	سرمایه متغیر (2)	ارزش اضافي (3)	ارزش کالا ها (4)= (1)+(2)+(3)	نرخ سود متوسط (5)	سود متوسط (6)= (1)+(2)×(5)	قیمت تولید کالاها (7)= (1)+(2)+(6)	تفاوت قیمت تولید نسبت به ارزش (8)= (7)-(4)
کفش سازي	70000	30000	30000	130000	20	20000	12000	-10000
پارچه بافي	80000	20000	20000	120000	20	20000	12000	
صنایع مکانیکي	90000	10000	10000	110000	20	20000	12000	+10000
جمع	240000	60000	60000	360000	20	60000	360000	

تجارت کالا به سرمایه داران تجاری اجازه میدهد تا یک بخش از ارزش اضافی را بدست آورند

نقش سرمایه تجاری، تحقق ارزش اضافی است

در تحلیل گذشته فرض کردیم که ارزش اضافی که بوسیله طبقه کارگر تولید میشود فقط به تصرف سرمایه داران صنعتی در می آید. در واقع سرمایه داران صنعتی نمی توانند به تنهایی این ارزش اضافی را تصرف کرده بلکه باید یک بخش آنرا به سرمایه داران تجاری تسلیم نمایند. این سرمایه داران کاری به تولید کالاها ندارند، بلکه سرمایه بکار می اندازند؛ تاجر کالاهایی را که سرمایه دار صنعتی می فروشد خریداری می کند؛ وی به سرمایه دار صنعتی کمک می کند، تا از این طریق ارزش اضافی را تحقق بخشیده و سهمی از آن را خود دریافت کند. این بخش از ارزش اضافی سود تجاری نامیده میشود.

اما می توان از خود پرسید چرا سرمایه داران صنعتی برای فروش محصولات خود به سرمایه داران تجاری توسل می جویند و چرا قبول می کنند بخشی از ارزش اضافی اخذ شده را به آنها وگذار نمایند؟ همراه با تکامل سرمایه داری، تعداد کالاهایی که بوسیله سرمایه داران صنعتی ساخته شده ازدیاد پیدا کرده و مشاغل کثرت زیادی پیدا کرده اند. اگر سرمایه دار صنعتی خود به فروش محصولات خویش بپردازد لازم است تا یک دستگاه عظیم تجاری براه بیاندازد و پرسنل زیادی را به استخدام خود در آورد. اینکار بهیچ وجه به نفع صاحب صنعت نیست؛ بخش بزرگی از سرمایه در روند گردش باقی خواهد ماند و بر مقیاس تولید و قدرت رقابت آن تاثیر خواهد نهاد. صاحب صنعت خود را از درد سر فروش کالاها رها کرده و ابتکار را به سرمایه داری که منحصراً به کار تجارت می پردازد واگذار می کند. از یکطرف وی از تخصصی شدن امور تجاری بهره برداری کرده و در مخارج گردش کالاها صرفه جویی می کند؛ و از سوی دیگر بعلت وجود فعالیت های مستقل سرمایه تجاری، صاحب صنعت کالاهای خود را بشکل عمده فروشی به تاجر می فروشند و بدین طریق قادر میگردد با سرعت کافی تبدیل سرمایه کالائی خویش را به سرمایه پولی عملی سازد. به این طریق، وی خواهد توانست مقدار بیشتری سرمایه را در حیطه تولید بکار انداخته و این سرمایه بعنوان سرمایه مولد اجازه خواهد داد، تا ارزش اضافی بیشتری به چنگ آورد. با اینکه وی باید بخشی از ارزش اضافی را به تاجر تسلیم کند، ولی در پایان کار آنرا مجدداً بدست می آورد. بهمین دلیل است که سرمایه تجاری از سرمایه صنعتی متمایز میشود.

سرمایه تجاری نیز در تشکل سود متوسط شرکت دارد.

تاجر در تجارت سرمایه گذاری کرده و به صاحب صنعت کمک می کند تا ارزش اضافی را تحقق بخشد. با انجام اینکار وی خواهان آن است تا سود تجاری ای بدست آورد که از سود متوسط سرمایه صنعتی کمتر نباشد. در غیر این صورت تاجر ترجیح می دهد سرمایه اش را در بخش مولد بکار انداخته و فعالیت های تجاری خود را متوقف کند.

سود تجاری از کجا سرچشمه می گیرد؟ در ظاهر بنظر می آید که این سود بعلت فروش کالاها به قیمتی بیش از ارزش آنها بدست می آید. بورژوازی این توهم را تحکیم کرده و وانمود می کند که سود تجاری، ثمره گردش کالاهاست. این امر وسیله ایست که منشاء واقعی سود تجاری و استثمار مربوط به آن را پنهان می دارد.

در واقع، سود تجاری یک بخش از ارزش اضافی ای است که سرمایه دار صنعتی از کار کارگران کسب میکند. صاحب صنعت از تاجر می خواهد تا کالاها را برای او به جریان اندازد. صاحب صنعت نمی تواند این محصولات را به قیمت تولید شده به تاجر بفروشد بلکه باید به او کالاهایی با قیمت پائین تر از قیمت تولید بفروشد؛ اما وقتی که تاجر محصولات را به مصرف کننده می فروشد قیمت تولید را مراعات می کند. به این طریق سرمایه دار صنعتی بخشی از ارزش اضافی جذب شده از گرده کارگران را به سرمایه دار تجاری تسلیم می نماید.

فرض کنیم که در مقیاس جامعه، سرمایه داران صنعتی در یکسال 400 میلیارد ریال سرمایه گذاری می کنند که در آن 300 میلیارد سرمایه ثابت و 100 میلیارد ریال سرمایه متغیر است؛ مقدار ارزش اضافی نیز معادل 100 میلیارد ریال فرض می شود. همچنین فرض کنیم که سیکل تولید در یکسال خاتمه مییابد و ارزش سرمایه ثابت در همین مدت زمان یکسال به کالاها انتقال یابد. ارزش کل کالاها یا قیمت کل تولید عبارت از 300 میلیارد+ 100 میلیارد+ 100 میلیارد= 500 میلیارد ریال است؛ بنابر این نرخ سود عبارتست از:

$$\frac{100}{400} = 25\%$$

گردش کالاها باید از طریق تاجر بعنوان واسطه صورت بگیرد؛ اکنون تصور کنیم که مقدار کل سرمایه تجارتی 100 میلیارد ریال باشد. در حیطه تولید و گردش کالاها سرمایهء کل فعال رویهمرفته 500 میلیارد ریال است؛ ارزش اضافی 100 میلیارد ریال باید به نسبت 500 میلیارد ریال که هم سرمایه صنعتی هم سرمایه تجاری را دربر می گیرد توزیع شود. نرخ متوسط سود نمی تواند کمتر از 20% و بیشتر از 25% باشد. با یک نرخ سود متوسط 20% صاحبان صنایع

به یک سود متوسط 80 میلیارد ریال و تاجران به یک سود متوسط 20 میلیارد ریال تحقق می بخشند. تاجران به این دلیل می توانند این سود را عملی کنند که صاحبان صنایع به آنها کالاهایی با قیمت نازل تر از قیمت تولید فروخته اند. مقداری که تاجران باید سرمایه گذاری کنند عبارتست از 480 میلیارد ریال مخارج تولید (= 400 میلیارد ریال)+ سود صنعتی(= 80 میلیارد ریال). با فروش کالاها به قیمت تولید یعنی 500 میلیارد ریال، تاجران یک سود 20 میلیارد ریالی را جمع آوری می نمایند. به این ترتیب صاحبان صنایع و تجار این ارزش اضافی 100 میلیارد ریالی را متناسب با سرمایه ای که بکار انداخته اند با هم تقسیم می کنند.

سرمایه داران تجاری کارکنان بخش تجارت را استثمار می کنند.

کارکنان بخش تجارت نیز همانند کارگران صنعت، کارگران مزد بگیری هستند که بوسیله بورژوازی استثمار میگردند. چیزی که آنها را متمایز می سازد اینست که در حیطه تولید، کارگران، تحت کنترل سرمایه داران برای آنها ارزش اضافی ایجاد می کنند؛ اما در حیطه گردش کارکنان ،را تحت کنترول سرمایه داران ، ارزش اضافی را تحقق می بخشند. چرا گفته میشود که کار کنان تجارت همانند کارگران صنعت قربانی استثمار هستند؟ زیرا همه آنها باید به یک شکل، نیروی کار خود را بفروش برسانند تا بتوانند زندگی کنند. ارزش نیروی کار آنها بطرز مشابه ای بوسیله زمان کار لازم برای تولید نیروی کار آنها تعیین می شود. هر چند که کار تجاری بخودی خود ارزش و ارزش اضافی ایجاد نمی کند اما در عین حال ارزش کالا ها و ارزش اضافی ای که در آنها نهفته است بوسیله کار کارکنان تجارت تحقق پیدا می کند. بهمین دلیل است که زمان کار کار کنان تجارت همانند زمان کار کارگران به دو بخش تقسیم می شود: کار لازم و کار اضافی. در طول زمان کار لازم آنها با فروش کالا ها، یک بخش از ارزش اضافی را، که جبران کننده سرمایه متغیری است که سرمایه دار صرف خرید نیروی کار کارکنان کرده است، تحقق می بخشند. در طول زمان کار اضافی، کارکنان بطور مجانی برای سرمایه دار تجاری کار کرده و از طریق کار شان به تجار اجازه می دهند تا یک سود تجاری را که ناشی از یک بخش ارزش اضافی ای است که بطور اشتراکی با سرمایه دار صنعتی بدست آمده، تحقق بخشند. بهمین دلیل است که کارکنان تجارت نیز همانند کارگران صنعت استثمار میشوند.

استثمار کارکنان بخش تجارت بوسیله سرمایه داران تجاری بسیار بی رحمانه است. تجار همواره می کوشند تا زمان کار را طولانی تر کرده، شدت کار را افزایش داده، بار آوری را بالا برده و از دستمزد کارکنان کم کنند و ... تا سود تجاری بیشتری را تحقق بخشند، آنها از بکار بردن بدترین شیوه ها نیز برای تقویت استثمار کارگران ابایی ندارند. بدین ترتیب سرمایه دار مغزه ابریشم فروشی در شانگهای قدیم 120 قاعده کار را برقرار کرده بود. کارکنان باید با شدتی جهنمی 16 تا 17 ساعت در روز کار می کردند. این تاجر چنان از دستمزد ها کسر می گذاشت که کارکنان بزحمت قادر به زیستن بودند. تحت یوغ خونین سرمایه داران، کارکنان تجارت و

کارگران دارای سرنوشت مشترک بودند، آنها نه تنها مجبور به فروش نیروی کار خویش بودند بلکه مجبور بودند حتی زندگی خود را هم بفروشند.

اعتبارات بانکی به سرمایه داران مالی اجازه میدهد تا سهمی از ارزش اضافی را داشته باشند

منفعت از ارزش اضافی منشاء می گیرد

در جامعه سرمایه داری، غیر از سرمایه داران فعال مثل سرمایه داران صنعتی و سرمایه داران تجاری، سرمایه داران مالی نیز در تقسیم ارزش اضافی مشارکت دارند.

رابطه میان سرمایه و قرض دارای یک خصلت ضروری عینی است. در طی روند بازتولید سرمایه داری، در یک لحظه معین سرمایه دار می تواند متوجه بشود که سرمایه اش کافی نیست. این موردی است که مثلاً در هنگامی اتفاق می افتد که محصولات تولید شده هنوز بفروش نرسیده اند، در حالیکه لازم است تا ماشین و مواد اولیه خریداری شده و دستمزدها پرداخت گردد، بهمین دلیل است که سرمایه داران باید به وام بشکل سرمایه پولی توسل جویند. همچنین اتفاق می افتد که یک سرمایه پولی بطور موقت غیر فعال گردد. مثلاً وقتی که یک سرمایه دار بمنظور بازسازی سرمایه ثابت خود به انباشت تدریجی یک ذخیره کمکی بصورت پول نقد دست می زند. اگر در طول یک مدت، در آمدهای حاصله از فروش کالاها انباشت شود، ولی پولی برای خرید مواد اولیه و یا برای پرداخت دستمزدها موجود نباشد، این سرمایه تبدیل به یک سرمایه پولی غیر فعال نسبتاً مهم میشود. در این شرایط، سرمایه دار دارندهء سرمایه پولی می تواند موقتاً استفاده از این سرمایه غیر فعال را به سرمایه داری که به سرمایه پولی احتیاج دارد واگذار نماید. سرمایه دار وام گیرنده با این پول به تولید یا فروش کالاها دست میزند و ارزش اضافی را استخراج کرده و تحقق می بخشد. بدیهی است که مالک سرمایهء پولی این پول را مجاناً قرض نمی دهد، بلکه طلب میکند که سرمایه داری که قرض میگیرد و از آن استفاده میکند مبلغ مناسبی پول که نقش (اجرا، پاداش یا) عوض را برای قرض دارد به وی بپردازد. بنابر این سرمایه دار وام گیرنده باید یک بخش از ارزش اضافی را که از استثمار ناشی شده است برای دادن بسرمایه دار وام دهند کنار بگذارد: این بخش از ارزش اضافی **منفعت** نام دارد.

سرمایه پولی که در مقابل یک منفعت قرض داده میشود **سرمایه ربایی** نام دارد. رابطه میان سرمایه ربایی و مبلغ منفعت **نرخ منفعت** نام دارد. نرخ منفعت نمی تواند از نرخ متوسط سود بیشتر شود. اگر چنین نباشد، سرمایه دار وام گیرنده هیچ چیز بدست نمی آورد و بنابر این تلاش نمیکند که دیگر قرض بگیرد. منبع منفعت ارزش اضافی است. اما مدافعان بورژوازی مهملاتی نظیر« یک مبلغ بزرگ، یک مبلغ کوچک ایجاد میکند» و یا« منفعت بوسیله خود پول تولید میشود» را اشاعه می دهند بمنظور آنکه جوهر و منبع منفعت را پنهان کرده و روابط استثماری سرمایه داری را از نظر پنهان سازند.

سود بانکی از تفاوت میان منفعت ها و قرض ها ناشی میشود

در جامعه سرمایه داری، یک بخش بسیار بزرگ وام های پولی با واسطهء بانکها داده میشود. بانکها، از طریق دریافت سپرده ها، سرمایه غیر فعال در جامعه وپولی را که موقتاً بدون مصرف در نزد مردم مانده است جمع آوری میکنند. بانکها از طریق وام ها، این پول را در اختیار سرمایه داران فعالی قرار می دهند که این سرمایه را بکار اندازند. بانک برای سپرده هایی که دریافت نموده است، منفعت می پردازد و برای وام هایی که میدهد منفعت دریافت میدارد. نرخ بهره وام هایی که بانک پرداخت میکند بیشتر از نرخ بهره وام هایی است که دریافت میدارد. تفاوت میان بهره وام ها و پس اندازها، پس از کسر هزینه های لازم برای عملیات بانکی، **سود بانکی** را تشکیل میدهد. همانند منفعت، منشاء سود بانکی نیز ارزش اضافه ای است که در هنگام تولید بوسیله کارگران ایجاد شده است. سرمایه داران بانکی، بکمک تفاوت منفعت ناشی از وام ها، در تقسیم ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران شرکت می کنند.

بانکداران با بکار انداختن سرمایه و با انجام عملیات بانکی، در صدد کسب سود هستند بهمین دلیل است که سود بانکی نمی تواند پایین تر از سود متوسط تحقق یافته بوسیله سرمایه داران فعال باشد. اگر سود بانک کمتر از میزان سود متوسط باشد، بانکدار مسلماً نمی تواند در راس بانک خود باقی بماند و ناچار وارد صنعت یا تجارت میشود.

پیدایش سهام بیانگر حدت یافتن خصلت انگلی سرمایه داری است

همراه با تکامل تولید سرمایه داری ، ابعاد موسسات بتدریج وسیع تر میشود. استقرار یک موسسه وسیع نیازمند سرمایه های بزرگی است؛ عموماً یک سرمایه دار به تنهایی قادر به تامین این هزینه نیست و بناچار باید به تاسیس یک **شرکت سهامی** که تعداد زیادی سرمایه دار دیگر را نیز در بر بگیرد، اقدام نماید. شرکت سهامی، شرکتی است که در بر گیرنده سرمایه داران منفرد

باشد. این شرکت یک ابزار اساسی دست اندازی و تسلط سرمایه بزرگ بر سرمایه های کوچک و متوسط بوده و ابزاری است که تجمع سرمایه را تسریع می نماید.

شرکت سهامی اوراق سهام صادر میکند و دارندهء پولی که از این سهام خریداری میکند، به سهامدار این شرکت تبدیل می شود. دارنده سهام حق دارد تا سهمی از بهره موسسه را متناسب با تعداد سهام خود دریافت کند. در آمدی که از این طریق بدست می آید **سود سهم** نامیده میشود.

سرمایه دار مالک سهام مجبور نیست که امور شرکت را اداره کند، بلکه می تواند بلطف سود سهام اوقات خویش را در ریخت و پاش و بیکاری بگذراند. وی همچنین می تواند با اوراق سهام خود به سوداگری بپردازد. در این داد و ستد، رقابت های غیر مشروع به منتهی درجه خود می رسد. سوداگری بر روی این سهام و تولید جوندگان سود که از "ثمره کوپن" زندگی می کنند، نشان دهند تقویت خصلت انگلی سرمایه داری است.

مالکان ارضی غنیمت را تقسیم می کنند

انحصار سرمایه داری بر زمین سبب ایجاد بهره مالکانه تفاضلی میشود

مالکان ارضی نیز در جامعه سرمایه داری یک طبقه استثمارگر را تشکیل میدهند. آنها با اجاره دادن زمین خود به سرمایه داران صنعتی و کشاورزی، یک بهره مالکانه را وصول کرده و به این ترتیب آنها نیز در تقسیم ارزش اضافی شریک میشود. برای اینکه بهتر بتوانیم ماهیت بهره مالکانه سرمایه داری را تشخیص دهیم، نخست به گفتگو در باره دو شکل بهره مالکانه می پردازیم یعنی بهره تفاضلی و بهره مطلق.

از نظر تولید کشاورزی، زمین وسیله تولید اساسی است، اما زمین خود را از سایر وسایل تولید، به این جهت که سطح آن محدود است، متمایز میکند. بر این سطح محدود زمین، حاصلخیزی متفاوت است: هم زمین های خوب. هم زمین های متوسط و هم زمین های بد وجود دارد. در جامعه سرمایه داری خصلت محدود زمین موجب بوجود آمدن انحصار سرمایه داری بر زمین میشود.

در این رژیم انحصار سرمایه داری بر زمین، برخی سرمایه داران کشاورز بر روی زمین های خوب و متوسط کار میکنند و برخی دیگر بدترین زمین ها را در اختیار دارند. کالاهای کشاورزی که بر روی زمین خوب و متوسط تولید شده است نمی تواند به تنهایی به تقاضاهای بازار پاسخ گوید و این عدم کفایت، ناگزیر سبب افزایش قیمت تولیدات کشاورزی خواهد گردید.

در نتیجه قیمت ها تا آن اندازه صعود می کنند که به کشاورزانی هم که از زمین های بد بهره برداری می کنند اجازه تحقق و کسب سود متوسط را می بخشند. مارکس می نویسد:" قیمت تولید بدترین زمین همواره معادل قیمت تنظیم کننده بازار است."[3] به این ترتیب کشاورزانی که از زمین های خوب و متوسط بهره برداری می کنند می توانند یک سود اضافی به جیب بزنند. این سود، همان **بهره تفاضلی** است.

دو شکل بهره تفاضلی وجود دارد: شکل اول مربوط است به تفاوت های موجود میان حاصلخیزی خاک و اوضاع زمین، این بهره تفاضلی I نامیده میشود؛ بهره تفاضلی II از رشد مداوم سرمای گذاریها بر روی یک زمین واحد ناشی میشود.

نخست بهره تفاضلی I را بررسی کنیم. مثال سه زمین را که برروی آنها محصولات کشاورزی مشابه در مساحت مشابه اما با حاصلخیزی متفاوت کشت میشود در نظر بگیریم.

سرمایه بکار افتاده در هر کدام از این سه زمین معادل 20000 ریال است: فرض می کنیم که کل سرمایه به محصولات کشاورزی تولید شده انتقال یافته باشد. در نتیجه هزینه های تولید معادل 20000 ریال است. اما برروی زمین هایی با حاصلخیزی متفاوت، با آوری کارگران یکسان نبوده و در نتیجه میزان تولید 2000 کیلو گرام، 2500 کیلو گرام و 3000 کیلو گرام خواهد بود. اگر نرخ متوسط سود 20% باشد، میزان کل تولید که بر حسب قیمت فردی تولید محاسبه میشود (هزینه های تولید + سود متوسط) برای هر کدام از این زمین ها معادل 24000 ریال خواهد بود. اما از آنجا که حجم تولید برروی هر کدام از زمین ها متفاوت است، قیمت فردی تولید برای هر واحد (یک کیلوگرام) یکسان نخواهد بود؛ این قیمت برای زمین های بد معادل 12 (ریال برای هر کیلو گرام) ، 9.6 برای زمین های متوسط و 8 برای زمین های خوب خواهد بود. قیمت اجتماعی تولید در بازار بوسیله قیمت فردی تولید در بدترین زمین (12 ریال هر کیلو گرام) تعین میشود. به این ترتیب، بدترین زمین ها برای کشاورز 24000 ریال بدست خواهد داد، یعنی با کسر 20000 ریال هزینه های تولید سود متوسط او 4000 ریال خواهد بود. اما از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نخواهد بود. اما زمین های متوسط و خوب که هر کدام بترتیب 30000 و 36000 ریال خواهد داشت پس از کسر 20000 ریال هزینه تولید و کسر 4000 ریال سود متوسط، 6000 ریال برای یکی و 12000 ریال برای دیگری باقی می گذارد. این سود اضافی همان بهره تفاضلی I می باشد. (تابلو مقابل)

برای درک اینکه بهره تفاضلی II از کجا ناشی میشود ببینیم وقتی که به سرمایه گذاری های پیاپی در روی یک زمین که در آن محصولات کشاورزی معینی کشت میشود دست می زنیم، چه چیزی انجام می گیرد. بعنوان مثال در مورد بدترین زمین، سرمایه دار کشاورز دست به سرمایه

گذاریهای پیاپی می زند: اولین سرمایه گذاری 20000 ریال حجم تولید 2000 کیلو گرام و سود متوسط 4000 ریال بوده و از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نیست. اگر این کشاورز به سرمایه گذاری دیگری معادل 20000 ریال برای انجام کارهای آب رسانی، استفاده از کود، بکار انداختن ماشین های جدید و استخدام کارگران کشاورزی بیشتری اقدام کند و از این طریق بار آوری کار را افزایش دهد. نتیجهء آن این خواهد بود که وی بر حجم تولید بمیزان 2500 کیلو گرام خواهد افزود (در نتیجه کل سرمایه گذاری ها معادل 40000 ریال و حجم کل محصول برداشت شده 4500 کیلو گرام خواهد بود). اگر قیمت اجتماعی تولید ثابت مانده باشد، قیمت کل این تولید ناشی از دومین سرمایه گذاری معادل 30000 ریال خواهد بود؛ یا در نتیجه پس از کسر 20000 ریال هزینه تولید و 4000 ریال سود متوسط، یک سود اضافی معادل 6000 ریال بر جا خواهد ماند. این 6000 ریال همان بهره تفاضلی II را تشکیل می دهد.

در اینجا باید تذکر داد که میزان بهره مالکانه در هنگام امضای اجاره نامه میان سرمایه دار کشاورز و مالک ارضی تعیین شده است. همچنین در تمام مدت اجاره، این کشاورز است که سود اضافی ناشی از سرمایه گذاریهای پیاپی را به جیب می زند. اما در پایان مدت اجاره و هنگام تجدید آن مالک ارضی افزایش مبلغ بهره مالکانه را طلب خواهد نمود. سر انجام این مالک ارضی است که این بخش سود اضافی را که بشکل بهره تفاضلی II وجود دارد، تصرف می کند. مارکس می نویسد: " بهره تفاضلی دارای این ویژگی است که مالک ارضی فقط سود اضافی را برداشت می کند، سودی که در غیر این صورت اجاره دار آنرا به جیب می زد و در واقع نیز در شرایط معینی در طول قرار داد به جیب می زند"[4]

در نتیجه، کشاورز ترجیح می دهد قرار داد اجارهء طویل المدتی را امضا کند در حالیکه مالک ارضی تلاش می کند تا کشاورز را به امضای قرار دادی با مدت هر چه کوتاه تر وادار سازد؛ جدال هر دو طرف بر سر این سود اضافی است. این تضاد میان سرمایه دار کشاورز و مالک ارضی، سرمایه دار کشاورز را بسوی غارت ثروت های زمین قبل از سر رسید قرار داد، سوق خواهد داد.

جنس زمین	سرمایه به کار افتاده (1)	سود متوسط (2)	تولید بر حسب کیلو گرام (3)	قیمت فردی تولید		قیمت اجتماعی تولید		بهره ی تفاضلی (8)
				میزان کل تولیدات (4) = (1) + (2)	قیمت واحد بر حسب کیلو گرام (د)	قیمت واحد بر حسب کیلو گرام (6)	میزان کل تولیدات (7) = 6×3	
زمین های بد	20000	4000	2000	24000	12	12	24000	0
زمین های متوسط	20000	4000	2500	24000	906	12	30000	6000
زمین های خوب	20000	4000	3000	24000	8	12	36000	12000

انحصار مالکیت خصوصی زمین، بهره مطلق را باعث خواهد شد.

بدترین زمین ها، بهره تفاضلی ایجاد نمی کنند. مالک زمین اگر هیچ گونه بهر مالکانه ای دریافت نمی دارد یا می تواند آنرا کشت نشده باقی بگذارد و یا آنرا در مقابل مبلغی برای کشت اجاره دهد. در واقع حتی کشاورزی که بدترین زمین ها را کشت می کند نیز باید یک بهره مالکانه به مالک بپردازد. این بهره مالکانه، که نتیجه مالکیت انحصاری خصوصی بر زمین است **بهره مطلق** نام دارد.

اما از جاییکه آن کشاورزی که از زمین های بد بهره برداری می کند نیز باید یک سود متوسط کسب کند، پس بهره مطلق از کجا منشاء میگیرد؟

در رژیم سرمایه داری، کشاورزی همواره از نظر تکنیکی از صنعت عقب است؛ ترکیب آلی سرمایه کشاورزی پائین تر از ترکیب آلی سرمایه صنعتی است. میدانیم که ارزش اضافی ناشی از سرمایه متغیر است. از آنجا که سرمایهء کشاورزی دارای ترکیب آلی پایین تری نسبت به سرمایه صنعتی است، یک مقدار معین از سرمایه کشاورزی یک ارزش اضافی بمراتب بیشتر از همان مقدار سرمایه صنعتی بوجود خواهد آورد. فرض کنیم که ترکیب آلی متوسط سرمایه صنعتی 8.2 و نرخ ارزش اضافی معادل 100% باشد: در نتیجه یک سرمایه 100000 ریالی شامل 2000 ریال سرمایه متغیر خواهد بود و در اینصورت ارزش اضافی معادل 2000 ریال، نرخ متوسط سود معادل 20%. ارزش کالا ها و قیمت تولید 12000 ریال خواهد بود. حال فرض کنیم که ترکیب آلی سرمایه کشاورزی معادل $\frac{6}{4}$ و نرخ ارزش اضافی معادل 100% باشد: در نتیجه یک سرمایه 100000 ریالی 4000 ریال سرمایه متغیر خواهد داشت و بنابر این ارزش اضافی معادل 4000 ریال، ارزش تولیدات کشاورزی 14000 ریال و نرخ سود 40% خواهد بود. در رژیم سرمایه داری، تولیدات کشاورزی می توانند با قیمتی معادل ارزش خود بفروش برسند (در اینجا معادل 14000 ریال). اما در این صورت سرمایه دار کشاورز مثل سرمایه دار صنعتی فقط همان سود متوسط را که در اینجا معادل 2000 ریال است (قیمت تولید کشاورزی 12000 ریال است) دریافت خواهد داشت. اگر تمام تولیدات کشاورزی با ارزشی بیش از قیمت تولید بفروش برسند، در اینصورت کشاورز می تواند غیر از سود متوسط 2000 ریالی، 2000 ریال اضافی دیگر را نیز به جیب بزند. این مازاد ارزش قیمت تولیدات کشاورزی نسبت به قیمت تولید، **بهره مطلق** را تشکیل می دهد.

چرا می توان تولیدات کشاورزی را با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش رساند؟ علت آن وجود انحصار مالکیت خصوصی بر زمین است. در صنایع، ترکیب آلی سرمایه در هر کدام از رشته های تولید یکسان نیست: رشته هایی از تولید که در آنها ترکیب آلی سرمایه ضعیف است ضرورتاً

ارزش اضافی بیشتری تولید می کنند. اما بعلت رقابت و انتقال سرمایه ها در میان رشته های مختلف، تمام سرمایه داران صنعتی فقط می توانند سود متوسط را دریافت دارند و تولیدات صنعتی فقط می تواند به قیمت تولید بفروش برسد. اما این امر در کشاورزی صادق نیست: در واقع انحصار مالکیت خصوصی بر زمین مانعی را بر سر راه انتقال سرمایه ها در زمینه کشاورزی تشکیل میدهد. این امر مانع شرکت ارزش اضافی در متساوی کردن نرخ سود در بخش کشاورزی میشود، بهمین دلیل تولیدات کشاورزی با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش می رسند.

بدین ترتیب در کشاورزی ارزش اضافی حاصله، حتی در مورد بدترین زمین ها، از ارزش اضافی حاصله در صنعت حتی با همان مقدار سرمایه، بیشتر است. در عین حال، این بخش از ارزش اضافی که نمی تواند در صنعت تقسیم شود در کشاورزی باقی می ماند: این ارزش اضافی به بهرهء مطلق تبدیل شده و فقط به مالک ارضی تعلق می گیرد.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه داری یک بخش از ارزش اضافی است.

اگر علل تشکیل بهره تفاضلی و بهره مطلق یکی نیستند، اما ماهیت و منشاء آنها کاملا یکسان است. انحصار سرمایه داری زمین سبب تعیین قیمت تولیدات کشاورزی مطابق با قیمت تولید در زمین های بد میشود. این امر سبب میشود که کشاورزانی که زمین های خوب و متوسط را بهره برداری می کنند یک سود اضافی بدست آوردند. این سود اضافی و مالکیت خصوصی دارای هیچ ارتباطی با یکدیگر نیستند. حتی اگر مالکیت خصوصی زمین وجود نداشت، بهره برداران زمین های خوب و متوسط همان سود اضافی را به جیب می زدند. مارکس نوشته است که مالکیت خصوصی زمین " نه علت ایجاد این سود اضافی بلکه علت تبدیل آن به بهره مالکانه است"[5]. وجود مالکیت خصوصی زمین به این سود اضافی امکان می دهد تا خود را به بهره تفاضلی تبدیل نماید. علاوه بر آن: بعلت وجود انحصار مالکیت خصوصی، قیمت کالاهای کشاورزی می تواند از قیمت تولید بالاتر باشد و بهره برداران زمین های بد می توانند یک سود اضافی کسب کنند که به بهره مطلق تبدیل و در اختیار مالک ارضی قرار می گیرد. منشاء بهره تفاضلی و بهره مطلق سود اضافی است. این سود اضافی مثل هر ارزش اضافی در کشاورزی از کار کاگران کشاورزی استخراج شده است. سرمایه دار کشاورز زمین را از مالک ارضی اجاره می کند، وسایل تولید را خریداری می نماید، کاگران را بکار می گیرد و ارزش اضافی کار آنها را استخراج می کند. سرمایه دار کشاورز از این ارزش اضافی سود متوسط را بر میدارد، و آن بخش از ارزش اضافی که مازاد بر سود متوسط باقی می ماند به بهره مالکانه تبدیل میشود. به این ترتیب، بهره مالکانه هیچ چیز دیگری جز ارزش اضافی نیست.

اما مالکان ارضی و سخنگویان آنها هماهنگ با سرمایه داران کشاورزی استثماری را که از کارگران کشاورزی بعمل می آورند، با مطرح ساختن یک پدیده آشکار، پنهان می سازند؛ یعنی با طرح مسئله تنوع کمی تولید محصولات کشاورزی میان زمین های خوب و زمین های بد. آنها با سرسختی اعلام می دارند که "بهره مالکانه از خود زمین بدست می آید" اما این سخن صحیح نیست. کیفیت خوب یا نسبتاً خوب زمین نمی تواند چیزی جز یک شرط مساعد برای بالا رفتن با آوری کار و یک پایه طبیعی ضروری برای تشکیل سود اضافی در کشاورزی باشد. اما بدون کار کارگران کشاورز، بهترین زمین ها نیز کمترین ارزشی کسب نمی کنند. مارکس می گوید " هر بهره مالکانه ای، ارزش اضافی است، یعنی محصول کار اضافی است"[6].

تئوری مارکس در باره بهره مالکانه پوچی سخنان مالکان ارضی و نمایندگان آنها را افشاء می نماید.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه داری و بهره مالکانه در رژیم فئودالی هر دو نتیجه مالکیت خصوصی بر زمین اند، اما هر کدام از آنها معرف روابط استثماری متفاوتی است. بهره مالکانه در رژیم فئودالی تمام کار اضافی یا محصول اضافی است که بوسیله مالک ارضی فئودال اخذ می شود؛ اما بهره مالکانه سرمایه داری آن بخش از ارزش اضافی است که مازاد بر سود متوسط بوده و سرمایه دار کشاورز از کارگران کشاورزی استخراج می نماید. بهره مالکانه فئودالی نشان دهنده روابط استثماری است که بوسیله ارباب فئودال بر دهقانان تحمیل می شود در حالیکه بهره مالکانه سرمایه داری نشان دهنده روابط استثماری است که بوسیله مالک ارضی و سرمایه دار کشاورزی بر کارگران کشاورزی تحمیل میگردد.

تمام این تحلیل بما نشان می دهد که در یک جامعه سرمایه داری بورژوازی به دستجات استثمار گر مختلفی تقسیم میشود: سرمایه داران صنعتی، سرمایه داران کشاورز، سرمایه داران تجار، بانکداران وغیره. ماکان ارضی نیز در جامعه سرمایه داری یک طبقه دیگر استثمارگر را تشکیل میدهند. آنها "لاشخوارهای همان پشته هستند"، همه آنها ارزش اضافه ای را که بوسیله طبقه کارگر ایجاد شده میان خود تقسیم کرده و با همدیگر طبقه کارگر را استثمار می کنند. بدین طریق در جامعه سرمایه داری، این تمام بورژوازی است که بر طبقه کاگر فشار اعمال می کند. تضاد میان کارگران و سرمایه داران، تضادی میان مجموع طبقه کارگر و مجموع طبقه بورژوا است؛ این تضاد بنیادی جامعه سرمایه داری است. طبقه کارگر باید خود را رها سازد و برای این منظور خود را متحد گرداند، سلاح بکف گیرد، انقلاب کند، مجموع بورژوازی را واژگون سازد و نظام استثماری سرمایه داری را نابود کند.

کتاب های اصلی برای مطالعه:

مارکس، "سرمایه" کتاب سوم فصل های 1، 2، 9، 17، 21، 38 و 45.

مائوتسه دون "تحلیل طبقات جامعه چین". آثار منتخب جلد 1.

مائوتسه دون "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" فصل 2. بخش 2 و 4 آثار منتخب جلد 2.

موضوعاتی برای تفکر:

1- چگونه هر بخش از استثمارگران در جامعه سرمایه داری با دیگران برای استثمار طبقه کارگر و اخذ ارزش اضافی متحد میشود؟
2- چرا و در چه زمینه ای دکترین مارکس در باره توزیع ارزش اضافی حائز اهمیت بسیار عمیق است؟

یادداشت ها:

1- مارکس "سرمایه" .E.S کتاب 3 جلد1 ص 56
2- مارکس. "سرمایه" . کتاب 3. جلد 1 ص 190
3- مارکس. "سرمایه" . کتاب 3. جلد 3 ص 48
4- مارکس. "سرمایه" . کتاب 3. جلد 3 ص 139
5- مارکس. "سرمایه" . کتاب 3. جلد 3 ص 38
6- مارکس. "سرمایه" . کتاب 3. جلد 3 ص 26

فصل 8

بیماری علاج ناپذیر

سرمایه داری

بحران اقتصادی

بحران اقتصادی نتیجه اجتناب ناپذیرتکامل اقتصاد سرمایه داری وتظاهربارزحدت یافتن تضادهای مختلف موجود درتولید،گردش،توزیع وبازتولید سرمایه داری است.امابحران واقعا ازکجاوچگونه سرچشمه می گیرد، تاثیرات آن برتکامل سیستم سرمایه داری چیست؟دراین فصل مابه مسایل فوق خواهیم پرداخت.

بحران اقتصادی بوسیله وخامت یافتن وشکفته شدن تضاد بنیادی سرمایه داری بوجود می آید

بحران های اقتصادی سرمایه داری، بحران های اضافه تولید اند:

قبل ازسرمایه داری، مثلابهنگام تاریخ طولانی فئودالیسم درچین،حیات اقتصادی واجتماعی شاهد بحران های متعددی بوده است.طبقه مالکان ارضی بابی رحمی تمام به استثماردهقانان می پرداخت؛ خرابی های ناشی ازجنگ وبلایای طبیعی(مثل سیل،

خشکی،آفات و.....) موجب وارد آمدن خسارت های سنگین به تولید کشاورزی شده وخلق کارگروزحمتکش را بی پناه و آواره می ساخت: قحطی وبیماریهای واگیرمرتبا هزاران نفرازمردم رابکام مرگ می کشید.دراین عصربحران های اقتصادی واجتماعی بوسیله یک کمبود تولید وبه ویژه ناکافی بودن تولید غلات مشخص میشد.اما خصلت مشخصه بحران های اقتصادی سرمایه داری نه ناکافی بودن تولید بلکه مازاد تولید است.وقتی بحران شروع می شود، عریان ترین پدیده این است که مقادیرعظیمی ازکالادیگربفروش نمی رسد؛ کارخانه ها بسته می شود، بانکها ورشکست می شوند، سهام تنزل پیدامی کند، بیکاری بسرعت گسترش می یابد، نیروهای مولده بشدت آسیب می بینند وتمام تولید اجتماعی به حالت فلج وهرج مرج دچارمیشود.بحران های اقتصادی سرمایه داری، بحران های اضافه تولید اند.ودرعین حال وقتی که از« اضافه تولید» سخن به میان می آید منظوراضافه تولید مطلق نیست؛ منظورازاضافه تولید این نیست که محصولات تولید شده به وسیله جامعه بیشترازحد لازم برای مصرف توده های وسیع مردم هستند.وقتی بحران اقتصادی آغازمیشود اغلب به پدیده زیر برمی خوریم:مثلا کارگران نساجی حکم اخراج خود رادریافت می دارند؛ برای توجیه این امرعلت آنرا مازاد تولید دربخش پارچه بافی وفقدان کاروضرورت کاهش تولید واخراج کارگران ذکرمیکند.اما درعین حال خانواده کارگرنساج به هیچ وجه دارای لباس مناسب نیستند.آنهایی که پارچه راتولید میکنند فاقد امکانات برای خرید آن هستند.ویامثلا معدنچیان اخراج می شوند ودلیل آنرا اضافه تولید ذغال سنگ وضرورت کاهش تولید ودرنتیجه اخراج کارگران معدن ذکرمیکنند.امابه این حال خانواده معدنچیان ازسرما می لرزند وپولی دربساط ندارند تاذغال سنگ لازم راخریداری کنند. بهمین دلیل است که اضافه تولید درسیستم سرمایه داری یک اضافه تولید نسبی است: یعنی تولید فقط درمقایسه باقدرت خرید توده های مردم زیاده ازحد فراوان بنظرمیرسد. دوره بحران، ازیکسو کالاها درانبارهای سرمایه داران انباشته میشود و بفروش نمیرسد. دراین حال می توان شاهد فساد وضایع شدن برخی از کالاها درانبار ویا

حتی ازمیان بردن مصنوعی وعمدی مقادیرزیادی ازکالاها بود؛ازسوی دیگرمردم زحمتکش در فقر و مسکنت بسرمی برند و نمی توانند هیچ چیزخریداری کرده وغذاولباس ناکافی دراختیاردارند.

بحران اقتصادی اضافه تولید ازویژگی های اقتصاد سرمایه داری است؛درعین حال حتمی بودن این بحرانها درروند تکامل اقتصاد کالایی نیزنهفته است.وقتی تولید کننده کالاهای خودرابفروش میرساند وپول بدست می آورد بخوبی می تواند این پول را فورا صرف خرید وسایل تولید ویا محصولاتی که به آنها نیازدارد بنماید. اگراو خرید ننماید دراین صورت تولید کنندگانی که طرف مبادله او هستند نیزنمی توانند کالاهای خود را بفروش برسانند.دراینجا می تواند میان خرید وفروش شکاف وفاصله ای ایجاد شود وازآن پس وقوع بحران را ممکن می سازد.درعین حال تازمانی که تولید کالایی هنوزبصورت یک تولید کوچک متکی برمالکیت فردی است، هدف تولید کماکان کسب کالاهای دیگران ازطریق مبادله، برای تضمین تولید خود و برآوردن نیازهای مصرف معمولی خویش باقی می ماند.هم چنین مطابق قاعده کلی کمتراتفاق می افتد که فروش بدنبال خود خرید را نداشته باشد. به علاوه، درشرایطی که سطح نیروی مولده اجتماعی پائین است.مقیاس تولید درحد نازلی است، تقسیم اجتماعی کارخیلی پیشرفته نیست و روابط تولیدی هنوزخیلی نزدیک وفشرده نیستند، این شکاف میان خرید وفروش هرچند امکان پذیراست اما فقط می تواند تاثیرمحدودی ازخود بجابگذارد و قادرنیست تمام تولید اجتماعی رابه بحران دچارنماید.درنتیجه، هرچند که تولید کالایی درخود امکان بحران را نهفته دارد اما درسیستم سرمایه داری واقعی است که باید خصلت، اجتناب ناپذیربحران راجستجوکرد.

منشاء بحران های اقتصادی درتضاد بنیادی سرمایه داری نهفته است:

این همان تضاد بنیادی جامعه سرمایه داریست که خصلت اجتناب ناپذیربحران های اقتصادی راتعین می کند. استالین می گفت:" منشاء وعلت بحران های اقتصادی اضافه

تولید درخود نظام سرمایه داری نهفته است.منشاء بحران ها درتضاد میان خصلت اجتماعی تولید وشکل مالکیت سرمایه داری ثمرات تولید قراردارد".

چراتضاد بنیادی سرمایه داری ضرورتا به بحران منجرمی شود؟

در وهله اول بخاطرانکه تضاد بنیادی سرمایه داری ضرورتابشکل تضاد میان رشت فزاینده وقابل ملاحظه ظرفیت تولید وکاهش نصبی قدرت خرید مردم زحمتکش متبلورمی شود. تولید بزرگ اجتماعی شده سرمایه داری ازتولید فردی پیشه وری بسیارمتفاوت است. تولید فردی با بازتولید ساده مشخص می شود. حتا اگرشرایط بازار کاملا مساعد باشد افزایش این نوع تولید بسیارکند است. تولید سرمایه داری یک تولید بزرگ میکانیزه است و از امکان توسعه سریع خویش برخوداراست. بنابراین سرمایه داربرای کسب سود هرچه بیشتر، میکوشد تا حد امکان تولید خود را گسترش دهد.زیرا ارزش اضافی که بدست می آورد متناسب با افزایش مقیاس تولید افزایش می یابد. همراه با آن برای مقاومت درمقابل رقابت وجلوگیری ازحذف خویش بوسیله رقبای سرمایه دار، وی باید کوشش کند تا تکنیک خود را مدرن ساخته وتولید خویش را گسترش دهد. افزایش تولید ، بالارفتن متناسب سطح مصرف را ایجاد می کند. زیرا فقط به این طریق است که مقدار زیادتری ازکالاها می توانند بفروش رسیده وتولید اجتماعی تداوم خویش راحفظ کند. با این وجود ، وقتی که وسایل تولید مایملک خصوصی سرمایه دارهستند، سرمایه دارمی کوشد تادست مزد کارگران را درپائین ترین حد ممکن نگهدارد. تکامل تولید سرمایه داری وبکاربستن تکنیک مدرن سبب می شود که تعداد زیادی ازکارگران ازکارخانه اخراج وبه صف بیکاران بپیوندند. رقابت سرمایه داری موجب ورشکست شدن تعداد زیادی دهقان وپیشه ور و حذف یاجذب سرمایه کوچک به وسیله سرمایه بزرگ می شود. به همه این دلایل ، توسعه بازارموفق نخواهد شد به افزایش تولید برسد. به این ترتیب ما ازیک سوبا افزایش عظیم تولید وازسوی دیگربا کاهش نسبی قدرت خرید مردم زحمتکش روبروئیم.

تضاد میان این دوگرایش سبب می شود که بحران اقتصادی اضافه تولید اجتناب ناپذیرگردد.

اگرتضاد بنیادی سرمایه داری ضرورتابه بحران اقتصادی منجرمی شود همچنین به این دلیل است که این بحران همواره خود رابشکل یک تضاد میان خصلت سازمان یافته تولید درکارخانه های جداگانه ووضعیت پرهرج ومرج مجموع تولید، نمایان می سازد.اجتماعی شدن تولید روابط وپیوستگی های متقابل میان رشته های مختلف تولید میان کارخانه های مختلف رافشرده ترمی سازد. بعنوان مثال: پنبه لازم برای یک کارخانه نساجی به وسیله بخش کشاورزی فراهم می شود و ماشین های لازم برای آن ازصنایع میکانیک بدست می آید. به همین دلیل است که، برای یک مدت معینی ، مقدارپنبه ، پارچه وماشین لازم برای تولید اجتماعی باید به کمک یک برنامه ویک سازماندهی واحد تعیین گردد تا تولید اجتماعی بتواند بخوبی انجام گیرد. دراین حال هنگامیکه وسایل تولید مایملک خصوصی سرمایه دارند تمام جامعه به موسسات سرمایه داری بیشماری تقسیم شده که هرکدام مستقل ازدیگران به سازماندهی خود می پردازد، اگر ما مسئله را درسطح یک کارخانه درنظربگیریم کارگران تحت فرمان یک سرمایه بوده وتولید دردرون این کارخانه سازمان داده شده است. اما اگرمسئله رادرسطح تمام جامعه درنظربگیریم مشاهده می کنیم که جنس و مقدار تولید ، به اراده شخصی سرمایه داران کارخانه های مختلف وابسته بوده وهیچ کس حق نگاه کردن به همسایه اش را ندارد. درنتیجه تمام تولید اجتماعی دریک حالت هرج ومرج جریان خواهد یافت. با درنظرگرفتن خصلت کورمجموعه تولید اجتماعی ، هرسرمایه دارمشخص ، قادرنیست تقاضای واقعی جامعه را برای این یا آن کالا درک کند. اگراحتمال کسب کمترین سود وجود داشته باشد سرمایه داران با همدیگر وارد رقابت شده ومیکوشند تا تولید را گسترش دهند. درعین حال ، یک تقاضای کاذب می تواند درنتیجه فعالیت های کالایی سرمایه داران بوجود آید که قدرت خرید واقعی رادرجامعه ازنظرمخفی خواهد کرد.درواقع دراین مرحله ، تولید ازسطح قدرت خرید توده ها گذشته

است. اما تا زمانی که در بازار، گرایش به افزایش قیمت معکوس نشده است، سرمایه دار تاجر باز به دادن سفارشی به سرمایه دارصنعتی ادامه می دهد، درحالیکه سرمایه دارمالی اعتبارتاجرو صاحب صنعت را افزایش می دهد. او به این ترتیب به توسعه کورکورانه تولید به وسیله صاحب صنعت کمک می کند. این امرسبب ایجاد یک فراوانی کاذب دربازارمی شود. این فراوانی کاذب ،اضافه تولید راکه وجود داشته درواقع ، تاجائیکه دیگرنتواند پنهان بماند و میرود که عیان شود ، پنهان می کند. اکنون اضافه تولید ، مثل بهمن که ازکوه سرازیرشود بصورت بحران اقتصادی ظهورمی کند.

می توان مشاهده کرد که منشاء بحران اقتصادی خود سیستم اقتصادی سرمایه داری وتضاد بنیادی که ذاتی آن است یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید وخصلت خصوصی نظام مالکیت ، می باشد. تا وقتی که سرمایه داری وجود دارد ضرورتا بحران های اقتصادی موجود است. برای از بین بردن این بحران ها باید نظام سرمایه داری را ازمیان برداشت.

تئوری مارکسیستی درباره بحران های اقتصادی هجویات بورژوازی رابرای مخفی کردن بحران باطل ساخته است:

تزهای علمی مارکسیستی درباره بحران های اقتصادی سرمایه داری موجب خشم وخصومت بورژوازی ومدافعان آن که می کوشند واقعیت راباهرنوع دروغ پنهان کنند گشته است.آنها میکوشند وانمود کنند که بحران هیچ ارتباطی با سرمایه داری ندارد تا بدینوسیله مردم زحمتکش را فریب داده و ازاین طریق استثماررا حفاظت نمایند.مثلابرخی ،بحران راناشی از"عدم کفایت مصرف" دانسته وبنابراین شیوه های برای "تحریک مصرف" برای پایان به بحران پیش نهاد می کنند.درواقع، این ناکافی بودن مصرف ازطرف خلق زحمتکش مقدم برپیدایش سرمایه داری است واززمانی که جامعه بشری به طبقات استثمارگر و استثمارشونده تقسیم شده، وجود دارد؛امابحران اقتصادی اضافه تولید فقط درجامعه سرمایه داری بروزمی کند. بنابراین مشاهده میشود که ممکن نیست دلیل بحران های اقتصادی رابا" ناکافی بودن مصرف" توضیح داد.

پس ازجنگ جهانی دوم ، نظامی کردن اقتصاد ملی برای مدت زمانی یک فراوانی کاذب دربرخی ازکشورهای سرمایه داری بوجود آورد.به نظرمی رسید مدافعین بورژوازی نوشداروی خویش را یافته باشند وبه گفتن هذیان هایی ازقبیل:" آنهایی که تصورمی کنند که کشورهای سرمایه داری اجبارا به هرج ومرج وانحطاط اقتصادی دچارخواهند شد دراشتباهند" پرداختند. آنها فکرمی کردند که با دخالت بیش ازپیش دولت سرمایه داری دراقتصاد ملی به اصطلاح " مکانیسم های اتوماتیک تنظیم" پدیدارشده واین مکانیسم ها تا حدودی سبب " تثبیت خود بخودی" تکامل اقتصاد سرمایه داری خواهد شد. این استدلال همان قدربی پایه وکاذب است که استدلال پیشین. درواقع ما میدانیم که دستگاه دولتی سرمایه داری درخدمت بورژوازی است. که دولت بورژوازی است که اقتصاد ملی خود را نظامی می کند و یا زندگی اقتصادی را تنظیم می نماید. هرتصمیمی که وی اتخاذ نماید استثمارمردم زحتمکش را تشدید کرده وسرمایه داران را ثروتمندترمی نماید. لنین می گفت: " امریکا نیزمانند آلمان به نحوی زندگی اقتصادی راتنظیم می نماید" که بتواند یک اردوگاه نظامی برای کارگران (وبخشا برای دهقانان) ویک بهشت برای بانکداران وسرمایه داران بوجود آورد. تنظیم آنها عبارتست از" پیچاندن پیچ" برای کارگران تاسرحد قحطی، وتضمین سودهایی بالاترازسود های قبل ازجنگ برای سرمایه داران (بطورپنهانی وباشیوه های بوروکراتیک ارتجاعی).

درواقع، وقتی که دولت بورژوا زندگی اقتصادی راتنظیم می کند حتی موفق نمی شود کاری بکند که اقتصاد سرمایه داری" بطوراتوماتیک ثبات پیداکند"؛ درواقع عکس قضیه اتفاق می افتد، ودرحالیکه بورژوازی سودهای کلان به جیب می زند مردم زحمتکش بازهم بیشترفقیرشده، دامنه بازار بیش از پیش کاهش می یابد، تضاد بنیادی سرمایه داری وخامت می یابد وبحران اقتصادی تشدید می شود.

گرایش وخیم شدن بحران اقتصادی سرمایه داری

بحران های سرمایه داری بشکل متناوب ظهورمی کنند.

مادام که اقتصاد سرمایه داری وجود دارد تضاد بنیادی آن به عملکرد خود ادامه می دهد. مسئله این نیست که بحران اقتصادی یک یا دو بار ظهورمی کند بلکه مسئله این است که این بحران، اغلب و بشکل متناوب ظاهرمیگردد. از نظر تاریخی نخستین بحران بزرگ اقتصادی مربوط به سال 1825 درآلمان است. این بحران مجددا درسالهای 1836، 1847، 1857 و 1867 به صورت پیاپی وبطورمتوسط هرده سال یکبارفرا می رسد. بدنبال هربحران، بحران دیگری بطورمنظم وبا شدتی فزاینده اتفاق می افتد.

تناوب (سیکل) یک بحران اقتصادی، فاصله میان دو بحران پیاپی است. این تناوب بطورعموم 4 مرحله دارد: بحران، رکود، رونق و گسترش.

بحران مرحله بنیادی این سیکل راتشکیل داده ونقطه پایان یک سیکل ونقطه آغازسیکل بعدی است.

1- بحران: بحران اغلب بشکل غافلگیرکننده درمیرسد. قبل ازینکه بحران حضورخود را اعلام نماید دربازار یک فراوانی کاذب وجود داشته وتمام رشته های صنعت وتجارت،" شکوفا" هستند. تولید هم اکنون ازنیازهای واقعی فراتر رفته اما ازجائیکه اعتبار و سوداگری بسیار زیادی وجود دارد کارخانه ها هنوز با حداکثر سرعت کارکرده وبرای انبارها وسفارشات تولید می کنند. ناگهان یکی ازحلقه های زنجیر رها میشود. بحران فرامی رسد. به محض اینکه اضافه تولید دریک رشته ظاهر گردد، جریان یافتن کالاها بصورت معضل درمی آید و بسرعت رشته های دیگر نیز تحت تاثیرقرارگرفته وعکس العمل های پیاپی ازخود نشان می دهند. بفرض ، اضافه تولید درصنایع اتومبیل سازی وجود داشته باشد دراین صورت یا تولید را کاهش داده و یا متوقف می سازند. این امربطوراجتناب ناپذیری برروی صنایع متالورژی ولاستیک سازی تاثیرمی گذارد. اگرصاحبان صنایع متالورژی تولید را کاهش داده یامتوقف کنند صنایع ذغال سنگ و

الکتریسته و نیز حمل و نقل نیز بنوبه خود تحت تاثیرقرارمی گیرند. درزمینه تجارت، سوداگران که تاکنون بنوبه خود دردامن زدن به فراوانی کاذب سهم داشته اند اکنون دیگربرعکس سعی می کنند خود را از شر کالاهایی که انبارکرده اند خلاص کنند.آنها درشکستن قیمت ها برای فروش تعلل نکرده و با اینکار بازهم به وخامت اوضاع میافزایند. ذخیره کالاها درانبارها متراکم می شود و بازحمت فروش میرود. قیمت ها شکسته می شود. برای جلوگیری واجتناب ازسقوط قیمت ها سرمایه داران حتی دست به تخریب عمدی مقادیر کلانی از کالاها خواهند زد. تحت ضربات ناشی از فقدان کار وکاهش حیرت انگیز قیمت ها، دروهله اول این کارخانه ها وموسسات بیشمار کوچک ومتوسط هستند که ورشکست می شوند. ازهر سو بانک ها تعطیل می شوند، کارخانه هایی که تعطیل نمی شوند سطح تولید خود راکاهش می دهند. دراین زمان درجامعه تعداد کارگران وزحمتکشان بیکار سایر رشته ها افزایش یافته و تمام وضعیت اقتصادی بشکل درد آوری به وخامت می گراید.

2- رکود: پس ازطوفان غیرمنتظره بحران، موج ورشکستگی درموسسات صنعتی وتجارتی اندک اندک آرام می گیرد. موسساتی که درمقابل بحران مقاومت کرده اند به تولید وتوزیع درمقیاس محدودی ادامه میدهند. چراغ سر درمغازه ها مجددا روشن می شود. فریاد پیروزی کشیده می شود، اما با این همه هنوزتجارت وکسب و کار بسیار محتاطانه صورت می گیرد. کارگران پرشماره ای بیکارمانده وفاقد وسایل معیشت اند. صنایع، تجارت و بانک ها به نظرمیرسد که فلج شده اند. اما با این همه درطول این مرحله مصرف اجتماعی تداوم داشته وکالاهای انبارشده و بسیار صدمه دیده سرانجام به کندی وبا بهای بسیارنازل به جریان می افتد. در ورای ظاهر رکود، عوامل برانگیزاننده و سامان دهنده تولید بتدریج ظاهرمی شوند.

3- رونق: با تقلیل ذخیره کالاها بتدریج قیمت کالاها و هم چنین سود حاصل ترقی می کند. از یکسو سرمایه دار استثمار خود را از کارگر تشدید کرده وازسوی دیگرتکتیک های

خویش را مدرن می سازد. ماشین های جدیدی نصب کرده و سرمایه ثابت خویش را تجدید می کند و می کوشد تا در درون یک رقابت سرگیجه آور پیروزی کسب می نماید. بدین ترتیب تولید بخش I یعنی الکتریسته ، فولاد وتجهیزات مکانیک اندک اندک وسعت می یابد. شماره کارگرانی که دراین بخش مشغول کارمی شوند افزایش می یابد؛ این افزایش بنوبه خود سبب افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی بخش II می شود. به این ترتیب تولید مجددا اندک اندک ازسرگرفته می شود وبیکاری کاهش می یابد. اقتصاد سرمایه داری که درپایان حالت رکود بود رونق می یابد.

4- گسترش: خصلت های بنیادی این مرحله عبارتنداز: کالاها به سادگی بفروش میرسد، قیمت ها سیرصعودی طی میکند، تولید وتوزیع سرعت میابد، اعتبار و سوداگری ازسرگرفته می شود، بازار روی "وفور" بخود می بیند. همه سرمایه داران تولید را بحداکثرممکن گسترش می دهند. در ورای این چشم انداز فراوانی و " وفور" هرروزبیش ازپیش نشانه های یک بحران جدید انباشته می شود. انگلس این جنبه شکوفای اقتصاد سرمایه داری را بصورت زیر توصیف می کند:" بتدریج آهنگ حرکت تندترمی شود، شروع به یورتمه رفتن می کند، یورتمه رفتن صنعت تبدیل به چهارنعل می شود و این نیز بنوبه خود به یک پرش عنان گسیخته صنعتی، تجاری، اعتباری وسفته بازی (Speculation) تبدیل می شود تا سرانجام پس از جست وخیزهای جانفرسا دوباره به گودال ورشکستگی سقوط می کند"!

بحران، رکود، رونق، گسترش، بحران.....، این مراحل بیانگر خصلت تناوبی (سیکلیک) بحران های اقتصادی تولید سرمایه داری است. این نشان می دهد که چرا ممکن نیست سرمایه داری بتواند بدون دچارشدن به تکان های زلزله مانند تکامل یابد وچرا تلوتلو خوران به پیش میرود.

بحران اقتصادی سرمایه داری روزبروز عمیق ترمی شود

بحران ها بشکل پیاپی درتمام طول روند تکامل تولید سرمایه داری ظاهرمی شوند. با این همه، هربحران جدید بازتولید ساده بحران قبلی نیست. هر بحران تمایل دارد تا هر بار کمی بیشتر وخامت یابد. بویژه پس از دومین جنگ جهانی ، بحران ها فراوان تر و عمیق ترند. حال به مطالعه تاثیرات عمده این بحران ها بپردازیم.

اولا سیکل بحران ها کوتاه ترمی شود وبحران ها بیشترتکرارمی شوند. پیش ازجنگ دوم جهانی بحران های اقتصادی تقریبا هرده سال یکباراتفاق می افتاد و در20 سال بعد ازجنگ سیکل بحران آشکارا کوتاه ترشده است. مطابق تابلوهای صفحات 185 و186 می توان مشاهده کرد که درسال 1948 تا 1972، ایالات متحده پنج بحران اقتصادی را ازسرگذرانده است. به عبارت دیگرتقریبا هرپنج سال یک بحران؛ درژاپن 6 بحران اقتصادی رخ داده یعنی تقریبا هر چهارسال یک بحران. اگر از جنگ دوم به این سو سیکل بحران بطورمحسوسی کوتاه شده به این علت است که مردم زحمتکش تحت تسلط سرمایه انحصاری استثمار بیش از پیش شدیدی را متحمل شده و قدرت خرید آنها شاهد یک تقلیل نسبی بوده ومشکلات بازارهای داخلی تشدید گردیده است. یک دلیل دیگر این است که تهاجم و گسترش خارجی کشورهای امپریالیستی تضادها میان امپریالیزم و خلق های کشور های مستعمره یا وابسته را تشدید نمود است ؛ این امر سبب تکامل مبارزات آزادیبخش ملی این کشور ها و در نتیجه تقلیل دایمی بازارهای خارجی کشور های امپریالیستی و فروش دشوار کالاهای آنها گشته است. این گونه است که تضاد میان تولید و مصرف هرروز شدت می یابد. همه اینها، بخوبی نشان میدهد که تضاد بنیادی سرمایه داری روزبروز بیشترشکفته شده و روابط تولید بشدت در مقابل رشد نیروهای مولده ایجاد مانع می نمایند. ثانیا، تجدید کورکورانه سرمایه سبب خواهد شد که نسبت های بازتولید سرمایه داری بیش از پیش ناکافی گردند. قبل ازجنگ دوم جهانی، هر بار که بحرانی وجود داشت ، سرمایه گذاری ها به شکل سرمایه ثابت به مقدارزیادی کاهش می

یافت. اما پس ازجنگ میزان سرمایه گذاریها به شکل سرمایه ثابت عموما شاهد یک افزایش نسبتا بزرگ بوده است. حتی در دوره بحران، سطح سرمایه گذاری ها به اندازه کافی بالاست. درطول پنجمین بحران در امریکا پس ازجنگ سرمایه گذاریها به شکل سرمایه ثابت درفاصله 1969 -1970 حتی باندازه 3.5 % افزایش یافت. درژاپن ، درطول ششمین بحران بعد ازجنگ ،سرمایه گذاری بشکل سرمایه ثابت در فاصله 1970-1971 به مقدار3.2 % افزایش یافت.(به تابلو های صفحه بعد نگاه کنید).

اگر ازجنگ به این سو، سرمایه گذاری های بشکل سرمایه ثابت به قدر کافی، سرمایه بحران

فروشی سقوط می کند، و سطح زیر کشت کاهش می یابد و بیکاری درمیان کارگران کشاورزی افزایش می یابد؛ دستمزد آنهایی که هنوز بر سر کار مانده اند کاهش می یابد وتعداد زیادی ازکشت کاران منفرد ورشکسته می شوند. می توان مشاهده کرد که بحران کشاورزی همانند بحران صنعتی، یک بحران اضافه تولید است که به وسیله تضاد بنیادی سرمایه داری تعیین می شود. تازمانی که سیستم سرمایه داری وجود دارد، بحران های اضافه تولید کشاورزی همانقدرناگزیرند که بحران های اضافه تولید صنعتی.

بحران های اقتصادی درایالات متحده بعد از جنگ

کارخانجات ورشکست شده		رقم حداکثربیکاری		تولید صنعتی				تاریخ بحرانها
درطول ماه بحران حداکثر	جمع کل	نرخ بیکاری به درصد	تعداد بیکاران به میلیون	طول مدت رکود به ماه	کاهش برحسب درصد	حداقل درطول بحران	حداکثر قبل از بحران	
844	8.632	7/6	4/7	12	10.5	اکتبر 1949	اکتبر 1948	1. (1948 – 1949)
1.102	11.400	5/8	3/7	13	10.2	اوت 1954	ژوئیه 1953	2. (1953 – 1954)
1.499	16.915	7/7	5/54	14	13.7	آوریل 1958	فبروری 1957	3.(1957-1958)
1.449	17.117	8/1	5/71	13	7.7	فبروری 1961	ژانویه 1960	4.(1960-1961)
1.042	12.201	6/5	5/49	14	8.1	نوامبر 1970	سپتامبر 1969	5.(1969 – 1970)

بحران های اقتصادی ژاپن پس از جنگ

تاریخ بحرانها	تولید صنعتی و معدنی				رقم حداکثربیکاری		رقم حداکثر کارخانه های ورشکست شده	
	حداکثر قبل از جنگ	حداقل درطول بحران	کاهش برحسب درصد	طول رکود بر حسب ماه	تعداد بیکاران به میلیون	نرخ افزایش بیکاری برحسب درصد	تعداد کارخانه های ورشکست شده بر حسب درصد	نرخ افزایش ورشکستگی بر حسب درصد
1.(Jan 51 – Oct 51)	ژوئن 1951	اوت 1951	4.6	2	0.47	38.2	--	--
2. (Jan 54 – Nov 54)	ژانویه 1954	اوت 1954	1.9	7	0.71	82	--	--
3.(Jun 57 – Jun 58)	ژوئیه 1957	ژوئن 1958	10	11	0.92	76.9	203	54.9
4.(Dec 61 – Oct 62)	مارس 1962	اکتوبر 1962	3.6	7	0.62	72.2	172	186.6
5.(Oct 64 – Oct 65)	دسامبر 1964	مه 1965	3.1	5	0.54	100	611	84.2
6. (Jan 70 – Dec 71)	ژوئیه 1970	مه 1971	3.2	10	0.80	60	964	84.8

با این همه، بحران های کشاورزی عموما بیشترازبحران های صنعتی بطول می انجامد. پس ازآغازمتقارن بحران صنعتی وکشاورزی در ایالات متحده درسال 1948، درمدت 23 سال کشاورزی هرگز نتوانست ازبحران اضافه تولید خود خلاصی یابد. عکس العمل متقابل میان بحران صنعتي وبحران تجاري ، بصورت يك مسئله وخيم براي اقتصاد امريكا

پس ازجنگ درآمده است . به علت اين بحران هاي صنعتي، تعداد زيادي كارخانه تعطيل شده وسفارشات ناكافي مي گردد، كارگران كارخود را ازدست داده و دستمزد ها سقوط مي كند. نتيجه همه اينها تقليل تقاضا براي محصولات كشاورزي و وخامت يافتن اضافه توليد كشاورزي است. موازي با آن بحران كشاورزي برتوليد انعكاس يافته وكارگران كشاورزي فقير و ورشكست مي شوند، تقاضا براي وسايل توليد كشاورزي و وسايل صنعتي ديگركاهش يافته واين امر باز هم بر وخامت بحران اضافه توليد صنعتي مي افزايد. با درنظرگرفتن عكس العمل متقابل ميان بحران كشاورزي وبحران صنعتي ، بحران اقتصادي سرمايه داري بيش ازپيش وخيم مي گردد. رابعا، بحران اضافه توليد وبحران مالي نيزبه هم آميخته مي شوند. پس ازجنگ دوم جهاني ، بحران ها داراي سيكل كوتاه تري شده وبحران هاي مالي بيش ازپيش ظاهرمي شوند.يك" بيماري مضاعف" سر مي رسد: بحران اقتصادي وبحران مالي . هر دوي آنها نتيجه ضروري شكفته شدن تضاد بنيادي سرمايه داري هستند. نتايج اصلي آن به قرارزيراند: عدم كفايت درد آمد هاي دولت نسبت به مخارج آن، انتشارزياده ازحد اسكناس، صعود قيمت ها، كسر موازنه پرداخت هاي خارجي، كاهش ذخيره طلا وكاهش ارزش پول.

پس ازجنگ دوم جهاني ، تمام كشورهاي امپرياليستي مي كوشند تا تداركات جنگ را مهيا ساخته تا بتوانند ازبحران هاي كه روزبروز وخيم ترمي شود رهايي يابند وبراي تسكين بيماري اقتصادهاي ملي خود به تزريق مرفين توسل مي جويند. درعين حال مخارج نظامي وهزينه هاي توليد صنايع نظامي بيش ازپيش زياد شده ودولت درهرسال با كسري بيشتري مواجه مي شود. براي جبران اين مخارج عظيم نظامي ، كشورهاي امپرياليستي مي كوشند تا ماليات ها را افزايش دهند، ازخارج وام بگيرند وپول كاغذي (اسكناس) منتشرنمايند. آنهابه تورم دامن زده و به اين ترتيب بحران هاي وخيمي در امورمالي عمومي بوجود مي آورند. ازسال 1946 تا1971 امورمالي امريكا داراي كسري است: كسري عبارت از 137.9 ميليارد دالر وقرضه عمومي 442.1 مليارد دالراست. حتي شخصيت هاي رسمي

امريكا هشدارمي دهند كه :" ميزان بديهي درامريكا ازمجموع دولت هاي ديگربيشتراست" و" اگراين بديهي رابه اسكناس يك دالري تبديل كنيم ،حلقه ازاسكناس به پهناي 10متربدست خواهيم آورد كه 1520بار دور كره زمين خواهد چرخيد".

تورم هرروزبيشتر رشد مي كند، پول اندك اندك ارزش خود را ازدست مي دهد وقيمت ها صعود ميكنند.درگذشته هرگاه بحران فرا ميرسيد قيمت ها عموما كاهش مي يافتند. اما پس ازجنگ دوم جهاني دولت هاي سرمايه داري عمدتا سياست نظامي كردن اقتصاد ملي وسياست دامن زدن به تورم را دنبال مي كنند. دردوره بحران ، قيمت ها ديگركاهش نمي يابد و به عكس شايد صعود سرسام آوري خواهند بود. مثلا مي توان دربحران هاي بعد از جنگ درامريكا، به استثناي بحران سال 48-49 شاهد صعود قيمت ها بود.اين به معناي آن است كه هربار قدرت خريد پول كاهش يافته است. كاهش قيمت پول در درون كشور ضرورتا بر اعتبار اين پول درخارج كشور تاثيرخواهد گذاشت. امپرياليسم امريكا به جنگ هاي تجاوزكارانه بدون وقفه اي دست مي زند: هزينه هاي مربوط به نگهداشتن نيروي نظامي درخارج وهزينه هاي مربوط به تدارك جنگ ، افزايش يافته وسبب فرار شديد دلارها وكاهش اعتباربين المللي دلار ميشود. پس از پايان جنگ دوم جهاني، دربازار پولي بحران هاي مداوم ظهورمي كند وسبب فروش دلا و خريد طلا ميشود: اين امر حكومت امريكا را دو بار درسال 1971 و1973 مجبوربه كاهش ارزش دلارنمود.

" بيماري مضاعف" بحران صنعتي وبحران مالي . اقتصاد سرمايه داري را به ورطه اي سوق مي دهد كه نمي تواند راه خلاصي از آنرا بيابد. ازيك سوء بحران اقتصادي ، كاهش قابل ملاحظه توليد وفقيرشدن توده ها درنتيجه بحران برتركيب بودجه كشورهاي سرمايه داري تاثيرمي گذارد. نتيجه آن كسري سهميه مالي عمومي وعدم تعادل درموازنه پرداخت هاست كه باز به نوبه خود بحران مالي را حدت مي بخشد. ازسوي ديگرتحميق بحران مالي سبب ايجاد تورم ، افزايش مالياتها وكاهش دستمزدهاي واقعي كارگران خواهد شد: قدرت خريد توده هاي خلقي بطورنسبي كاهش مي يابد و جبرا بحران اضافه توليد را تجديد

مي نمايد. بنابراين مي توان مشاهده كرد كه خصلت تناوبي (سيكليك) بحران هاي اقتصادي نوعي " دورباطل" است. هرباروخامت فزاينده بحران به تضادهاي دروني انتاگونيستي سرمايه داري كه ازحدت بسياربرخوردارند اضافه مي شوند، طوفان ها باران هاي پياپي ،جهان سرمايه داري رابه لرزه درمي آورند.

بحران اقتصادي ، بنياد حاكميت سرمايه داري رابه لرزه درمي آورد

بحران اقتصادي بازهم برشدت تضاد بنيادي سرمايه داري مي افزايد.درطول مدت بحران ، رقابت ميان سرمايه داران دراعلاء درجه خويش است.موسسات كوچك وبزرگ كه قادرنيستند درمقابل رقابت موسسات بزرگتر ايستادگي كنند قبل ازهمه ورشكست مي شوند. اقليت ازموسسات بزرگ كه ازقدرت رقابت زياد برخوردارند ازاين فرصت براي خريد وجذب آنها به بهاي ارزان استفاده مي كنند. به اين دليل است كه با هربحراني كه جامعه سرمايه داري به خود مي بيند، سرمايه هرچه بيشتر دردست تعداد كمي ازسرمايه داران متمركزمي شود. سرعت تمركز توليد وسرمايه مضاعف مي گردد. اين تراكم سريع به معناي شكفتن بازهم سريع ترتضاد بنيادي سرمايه داري ، يعني تضاد ميان اجتماعي شدن توليد ونظام مالكيت خصوصي است.

بحران سبب تشديد تضادهاي طبقاتي مي شود.سرمايه داران همواره ازتوده مردم زحمتكش براي تخفيف خسارات كه بحران به آن وارد آورده است استفاده مي كنند. آنها كارگران متعددي را اخراج مي كنند، دستمزد كارگران شاغل را كاهش مي دهند، ازتورم استفاده مي كنند و ماليات ها را افزايش مي دهند. آنها به هرطريقي سعي مي كنند زيان هاي ناشي ازبحران را بردوش كارگران انتقال دهند.درعين حال درمدت بحران ،استثمار صنعت از كشاورزي و شهر از ده رشد كرده وسبب ورشكست شدن تعداد زيادي از دهقانان مي شود. در نتيجه بحران اقتصادي براي طبقه كارگر و ساير زحمتكشان هم بي نهايت مصيبت آوراست: تضاد ميان طبقه كارگر و سرمايه داران ، ميان دهقانان و مالكان

بزرگ ارضي هر روز كمي بيشتر شكفته مي شود. امواج مبارزات پرولتاريا عليه بورژوازي رشد مي كند و بنياد سلطه سرمايه داري را به لرزه در مي آورد.

بحران هاي اقتصادي بخوبي خصلت موقتي نظام سرمايه داري ازنظرتاريخي آشكارساخته اند.اين بحران ها نشان مي دهند كه ميان روابط توليدي ونيروي مولده سرمايه داري يك تضاد آشتي ناپذير وجود دارد. روابط توليدي سرمايه داري نسبت به نيروهاي مولده اي كه به اعلاء درجه اجتماعي شده اند محدود بوده و مانع جدي را بر سر راه رشد آنها تشكيل مي دهند. دردوره بحران ، فقط پس از آنكه نيروي هاي مولده عميقا ضايع شده و توليد به طورقابل ملاحظه اي كاهش يافت تضاد توليد و مصرف مي تواند به يك راه حل موقتي كه با زور تحميل شده است دست يابد. درهمان زمان عوامل خبردهنده ازيك بحران ديگر به تدريج انباشته مي شوند. درروند تكامل اقتصاد سرمايه داري ، تمايل به وخامت يافتن بحران نشان مي دهد كه روابط توليدي سرمايه داري ديگر به انحطاط دچار شده اند . اين روابط بايد بوسيله روابط توليدي ديگري كه متناسب باتكامل نيروهاي مولده باشند،يعني روابط توليدي سوسياليستي جايگزين گردند.

كتابهاي اصلي براي مطالعه

انگلس،" انتي دورينگ" فصلIII قسمت دوم.

لنين،" درس هايي ازبحران" آثار، جلد پنج، صفحه 86.

موضوعاتي براي تفكر

1- منشاء بحران هاي اقتصادي سرمايه داراي چيست؟

2- چرامي گويند كه بحران اقتصادي ، سرمايه داري رابسرعت بطرف زوال سوق مي دهد؟

فصل نهم

ماهيت امپرياليسم تغيير نخواهد كرد

امپرياليسم سرمايه داری انحصاری است

قبل از سالهاي 70 قرن 19 سرمايه داري در عصر تاريخي رقابت آزاد بسر مي برد. پس از سالهاي 70 رقابت آزاد بتدريج بسوي انحصار تكامل پيدا كرد. در پايان قرن نوزده و آغاز قرن بيستم سرمايه داري گذار خود را از رقابت آزاد به انحصار پايان داد و به مرحله امپرياليسم نايل آمد . لنين تعريفي دقيق و كامل از امپرياليسم بدست داده است: ‹‹ امپرياليسم يك مرحله تاريخي ويژه سرمايه داري است. اين ويژه گي داراي سه جنبه است: امپرياليسم (1) سرمايه داري انحصاري؛ (2) سرمايه داري انگلي و منحط ؛(3) و سرمايه داري محتضراست››[1]. در اين جا ما نخست به تشريح خصلتهاي بنيادي امپرياليسم به عنوان سرمايه داري انحصاري مي پردازيم.

لنين گفته است كه امپرياليسم داراي 5 خصلت بنيادي در زمينه اقتصادي است يعني:

1- تمركز توليد و سرمايه به چنان درجه بالاي از تكامل رسيده است كه موجب تولد انحصاراتي گشته است كه نقش قاطع در زنده گي اقتصادي ايفاء مي كند؛

2- ادغام سرمايه بانكي و سرمايه صنعتي و ايجاد يك اوليگارشي مالي برپايه اين " سرمايه مالي"؛

3- صدور سرمايه، متفاوت با صدور كالا، اهميت بسيار ويژه اي كسب مي كند؛

4- تشكيل اتحاديه هاي بين المللي انحصاري سرمايه داران كه جهان را تقسيم مي كنند؛ و

5- خاتمه يافتن تقسيم كره ارض ميان بزرگترين قدرت هاي سرمايه داري."[1]

تئوري لنين درباره امپرياليسم تلسكوپ و ميكروسكوپي است كه به ما اجازه شناخت ماهيت ارتجاعي امپرياليسم رامي بخشد.

انحصار پايه اصلي اقتصادي امپرياليسم است

انحصار محصول ناگزير تكامل سرمايه داري است

تحول رقابت آزاد بسوي انحصار در زمينه اقتصادي ، بارزترين پديده تكامل سرمايه داري بسوي مرحله امپرياليسم است. ساير خصلتهاي امپرياليسم همگي به انحصار وابسته بوده و بر پايه آن تكامل يافته اند. به همين دليل است كه امپرياليسم عموماً سرمايه داري انحصاري نيز ناميده مي شود. تولد سرمايه داري انحصاري داراي روند تكامل تاريخي خويش است كه مي توان بطوركل آنرا به سه دوره بنيادي تقسيم كرد.

- **دورهء نخست** در قرن نوزده بوده و سالهاي 60-70 اين قرن را در بر مي گيرد: رقابت آزاد سرمايه داري ديگر در اين مرحله به اوج خود رسيده است. در صنعت ما با اختراع موتور الكتريكي ، موتور احتراقي داخلي و شيوه هاي جديد مرغوب كردن فولاد روبروئيم. تكامل نيروي مولده آغاز به ايجاد تغيير در موقعيت متقابل صنايع سبك و صنايع سنگين می نماييد و صنايع سنگين در موضع مسلط قرار می گيرد.تكامل صنايع سنگين كه در آنها تركيب آلي سرمايه بالاست، سبب تسريع تمركزسرمايه شده ونخستين هسته هاي گروه بندي های انحصاري را بوجود آورد.
- **دورهء دوم** با پايان عميق ترين بحران اقتصادي قرن نوزده كه در سال 1873 آغاز شد، شروع مي شود: رقابت ميان موسسات به مقدار زيادي تشديد مي يابد. با اين همه

تعداد نسبتا زيادي از موسسات كوچك و بزرگ ورشكست مي شوند و گروه بندي هاي انحصاري تكامل مهمي كسب مي كنند. در ايالات متحده در سال 1879 راكفلر نخستين تراست را بنيان گذاري مي كند (كمپاني استاندارد اويل)؛ در سال 1880م تمام حجم توليد انتراسيت در انحصار هفت شركت قرار دارد. با اين وجود انحصارات اين دوره هنوز يك موقعيت مسلط را اشغال نمي كنند. اكثر موافقت نامه هاي ميان انحصارات، موافقت نامه هاي كوتاه مدت بوده و هنوز ثبات پيدا نكرده اند. در سي سال اخر قرن 19 متوالياً ماشين بخار، اتومبيل، لكوموتيو با موتور ديزل وغيره اختراع مي شود. نيروهاي مولده به درجه بالايي از تكامل نايل آمده و موقعيت صنايع سنگين كمي بيشتر تحكيم مي گردد و در مجموع شرايط گذار به مرحله انحصار پخته و آماده شده اند.

- **دورهء سوم** پايان قرن 19 و آغاز قرن بيستم را در بر مي گيرد. انباشت و تمركز سرمايه بشدت تسريع مي شود: سرمايه ها بيش از پيش در دست مؤسسات بزرگ تمركز يافته اند، گروه بندي هاي انحصارات با شتاب تكامل مي يابد و به سرعت تمام بخش هاي مهم صنعتي را تحت كنترول خود گرفته و بصورت پايه تمام زندگي اقتصادي در مي آيند. در آغاز قرن بيستم گروه بندي هاي انحصارات در امريكا 70% صنايع تبديل فلز، 66% صنايع ذوب آهن، 81% صنايع شيميايي ، 85% توليد آلومينيوم ، 80% صنايع قند و توتون، 95% توليد ذغال سنگ و نفت را كنترول مي كنند. از اين پس سرمايه داري رقابت آزاد به سمت سرمايه داري انحصاري تحول يافته و سرمايه داري به امپرياليسم تغيير يافته است. به همين دليل است كه لنين مي گويد:" پايه اقتصادي اصلي امپرياليسم ،انحصاراست."[1]

با گذار سرمايه داري رقابت آزاد به امپرياليسم، ماهيت بنيادي سرمايه داري به اين همه دست خوشي دگرگوني نگشته است. پايه اقتصادي آن هنوز مالكيت خصوصي سرمايه داري بر وسايل توليد است. تضاد طبقاتي آن كماكان تضاد ميان پرولتاريا و بورژوازي

است. رقابت ذاتي سرمايه داري ، وصنعت پر هرج ومرج توليد و ساير قوانين اقتصادي هنوز نقش خود را اعمال مي كنند. صدر مائو گفته است: " زمانيكه سرمايه داري عصر رقابت آزاد به امپرياليسم تبديل شد، نه خصلت طبقاتي دو طبقه متضاد اساسي - پرولتاريا و بورژازي - نه ماهيت سرمايه داري جامعه هيچ گونه تغييري پيدا ننمود."[2] در مرحله امپرياليسم ، برخي ويژه گي هاي نوين پديدار شدند كه موجب تشديد و دامن زدن به تضادهاي اوليه سرمايه داري گرديدند.

اشكال گروه بندي هاي انحصاري استخراج مافوق سود را تضمين مي كند

گروه بندي هاي انحصاري بزرگترين مؤسسات سرمايه داري و يا تجمع چند موسسه سرمايه داري هستند. آنها توليد و فروش كالاها را كنترول كرده و به موقعيت انحصاري خود براي تعين قيمتهاي انحصاري متكي هستند. آنها مافوق سود انحصاري استخراج كرده و بخش هاي حياتي اقتصاد را در كشورهاي سرمايه داري تحت كنترول دارند.
گروه بندي هاي انحصارات اشكال متعددي بخود مي گيرد. برخي بر پايه "موافقت بر سر قيمتها در كوتاه مدت " شكل مي گيرند. در اين حال هر موسسه اي با ديگران براي تعيين يك قيمت واحد انحصاري توافق مي كنند. اشكال ديگري بنام كارتل وجود دارد كه در آنها مؤسسات به شكل مستقل توليد و فروش را اداره كرده، اما از نظر تقسيم بازار، تعين ميزان توليد ، ميزان قيمت وغيره باهم جمع مي شوند. شكل ديگر بنام سنديكاي كار فرمايان وجود دارد كه در آن مؤسسات به تنهايي توليد مي كنند؛ اما براي خريد مواد اوليه و فروش محصول وغيره باهم متحد مي شوند. تراست شكل ديگري است كه مجموع مؤسساتي را كه كالاي واحدي توليد مي كنند متحد مي نمايد.علاوه بر اينها شكل ديگري از گروه بندي انحصارات بنام "كنسرن" konzern وجود دارد كه چنين مؤسسات مختلف را جمع مي كند (معدن ذغال سنگ، بنگاه تجارتي ، كمپاني حمل و نقل، بانك وغيره). اشكال مختلف گروه بندي هاي انحصاري در تكامل خود به تدريج كنترول تمام بخش هاي اقتصادي را به دست

گرفته و بر حيات اقتصادي كشورهاي سرمايه داري مسلط گشته اند. بويژه پس از پايان جنگ دوم جهاني، توليد اجتماعي و ثروت هاي اجتماعي بيش از پيش در دست عده اي قليلي سرمايه داري انحصارگر تجمع يافته اند. نشانه هاي اين امر بقرار زيراند:

1) مقياس مؤسسه بي وقفه وسعت مي يابد، درجه انحصار از هم بيشتر مي شود. مثلاً در ايالات متحده شركتهاي بزرگي كه سرمايه آنها از يك مليارد دلار متجاوز است از تعداد يك عدد در سال 1901 به 96 عدد در سال 1960 و282 عدد در سال 1970 رسيدند.

2) بخش هاي صنعتي بيش از پيش بوسيله تعداد كوچكي از سرمايه ها انحصاري كنترول مي شوند. در درون بخش هاي متعدد صنعتي ، چند كمپاني بزرگ بخش عظيم و يا حتى تمام توليد را تحت كنترل دارند. در ايالات متحده در سال 1969 سه كمپاني بزرگ اتومبيل انحصار خود را بر بيش از 78/1 % توليد ملي اتومبيل اعمال مي گرديد؛ در انگلستان در سال 1970 يك كمپاني ذوب فلزات ، انحصار خود را بر 93% توليد ملي فولاد اعمال مي كرد؛ در ژاپن در سال 1970 هفت گروه بندي انحصار كنترل 95/5% ظرفيت كل توليد بخش كشتي سازي ملي را در دست داشته اند؛ در فرانسه در سال 1968 يك كمپاني الكتريسته كنترل توليد الكتريسته كل كشور را بر عهده داشت.

3) توليد كشاورزي تمركز مي يابد و درجه انحصارات تشديد مي شود. در سال 1939 در ايالات متحده شماره كل مزرعه ها به 6,178,000 افزايش يافت، در سال 1995 به 3,701,000 تقليل يافت. و در سال 1971 بيش از 2,800,000 مزرعه وجود نداشت، يعني بطور متوسط در هر سال ما شاهد ورشكست شدن 90,000 مزرعه هستيم. توليد كشاورزي امريكا، در واقع بوسيله كمتر است 50,000 مزرعه انحصاري كنترل مي گردد، يعني بوسيله 2% كل تعداد مزارع. فروش محصولات آنها بيش از80% ميزان كل فروش مجموع توليدات كشاورزي امريكا را تشكيل مي دهد.

4) گروه بندي هاي انحصاري بيش از پيش به توليد محصولات متنوعي دست مي زنند. تعداد قابل ملاحظه اي از كمپني هاي كه قبلاً عمدتاً به توليد يك يا دو محصول مي

پرداخته اند. در پايان سالهاي 60 اين قرن، حيطه توليد خود را به سرعت به چندين بخش توسعه داده اند. مثلاً در ايالات متحده ، كمپاني " بين المللي تلفن وتلگرام" (I.T.T) كه در سال 1920 تاسيس شد. در چهار سال اول عمر خويش بطور عمده وسايل مخابرات توليد مي كرد. اما پس از 10 سال اول حيات خويش، به خريد 50 كمپاني كه هيچ ارتباطي با وسايل مخابرات نداشته اند دست زد و حيطه استثمار خويش را به نان، الياف مصنوعي، ساختمان، هتل داري، بيمه وغيره گسترش داد. وي در سراسر جهان كنترل 150 كمپاني را در دست داشته و شبكه فروش آن به بيش از 200 كشور به سرزمين گسترش يافته است.

هر چند كه اين انواع مختلف گروه بندي هاى انحصاري باهم تفاوت داشته و مي توانند كه تغيير شكل پيدا كنند، اما ماهيت آنها ثابت باقي مي ماند؛ آنها از طريق انحصار توليد و بازار براي سرمايه داران انحصارگر كسب مافوق سودهاى انحصاري را تضمين مي نمايند.

مافوق سودهاي انحصاري، سودهايي هستند كه سرمايه داران به لطف موقعيت انحصاري خود بدست مي آوردند و بمقدار زيادي بيشتر از سودهايي متوسط هستند. مافوق سودهاي انحصاري از كجا سرچشمه مي گيرند؟ قبل از هرچيز، اين مافوق سودها از ارزش اضافي ايجاد شده، به وسيله كارگران در درون كارخانه ها سرمايه داري انحصاري ناشي مي گردد. گروه بندي هاي انحصاري شرايط كار طاقت فرسايي را تحميل كرده ، برشدت كار افزوده و كارگران را استثمار مي كنند. در عين حال، با بالا رفتن قيمت توليدات مصرفي، سرمايه داران انحصار يك بخش از درآمد كارگران و ساير مصرف كننده گان را در دست خود جمع مي كنند؛ آنها با اتكاء به موقعيت انحصاري خود ، قيمت خريد محصولات كشاورزي را پائين آورده و قيمت فروش توليدات صنعتي را بالا مي برنند و يك بخش از ارزش ايجاد شده به وسيله دهقانان را به تصرف خود در مي آورند؛ به كمك قيمت انحصاري، آنها يك بخش از سودي را كه متعلق به سرمايه داراني است كه به گروه بندي هاي انحصاري تعلق ندارند، به چنگ مي آورند. به لطف مبادله ارزش هاي نابرابر،

سرمايه انحصاري، خلق هاي مستعمرات، كشورهاي وابسته و ساير كشورها را غارت مي كند. تمام اينها نشان مي دهد كه آنچه كه گروه بندي هاي انحصارات به عنوان مافوق سود بدست مي آورند، دقيقا همان چيزي است كه كارگران ، توليد كننده گان كوچك وخلق هاي مستعمرات و كشورهاي وابسته از دست مي دهند. بخشي كوچكي از آن نيز از همان سودي تشكيل مي شود كه از سرمايه داران كوچك و متوسط كه به انحصارات تعلق ندارد بدست مي آيد. به همين دليل است كه در مجموع جهان سرمايه داري و از نظر گرايش دراز مدت، قيمت هاي انحصاري به هيچ وجه مجموع ارزش و ارزش اضافي ايجاد شده به وسيله جهان سرمايه داري را تغيير نداده اند؛ يعني آنها از حدود قانون ارزش تخطي نكرده و فقط برخي دگرگوني ها در شكل نقشي كه به وسيله قانون ارزش بازي مي شود وارد گرديده است. در عين حال در مرحله انحصاري قانون ارزش اضافي يعني قانون بنيادي سرمايه داري به ايفاي نقش خود ادامه مي دهد، فقط شكل اين نقش تغيير مي كند: قبل از مرحله انحصار اين قانون به وسيله سود متوسط بيان مي شد، و در مرحله انحصار عمدتاً از طريق مافوق سود انحصاري تظاهرمي يابد.

افزايش مافوق سودها انحصاري به اين معني است كه استثمار طبقه كارگر و خلق زحمتكش باز هم بيشتر بوده و نيز دال بر اين است كه وسيله اين استثمار باز هم بي رحمانه تراند. از سال 1940 تا 1949 كمپاني هاي انحصاري امريكاي بطور متوسط در سال مافوق ارزش هاي معادل 24,356 مليون دلار امريكاي بدست آوردند. نرخ ارزش اضافي صنايع ژاپني در سال 1930 معادل 182% و در سال 1954 به 313% و در سال 1960 به 345% ترقي يافت. با تكيه براين دو نوع رقم مي توان مشاهده كرد كه تضاد ميان اقشار فقير و ثروتمند كشورهاي امپرياليستي حدت مي يابد.

انحصار، رقابت را باز هم شديدتر مي كند

رقابت آزاد به انحصار منجر شد، اما انحصار به هيچ وجه رقابت را از ميان نبرده، بلكه آن را حدت داده است. دليل آن اين است كه رقابت، محصول مالكيت خصوصي سرمايه داريست و انحصارات به هيچ وجه ماهيت آن را دگرگون نساخته اند و بنابراين قادر

نيستند، رقابت را از ميان بردارند. به ويژه كه وسايل توليد بيش از پيش در دست يك اوليگارشي كوچك انحصارگر، گروه بندي هاي انحصاري ، براي خفه كردن رقبا و حمله بر وسيله اي به رقبا متمركز شده و رقابت چاره اي جز حدت يافتن و تشديد ندارد. در عصر امپرياليسم، مبارزه مرگ و زندگي ميان سرمايه داران و ميان هر گروه سرمايه داران عمدتاً بصورت زير تظاهر مي يابد:

ميان گروه بندي هاي انحصاري و مؤسساتي كه به گروه بندي هاي انحصاري تعلق ندارند، رقابت وجود دارد. در شرايط سرمايه داري، تمركز توليد هر چقدر هم باشد رسيدن به انحصار مطلق غير ممكن است و همواره تعداد معيني از موسسات غير انحصاري وجود دارد. حتي در كشورهاي كه سرمايه داري انحصاري بسيار تكامل يافته است، تعداد كثيري از موسسات كوچك و متوسط وجود دارد؛ بدين ترتيب، از 4 ميليون موسسه صنعتي موجود در ايالات متحده 3 ميليون آنرا موسسات كوچك و بزرگ تشكيل مي دهد. ميان مؤسسات انحصاري وغيرانحصاري بايد ضرورتا يك مبارزه بي رحمانه درگيرد.

ميان هر گروه بندي انحصار يك رقابت حاد براي بدست يابي به منابع اوليه ، بازار، وسايل ارتباطي و حمل ونقل وجود دارد؛ ميان مؤسسات متعلق به يك گروه بندي انحصاري نيز براي تصرف بازار به منظور ارتقاء ميزان توليد و فروش، رقابت جريان دارد. اين رقابت حتي مي تواند به انشعاب در گروه بنديهاي انحصاري، ايجاد گروه بنديهاي جديد و آغاز مبارزه تازه بيانجامد؛

در دورن تراست ها و"كنسرن"ها، مبارزه اي كه ميان سرمايه داران بزرگ براي تصرف قدرت رهبري، قدرت كنترل سهام و قدرت توزيع سود وجود دارد، هرگز متوقف نمي شود.

به همين دليل است كه سرمايه داري انحصاري هيچ ارتباطي با به اصطلاح " سرمايه داري سازمان يافته " كه بورژواها و روزيونيست ها ادعا مي كنند، ندارد. بلكه به عكس انحصارها رقابت را افزايش داده و بر وخامت تضاد ميان اجتماعي شدن سرمايه داري توليد مالكيت خصوصي و نيز تضاد ميان خصلت سازمان يافته توليد، در دورن موسسات

فردي و حالت پرهرج و مرج توليد در سطح تمام جامعه افزوده است. لنين خاطر نشان كرده است كه:" انحصارات، رقابت آزاد را كه خود نتيجه آن هستند حذف نمي كنند؛ آنها در ماوراء و در كنار آن وجود دارند و به اين ترتيب تضادها اصطكاكات و منازعات بسيار حاد و خشونت بار ايجاد مي كنند."[1]

اين دقيقا همان اتصال دو" اصل" متضاد يعني رقابت و انحصار است كه خصلت امپرياليسم را مشخص مي نمايد؛ اين دقيقا همان چيزي است كه ورشكستگي امپرياليسم يعني انقلاب سوسياليستي را تدارك مي بيند."[2]

سرمايه مالي، يك انحصارگر با بالاترين قدرت است

سرمايه مالي از ادغام سرمايه بانكي و سرمايه صنعتي تشكيل مي شود.

از نظر اقتصادي، مشخصه اوليه امپرياليسم انحصار است؛ دومين خصلت مشخصه آن تشكيل سرمايه مالي و تسلط اوليگارشي مالي است. به تدريج كه انحصارات در صنايع ظاهر مي شوند، بانك نيز هويدا مي گردند. در طول دوره اي كه رقابت آزاد غالب بود، بانك به نوعي يك نقش واسطه را ايفا مي نمودند: آنها پول هاي پراكنده وغير فعال از جامعه جمع آوري كرده بشكل اعتبار كوتاه مدت، براي استفاده سرمايه داران صنعتي يا تجاري ارائه مي دادند. در عصر امپرياليسم بانك ها از حالت واسطه هاي ساده به انحصاري هاي بسيار قدرتمند تبديل شدند. انحصار بانك ها به طرز بنيادي رابطه ميان صنعت و بانك را دگرگون ساخت: بانك هاي بزرگ به خريد سهام در صنايع پرداختند و گروه بندي هاي انحصاري صنعتي به خريد سهام بانكي دست زدند و به اين ترتيب تداخلي ميان بانك و صنعت صورت پذيرفت. بدين ترتيب سرمايه انحصاري بانكي و سرمايه انحصاري صنعتي كه بيش از پيش درهم ادغام مي شوند، سرمايه مالي را بوجود آوردند. " تمركز توليد كه نتيجه اش ايجاد انحصارات بود، تداخل يا نفوذ متقابل بانك ها وصنايع،

اين است تاريخ تشكيل سرمايه مالي و مضمون اين مفهوم"[1] " آنچه كه خصلت مشخصه امپرياليسم است به هيچ عنوان سرمايه صنعتي نيست، بلكه همان سرمايه مالي است"[2] . اوليگارشي مالي اقليتي از سرمايه داران بسيار بزرگ است كه يك سرمايه عظيم مالي را در اختيار دارند. شيوه اصلي اي كه سرمايه مالي به وسيله آن اقتصاد ملي را كنترل مي كنند، عملكردي است كه مي توان آنرا " سيستم مشاركتها" ناميد. يعني سرمايه داران مالي بوسيله شركت عمده اي كه در آن سهام دارند (" موسسه مادر") اقدام به خريد تعداد زيادي سهام در شركت هاي ديگر مي نمايند به نحوي كه در آنها اكثريت سهام را كسب كرده و اين شركت ها را بصورت "شعبه" خود در آورند. هر كدام از" شعبه ها" با هم روش مجددا كنترل تعداد بيشتري از كمپاني هاي ديگر را(" شعبه هاي شعبه ها") را بدست مي گيرد، تا سرانجام به كمك يك سرمايه نسبتاً ضعيف يك سرمايه چندين بار بزرگتر از سرمايه خود را تحت كنترل خود در آورد. با توجه به اين واقعيت آنها اربابان اقتصاد ملي گشته و اكثريت بزرگ ثروتي كه بوسيله توده زحمتكش ايجاد شده در دست يك اوليگارشي مالي متمركز مي گردد. در سال 1968 ، ميزان سرمايه اي كه به وسيله 18 گروه بندي انحصاري مالي امريكايي كنترل مي شد به 678/4 ميليارد دلار امريكاي سر مي زد؛ ميان اين 18 گروه بندي، 2 گروه مورگان و راكفلر از نظر اقتصادي از همه نيرومندتر بوده و بزرگترين گروه بندي هاي انحصاري مالي جهان سرمايه داري را تشكيل مي دهند. ميزان ثروت هاي كه اين دو در سال 1970 كنترل نمودند، به 330/4 ميليارد دلار بالغ مي شد، يعني تقريباً معادل مجموع سرمايه هاي تحت كنترل 18 گروه بندي انحصاري امريكا و يا بيش از ميزان سرمايه تحت كنترل گروه بندي هاي انحصاري مالي 4 كشور بريتانياي كبير، فرانسه، ژاپن و آلمان غربي. موسسات تحت كنترل گروه مورگان به همه رشته هاي اقتصاد ملي بويژه صنايع پايه اي مثل فلزات، الكتريسته، الكترونيك و شيمي گسترش يافته اند. گروه مورگان در رشته هاي حمل و نقل عمومي از موقعيت و تسلط باز هم مطلق تر برخوردار بوده و در اقتصاد امريكا موقعيت تعين كننده اي دارا مي باشد. موسساتي تحت كنترل گروه راكفلر متمركزتراند: پنج كمپني بزرگ نفتي آن در سال 1967 ميزان

94/1% بهره برداري هاي نفتي در خاك امريكا را كنترل مي نمودند. اين دو گروه بندي بزرگ از تاثير تعين كننده بر اقتصاد ملي برخوردارند.

سرمايه مالي مستقيما قدرت دولتي و نيز تمام روبنا را تحت كنترل خود فرا مي دهد.

لنين خاطر نشان مي نمايد كه :" انحصار وقتي كه شكل گرفت و ميلياردها را جمع آوري كرد، با جبروت تمام در تمام زمينه هاي زندگي اجتماعي دخالت مي كند."[1] سرمايه مالي براي استثمار و سركوب هر چه بيشتر توده زحمتكش و كسب مافوق سودهاي انحصاري نه فقط شبكه حياتي اقتصاد ملي، بلكه هم چنين بايد قدرت دولتي را كنترل نمايد. اوليگارشي مالي كارمندان عالي رتبه و اعضاي پارلمان را خريداري كرده از آنها به عنوان عوامل خود براي كنترل دستگاه دولتي استفاده مي كند. گاهي خود سرمايه داران خود را جلو انداخته و مقام هاي مسلط را در دولت اشغال مي كند. به عنوان مثال حكومت امريكا را در زمان رياست جمهوري آيزنهاور پس از جنگ دوم جهاني در نظر بگيريم. آيزنهاور با پشتيباني گروه راكفلر و مورگان به قدرت رسيد: 150 نفر از272 نفر كارمند عالي رتبه حكومت او سرمايه داران بزرگ بودند. از آن ميان دالس وزير امور خارجه، رئيس بنياد گروه راكفلر بود. وزير دفاع ويلسون مديركل كمپني جنرال موتورز بود، يك وزير دفاع ديگر گيتس يك شخصيت رده اول گروه مورگان بود و درسال 1965 سمت رئيس شوراي اداري كمپاني اعتباري مورگان را برعهده گرفت؛ وزير دارايي ج.همفري مسئول كمپني معدني "هانا" يعني مؤسسه عمده گروه مالي كليولند بود. اوليگارشي مالي نه نتها قدرت دولتي بلكه حتي تمام زمين هاي روبنا را كنترل مي نمايد. هيچ كدام از موسسات مطبوعاتي امريكا، موسسات انتشارات، راديو، تلويزيون سينما قادر به گريز از كنترل سرمايه انحصاري اوليگارشي مالي نيستند. گروه راكفلر همچنين داراي با اصطلاح " مؤسسات خيريه " بسيار عظيم و نيز همه نوع مراكز به اصطلاح " كمك اجتماعي"، "هنري" وغيره از نوع بنياد ، مدرسه ، موزيم، بيمارستان وغيره است. همه اينها ابزاري هستند كه

بوسيله آنها قدرت گروه مالي راكفلر اعمال شده و به تمام جنبه هاي زنده گي اجتماعي گسترش مي يابد.

سرمايه داري انحصاري دولتي رابطه ميان كار و سرمايه را شدت مي بخشد

انگلس پيش بيني كرده است كه : در يك دوره معين از تكامل سرمايه داري " بايد سرانجام نماينده رسمي جامعه سرمايه داري، يعني دولت، رهبري توليد را بدست بگيرد."[1] در عصر امپرياليسم ، نيروي هاي مولده وسيعاً تكامل يافته اند و برخي گروه هاي سرمايه داري انحصار بيش از پيش ناتواني خود را در ادامه رهبري نيروهاي مولده عريان مي سازند. به همين دليل است كه اين پديده ظاهرمي شود: " سركوب وحشيانه توده های خلقي به وسيله دولت ، كه خود را مدام به نحو فشرده تري با گروه هاي سرمايه داري نيرومند مخلوط مي كند، بيش از پيش تائيد مي شود."[1] اين سرمايه انحصاري دولتي است يعني برپايه سيستم مالكيت سرمايه داري، يك سرمايه دار انحصاري جاي كه سرمايه انحصاري و قدرت دولتي با هم آميخته اند.

تكامل سريع سرمايه داري انحصاري دولتي يك پديده مشخص امپرياليسم معاصر است. پس از جنگ دوم جهاني ، كشورهاي امپرياليستي بيش از پيش به سياست بنام " ملي كردن" دست زدند كه در طي آن يا دولت به خريد موسسات خصوصي مي پرداخت و يا خود دولتها به ايجاد موسسات دولتي ، از طريق سرمايه گذاري مستقيم دولت دست مي زدند. نسبت اين نوع موسسات در كل موسسات سرمايه داري بطور قابل ملاحظه اي افزايش يافته است: اين نسبت براي چهار كشورعمده اروپاي غربي به قرار زيراست.

كشور	درصد شماره كارگران وكاركنان	درصد سرمايه
فرانسه	11/2	33/5
آلمان غربي	8/7	22/7
ايتاليا	11/6	28
بريتانياي كبير	8/5	17

تكامل سرمايه داري انحصاري دولتي در ايالات متحده ويژه گي هاي خاص خويش را داراست. در طول جنگ دوم جهاني حكومت امريكا دست به ايجاد تعداد زيادي " موسسات دولتي" زد و پس از جنگ آنها را با قيمت بسيار نازل به گروه هاي سرمايه داري انحصار انتقال داد. در عين حال حكومت امريكا با تعقيب سياست " تزريق خون" به حمايت از اين گروه ها از طريق ماليات هايي كه از مردم گرفته مي شود مي پرداخت.

علاوه بر سياست "ملي كردن" يا ايجاد "موسسات دولتي" كشورهاي سرمايه داري كه در خدمت بورژوازي انحصارگر قرار دارند، براي تضمين ميزان معيني از مافوق سود براي گروه هاي انحصاري شيوه هاي زير را اتخاذ نمودند:

1- تحميل كردن خطرات سرمايه گذاري هايي كه به وسيله سرمايه داران انجام مي گرديد و با كار بردن پول هاي ذخيره دولت و ماليات بدست آمده از مردم، مثلاً به صورت كمك مالي به سرمايه داران؛

2- بكمك تصويب قوانين و تنظيم بودجه دولت ، توزيع جديد يك بخش بسيار عظيم درآمد، ملي به نحوي كه بسود گروه بندي هاي انحصاري سرمايه داري تمام شود؛

3- استفاده از قدرت دولتي براي تقويت انباشت و تمركز سرمايه ، تشديد دست اندازي سرمايه انحصاري براي موسسات كوچك و بزرگ ؛

4- به كمك دولت و سياست خارجي، انجام يك مبارزه حاد در سطح بين المللي براي تصرف بازارها و تبديل آنها به يك ابزار سود آوري كه به بورژوازي انحصارگر اجازه مي دهد، يك سياست نو استعماري را دنبال نمايد. پرداختهاي امپرياليستي كه در خدمت بورژوازي قرار دارند از انواع متفاوت هستند، اما هدف آنها در عين حال همواره تحكيم بردگي كار به وسيله سرمايه است. ‹‹ هرچه بيشتر دولت جديد نيروهاي مولده را به تملك خود در مي آورد بيشتر شهروندان را استثمارمي كند. كارگران بصورت مزدبگير يعني پرولتاريا باقي مي مانند. رابطه سرمايه داري حذف نشده، بلكه بعكس تا آخرين حد خويش پيش رفته است››[1]

برخلاف آنچه كه مدافعان بورژوازي انحصاري و ريويزيونيست هاي جديد موعظه مي كنند، سرمايه داري انحصاري دولتي داراي هيچ گونه ‹‹ فاكتور سوسياليسم›› نبوده و اجازه هيچ گونه رهبري با برنامه اقتصاد ملي را نمي دهد. بلكه كاملا بعكس ، وي به هيچ وجه خصلت سرمايه داري روابط توليد را دگرگون نساخته است: اين هيچ چيز نيست جز وسيله اي در خدمت گروه بنديهاي انحصاري براي تقويت قدرت اوليگارشي مالي، سرمايه داري، انحصاري دولتي، بر استثمار سرمايه انحصارات از طبقه كارگر و توده هاي زحتمكش و نيز بر چپاول خلق هاي مستعمرات افزوده است؛ سرمايه داري انحصاري دولتي توسعه تسليحات و تداركات جنگ را در كشورهاي امپرياليستي تسريع، و رقابت و اوضاع پرهرج ومرج را تقويت نموده است. به اين ترتيب، سرمايه داري انحصاري دولتي تضادهاي ذاتي جامعه سرمايه داري را خشن ترساخته است و روز بروز بيشتر با مقابله پرولتاريا و مردم زحمتكش روبرو شده و به فراهم ساختن شرايط مادي براي انقلاب سوسياليستي پرولتاريايي ادامه مي دهد.

صدور سرمايه به سرمايه انحصاري اجازه مي دهد تا شبكه خود را بر سر تا سر جهان بگستراند

صدور سرمايه ها انعكاس مازاد نسبي سرمايه هاست

‹‹ آنچه كه سرمايه داري كهنه را- سرمايه داري اي كه در آن رقابت آزاد جريان داشت – مشخص مي نمود، صدوركالا بود. آنچه كه سرمايه داري كنوني را- سرمايه داري اي كه در آن انحصارات وجود دارند – مشخص مي سازد، صدورسرمايه هاست››[1] صدور سرمايه ها در دوره سرمايه داري ماقبل انحصارات وجود داشته است. اما فقط در مرحله سرمايه داري انحصاري است كه صدورسرمايه عموميت يافته و يك معني اساسي كسب كرده است. اين پديده از آنجا ناشي مي شود كه استثمار خشن مردم زحمتكش به وسيله گروه بنديهاي انحصاري در درون كشورهاي امپرياليستي اجازه داده است تا يك كميت عظيم از سرمايه انباشت گردد. در عين حال تقريبا عموم موسسات پرسودي كه درون اين كشورها وجود دارند، انحصاري شده و سرمايه گذاري در شاخه هاي اقتصادي كم تكامل يافته ديگرنمي تواند ازهمان آغازمافوق سودهاي انحصاري را تضمين كرده و در نتيجه يك بخش بسيار بزرگ از سرمايه هاي انباشت شده به يك ‹‹ سرمايه مازاد›› تبديل مي شود. اين ‹‹ سرمايه مازاد›› دركجا ميتواند با حداكثر سود بكار افتد؟ در كشورهايي كه اقتصاد آنها عقب مانده است. در واقع در اين كشورها، سرمايه ها كمياب ، دستمزدها پائين، قيمت زمين و مواد اوليه ارزان بوده و در نتيجه اخذ سودهاي كلان امكان پذير است. به همين دليل است كه سرمايه هاي انحصاري يا به وسيله سرمايه گذاريهاي مستقيم (اعتبار و وام) براي بهره كشي شديد از خلق هاي زحمتكش كشورهاي از نظر اقتصادي عقب مانده، و اخذ سودهاي اضافي انحصاري صادرمي شوند. فقط در آغاز قرن بيستم است كه صدور سرمايه ها بنحو گسترده اي تسريع مي يابد. ميزان كل سرمايه هاي صادر شده به

وسيله كشورهاي عمده سرمايه داري در سال 1970 به 300 ميليارد دلار امريكا، يعني بيش از 5 برابر ميزان سال 1914 بالغ گرديد.

صدور سرمايه ابزاري است كه به وسيله آن امپرياليسم تمام خلق ها را استثمار و سركوب مي كند.

صدور سرمايه يك ابزار اساسي است كه به وسيله آن سرمايه داران انحصارگر در جستجوي مافوق سود به خارج نفوذ كرده، خلق هاي آفريقا، آسيا و آمريكاي لاتين را كه داراي اقتصاد عقب مانده هستند تحت استثمار و غارت قرار مي دهد. بعنوان مثال در چين كهن سرمايه هاي خارجي در قبل از جنگ مقاومت عليه ژاپن به 4/3 ميليارد دلار بالغ مي شد. در پايان اين جنگ اين ميزان به 9/8 ميليارد دلاربالغ شد كه بخش مهم آن يعني 600 ميليون به وسيله امپرياليسم ژاپن سرمايه گذاري شده بود. اين سرمايه هاي خارجي 70% صنايع مدرن و حمل و نقل، 95% صنايع غذايي را 75% بهره برداري از انرژي الكتريكي و سوختي و نصف صنايع غذايي را تحت كنترل داشتند. پس از تسليم امپرياليسم ژاپن در سال 1945، امپرياليسم امريكا نقش مسلط را در چين بعهده گرفت. در سال 1948 سرمايه گذاريهاي امريكاي (شامل به اصطلاح ‹‹كمك هاي امريكا››) به هشتاد درصد مجموع سرمايه هاي خارجي در چين رسيد. تهاجم سرمايه داري خارجي،‹‹ درعين عقب زدن بنيادهاي اقتصاد فئودالي چين، برخي شرايط و امكانات عيني براي تكامل توليد سرمايه داري را در چين فراهم آورد››[1] در عين حال ‹‹ با نفوذ در چين، قدرتهاي امپرياليستي به هيچ وجه قصد نداشتند از چين فئودالي يك كشور سرمايه داري سازند: بعكس مي خواستند از آن يك نيمه مستعمره و مستعمره بسازند››. نفوذ طولاني يك كميت بزرگ از سرمايه خارجي بشدت به نيروهاي مولده كشور ما آسيب رساند؛ وسبب شد كه خلق مابه يك زندگي پر از رنج و بدبختي دچار شده و كشور ما در رديف كشورهاي نيمه مستعمره – نيمه فئودال قرار بگيرد. پس از جنگ دوم جهاني ميزان كل سرمايه هاي صادر شده بوسيله امپرياليستها بطرز قابل ملاحظه اي افزايش يافته و ايالات متحده به

بزرگترين كشور صادر كننده سرمايه مبدل شده بود. در سال 1914 ايالات متحده فقط 3/5 ميليارد دلار سرمايه صادر كرده بود. در سال 1970 اين رقم از 155/5 ميليارد دلار تجاوز كرد. در طول 56 سال افزايش بيش از 44 برابر بوده است. با اين افزايش سرگيجه آور، مافوق سودهاي انحصاري سرمايه داري بازهم بيشتر افزايش يافت. از سال 1950 تا 1970 ميزان كل سودهاي بدست آمده، بيش از كل سرمايه ها خصوصي امريكايي به 88/7 ميليارد دلار يعني 14% بيش از كل ميزان سرمايه گذاريهاي مستقيم آنها در خارج تا سال 1970 رسيد. عظمت سودهاي بدست آمده از سرمايه گذاريهاي امپرياليسم در آسيا، در آفريقا و در آمريكاي لاتين سرگيجه آور است. مثلا در سال 1970 سرمايه گذاريهاي مستقيم ايالات متحده در اين مناطق 27/3% كل سرمايه گذاريهاي امريكا در خارج بود. در همان سال سود حاصل در اين سه قاره 43/5% كل سودهاي حاصل از سرمايه گذاريهاي مستقيم امريكا را در خارج تشكيل مي داد. در حال حاضر امپرياليسم بصورت بزرگترين و حريص ترين خون آشامان درآمده است كه خلق هاي سر تا سر جهان را استثمار مي كند. پس از جنگ دوم جهاني كشورهاي سرمايه داري در عين توسعه دادن صدور سرمايه هاي خصوصي، اهميت بيش از پيش زيادتري را براي صدور سرمايه هاي دولتي قايل مي شوند. مهم ترين شكل اين صدور سرمايه همان چيزي است كه بنام ‹‹ كمك›› ناميده مي شود. اين ‹‹ كمك›› به "كمک بلاعوض" و ‹‹ قرضه›› تقسيم مي شود. ظاهرا‹‹ كمك هاي بلاعوض›› را دريافت مي كنند زنجيرهاي بسته مي شود. صدر مائو خيلي زود هدف سياسي ارتجاعي ‹‹ كمك ›› هاي امپرياليسم امريكا را افشاء كرد: ‹‹ آنها مي گويند مي توانيم بشما پول بدهيم، اما به يك شرط. كدام شرط؟باماراه بيائيد››[1] در سال هاي اخير نسبت قرضه اي كه به وسيله كشورهاي امپرياليستي داده مي شود كدام افزايش يافته و سهم ‹‹ كمك هاي بلاعوض›› به همان نسبت كاهش مي يابد. براي اكثر اين قرضه ها منفعتي بيش از 5 در صد در سال دريافت مي گردد و بيشترين منفعت 8% در سال است. به علاوه به اين وام ها شروط متعدد سياسي، اقتصادي و نظامي تعلق مي گيرد. اين قرض ها نه فقط

وسيله اي براي مكيدن خون خلق ها، بلكه يك وسيله مهم سياست امپرياليستي تجاوز و توسعه طلبي را در مبارزه بر سر برتري جهاني تشكيل مي دهد.

صدور سرمايه كشورهاي امپرياليستي براي كشورها و خلق هاي مستعمرات و نيمه مستعمرات بلاهاي عظيمي در بردارد. با اين همه، امپرياليست ها و ريويزيونيست ها همه انرژي خود را براي دفاع از اين تجاوز بكار برده و با همه نيرو ادعا مي كنند كه صدور سرمايه مي تواند، كشورهاي توسعه نيافته را در رسيدن به يك سطح بالاي اقتصادي ‹‹ كمك›› كند. مرتدان ريويزيونيست شوروي بي شرمانه ادعا مي كنند كه امپرياليسم مي تواند پول هاي پس انداز شده ناشي از يك خلع سلاح عمومي و قاطعانه را براي ‹‹ كمك›› به كشورهاي با اقتصاد عقب مانده بكار برده و بدين ترتيب يك عصر جديد براي تكامل اسيا، افريقا و امريكاي لاتين بوجود آورند. تمام ملت ها و تمام خلق هاي جهان كه تحت استثمار و اسارت قرار دارند هم اكنون به درد سرهاي بسياري ناشي از‹‹ كمك›› هاي امپرياليستي روبرو هستند: ديگر گوش كمتر كسي به آوازهاي مرتدان ريويزيونيست شوروي بدهكار است.

اتحاديه هاي بين المللي انحصاري جهان را از نظر اقتصادي تقسيم مي كنند

اتحاديه هاي بين المللي انحصاري نوعي مافوق انحصاري هستند

گروه بنديهاي انحصاري يك كشور در وهله اول بازار داخلي را ميان خود تقسيم مي كنند. در نظام سرمايه داري بازار داخلي و خارجي بطرز فشرده اي با هم در ارتباط هستند. بعلت افزايش صدور سرمايه و نيز بدليل روابط بين المللي اتحاديه هاي انحصاري و نيز توسعه منطقه نفوذ آنها، تمركز توليد و سرمايه در جهان به درجه بالاتري تكامل مي يابد. در اين هنگام تعداد اندكي از گروه بنديهاي بزرگ انحصاري چند كشورمي توانند

بزرگترين بخش توليد و فروش برخي كالاها را در جهان در دست بگيرند، اين گروه بنديهاي بزرگ انحصاري داراي نيروئي مطابق با آن بوده و از آن براي منافع ويژه خويش استفاده مي كنند. در شرايط معيني يك موافقت نامه يا يك مصالحه بين المللي كه داراي خصلت موقت است مي تواند ميان آنها برقرار گردد. اين اتحاديه هاي بين المللي قيمت انحصاري بين المللي را تنظيم كرده حدود بازارهاي فروش را در مناطق توليد كننده مواد اوليه تعيين كرده و ميزان توليدات را معين مي نمايند و به اين ترتيب اتحاديه هاي بين المللي انحصارات را بوجود مي آورند. اين اتحاديه ها ديگر از محدوده يك كشور فراتر رفته و لنين آنها را ‹‹ مافوق انحصارات›› (سوپرمونوپول) مي خواند. اين مافوق انحصارات در سال هاي 1870 ظاهر شده و پس از سالهاي 1900 شاهد يك رشد سريع بوده اند. پس از جنگ دوم جهاني ، گروه بنديهاي جديد انحصاري بين المللي پديدار شده وگروه بنديهاي قديم از ميان رفتند. مطابق آمار، در سال 1968، كل ثروت (ارزش موجودي) كمپاني هاي بين المللي در خارج به 94 ميليارد دلار و ارزش توليد ساليانه شعبه آنها در خارج 240 ميليارد دلار بود. بزرگترين كمپاني هاي بين المللي ، پنج كمپاني زيرند: كماپني جنرال موتورز، كمپاني استاندارد اويل نيوجرسي، كمپاني اتومبيل فورد، كمپاني نفتي انگليسي شل وجنرال الكتريك، بعلت تكامل سريع كمپاني هاي انحصاري بين المللي ، انحصار اين گروهها بر توليد و تجارت جهاني تقويت شده است. برخي شعب صنايع جهان سرمايه داري مثل لاستيك سازي، نفت، تنباكو، توليدات دارويي و اتومبيل تقريبا بطور كامل به وسيله اين كمپاني هاي انحصاري كنترل ميشوند. در سالهاي اخير اتحاديه هاي بين المللي انحصاري با خصلت منطقه اي نيز شاهد تكامل جديدي بوده اند. ‹‹ بازارمشترك اروپاي غربي›› و منطقه مبادله آزاد از نظراقتصادي نوعي اتحاديه هاي بين المللي انحصاري هستند. تكامل آنها و توسعه آنها در جهت مخالف و محدود كننده اراده دو ابر قدرت كنوني، ايالات متحده و اتحاد شوروي براي تقسيم جهان قرارمي گيرد.

مبارزه ميان اتحاديه هاي انحصاري بين المللي بيش از پيش خشونت بارميشود.

در عصر امپرياليسم، گروه بنديهاي انحصاري شاهد يك تكامل عظيم مي باشند، پس هميشه لازم است تا تعداد زيادتري از مناطق فراهم كننده ماده اوليه، بازار براي فروش كالاها و سرمايه گذاري در اختيار داشت. مثال سال 1969 را در نظربگيريم: ميزان ماده اوليه اي كه به وسيله ايالات متحده از اسيا، افريقا و امريكاي لاتين وارد ميشد بشرح زيراست: تقريبا100% اتان، بوكسيت، كائوچوي طبيعي؛ 91/9% منگنز، 78/2% مس، 62/9%، نفت 41/6% كروم وغيره. سهم مواد اوليه اي كه به وسيله ژاپن، المان غربي، بريتانياي كبير از اسيا، افريقا، و امريكاي لاتين وارد ميشد نيز بسيار زياد است. به همين دليل است كه مبارزه ميان گروه بنديهاي انحصاري بين المللي بر سر تصرف مناطق توليد كننده مواد اوليه بيش از پيش حدت مي يابد. براي در اختيار داشتن نفت خاورميانه، سرمايه هاي انحصاري كشورهاي متعددي به اين مناطق هجوم برده اند و مبارزه در آنجا بسيار حاد و پيچيده گشته است.

مبارزه ميان گروه بنديهاي انحصاري هر كشور نيز براي تصرف بازارهاي فروش بسيار حاد و شديد است. پس از جنگ دوم جهاني، ايالات متحده يك سلطه بلامنازع بر بازار جهاني سرمايه داري كسب كرده و ميزان كلي صادرات آنها ⅓ ميزان كل صادرات جهان سرمايه داري راتشكيل مي دهد. با اين همه، بعلت صعود قدرت هاي اقتصادي اروپاي غربي و ژاپن موضع بلامنازع ايالات متحده آغاز به تضعيف نمود. در سال 1971 ميزان صادرات آن فقط 14/2% كل ميزان صادرات جهان سرمايه داري را تشكيل مي داد. ميان گروه بنديهاي انحصاري تمام كشورهاي مكرراً مبارزات شديدي بر سر تصرف بازارها در اسيا، افريقا و امريكاي لاتين و نيز در اروپاي غربي، امريكاي شمالي و اقيانوسيه رخ داد. در مقابل رواج اتومبيل هاي ژاپني در ساحل غربي ايالات متحده هنري فورد، مديركمپاني امريكايي فورد نارضايتي خود را اعلام مي دارد: ‹‹ آنچه مشاهده مي

كنيم فقط اول كاراست. اگر منتظر بمانيم اين شيطان هاي ژاپني در دست اندازي به مركز ايالات متحده نيز درنگ نخواهند كرد.›› لنين با ژرف بيني گفته است: ‹‹ اگر سرمايه داران جهان را ميان خود تقسيم مي كنند، اين بعلت شرارت ويژه آنها نيست، بلكه بدليل آنست كه درجه تمركزي كه به آن نايل آمده اند، آنها را مجبور مي نمايد، تا در اين راه گام برداشته تا براي خود كسب منفعت نمايند...›› [1]. اتحاديه هاي انحصاري بين المللي در اصل گروه بنديهاي انحصاري با خصلت بين المللي هستند كه به وسيله سرمايه انحصاري هر كشور براي تصرف مافوق سود و تقسيم بازارجهاني از نظر اقتصادي بوجود آمده اند. اما موافقتها و اتحادهايي كه به وسيله اين سرمايه هاي انحصاري در مبارزه براي تقسيم جهان بوجود مي آيد همواره موقتي و نسبتي بوده و ماهيت آنها تعقيب مافوق سود بوده و اين ماهيت سبب ميشود كه مبارزه ميان آنها حتي يك لحظه هم متوقف نمي شود. امپرياليست ها و رويزيونيست ها وانمود مي كنند كه اين بين المللي شدن سرمايه ميتواند صلح و آرامش را براي همه خلق ها به ارمغان بياورد: لنين قبلا باين هجويات بطور قاطعي انتقاد كرده است. لنين تذكر ميدهد: ‹‹ اشكال مبارزه (ميان گروه بنديهاي بين المللي) مي تواند تغيير يافته و به دلايل طبقاتي آن تا زماني كه طبقات وجود دارند واقعا دگرگون نخواهد شد.›› از آن هنگام تا كنون، تاريخ بيش از يك قرن اين قضاوت علمي لنين را كاملا تاييد كرده است.

قدرت هاي امپرياليستي براي تقسيم و تقسيم مجدد كره ارض مبارزه مي كنند

مستعمرات يك شرط اساسي وجود امپرياليسم اند.

در عصر امپرياليسم، تقسيم اقتصادي جهان كه بوسيله سرمايه هاي انحصاري صورت مي گيرد، ضرورتاً تا سرحد تقسيم مناطق و اشغال مستعمرات تكامل خواهد يافت. سياست مستعمراتي كشورهاي سرمايه داري وغارت انحصارات پيش از اين در طول دوره انباشت

اوليه سرمايه آغاز شده بود. اما فقط با فرا رسيدن عصر امپرياليسم است كه ‹‹ طوفان بزرگ›› فتح مستعمرات آغاز شده و مبارزات قهر آميز ميان كشورهاي امپرياليستي بر سر تقسيم ارضي جهان آغاز ميشود. دلايل اين امر بقرار زيرند:

- اولا، مستعمرات مهم ترين مناطق توليد كننده ماده اوليه براي امپرياليسم اند. انحصارات توليد در مقياس وسيع را بوجود آورده اند: هر چقدر اين مقياس بزرگ تر باشد و هر چقدر نيازها به مواد اوليه بيشتر باشد كنترل مناطق توليد كننده مواد اوليه اساسي تراست. لنين تذكرميدهد: ‹‹هرچه سرمايه داري بيشتر تكامل يافته باشد كمبود مواد اوليه بيشتر احساس شده و رقابت و جستجوي منابع مواد توليد در سرتاسر جهان شديدتر بوده و مبارزه براي تصرف مستعمرات حادتراست››.[1]
- ثانيا، مستعمرات مكانهايي هستند كه براي امپرياليسم صدور سرمايه به آنها بيشترين سود را در بردارد. گروه بنديهاي انحصاري متروپول ها قادر خواهند بود بازهم بيشتر به استثمار وحشيانه مردم زحمتكش پرداخته و آنها را به بردگي بكشانند؛ در اين مستعمرات آنها هم چنين قادر خواهند بود رقبا را به كمك انحصارات از ميدان خارج كرده و باين ترتيب براي سرمايه هاي صادر شده امكان كسب مافوق سودهاي انحصاري تضمين نمايند.
- ثالثا، مستعمرات پرسودترين بازارهاي فروش را براي گروه بنديهاي انحصاري تشكيل ميدهند؛ كشورهاي متروپول مي توانند در آنجا از موانع مالياتي براي حفظ انحصار خود استفاده كنند.
- رابعا، مستعمرات همچنين پايگاههاي استراتژيك نظامي را براي هر كشور امپرياليستي در مبارزه براي سلطه جهاني تشكيل ميدهند. كشورهاي متروپول مي توانند در آنجا پايگاه هاي مناسب نظامي دايز كرده و وسيعا مواد استراتژيك را غارت نموده و تعداد زيادي سر باز در اختيار گرفته و همه اينها را در خدمت سياست جنگ امپرياليستي قرار دهند.

سرانجام مستعمرات شرط اساسي را تشكيل ميدهند كه امپرياليسم براي حيات خود به آن تكيه ميكند. ‹‹ فقط تصرف مستعمرات تضمين كامل موفقيت را عليه تمام پيچ وخم هاي مبارزه با رقبا خود به انحصارات مي بخشد››[1] به همين دليل است كه كشورهاي امپرياليستي همواره مي كوشند تا مستعمرات بيشتري به چنگ آورند. پس از سال 1870 مبارزه قدرت هاي امپرياليستي براي تقسيم ارضي جهان حدت بي نهايت زيادي يافت. در سال 1914 ، مستعمرات اشغال شده بوسيله 6 كشور امپرياليستي – بريتانياي كبير، روسيه، فرانسه، المان، ايالات متحده و ژاپن داراي مساحتي معادل 65 ميليون كيلومتر مربع بود و جمعيتي معادل 523 ميليون را در بر مي گرفت. مساحت مستعمرات روسيه بزحمت كمتر از مستعمرات اشغال شده به وسيله بريتانياي كبير بود و در رده دوم قرار ميگرفت؛ در آن زمان، مساحت روسيه معادل 22/8 ميليون كيلومتر مربع بود كه 17/4 ميليون آنرا كلي ها تشكيل ميداد. لنين با ژرف بيني نشان مي دهد كه ‹‹ خصلت ارتجاعي، برده ساز و اسارت آور جنگ در جانب تزاريسم بي نهايت آشكارتر از جانب حكومت هاي ديگراست››.[2]

روسيه تزاري ‹‹ زندان خلق هاي تمام مليت ها بود››.[3]

در گذشته چين سالها به وسيله قدرتهاي امپرياليستي غارت ميشد. پس از پايان قرن 19، هر كدام از كشورهاي امپرياليستي مهاجم به چين، بر حسب توان اقتصادي – نظامي خود در محل يك منطقه معين را بعنوان منطقه نفوذ ويژه خويش معين مي نمود؛ كشور ما باين ترتيب به يك نيمه مستعمره مبدل گرديد. بعنوان مثال مناطق نزديك و پائين شمال شرقي منطقه نفوذ روسيه و پس از جنگ روسيه ژاپن در سال 1905 بخشي اين منطقه به منطقه نفوذ ژاپن تبديل گرديد هنگام تسلط امپرياليسم بر چين ، روسيه تزاري ‹‹يكي از اولين (كشور) هاي بود كه پنجه هاي خود را دراز مي كرد تزارها ‹‹مثل دزدان›› مهاجميني عليه چين بوده و بيش از1/5 ميليون كيلومتر مربع از خاك كشور ما را اشغال كرده بودند، يعني مساحتي را معادل سه بار بزرگتر از فرانسه و يا دو بار بزرگتر از چكسلواكي.

در آغاز قرن 20 ، قدرت امپرياليستي ديگر مناطق جهان را كه هنوز اشغال نشده بودند تقسيم كرده بودند. در عين حال مبارزه ميان كشورهاي امپرياليستي براي تصرف مستعمرات هنوز از خاتمه يافتن فاصله بسياري داشت و هركدام از كشورهاي امپرياليستي مبارزه شديد را براي تقسيم مجدد جهان به پيش مي بردند.

تقسيم وتقسيم مجدد مستعمرات ضرورتا به جنگ منجرميشود.

امپرياليسم براي كسب مافوق سودهاي انحصاري مجبوراست به تهاجم و توسعه طلبي نسبت به خارج پرداخته و بخاطر يك تقسيم جديد ارضي مبارزه كند. اين توسعه طلبي و اين مبارزه به نيروي كشورهاي امپرياليستي بستگي دارد: كشوري كه مي تواند هژموني (برتري) جهاني را كسب كند كشوري است كه بزرگترين نيرو را در اختيار دارد. شكل عالي اين نوع حل تضادها از طريق جبر، جنگ است. مادامی كه امپرياليسم وجود دارد جنگ اجتناب ناپذيراست. به وسيله جنگ است كه امپرياليسم مستعمرات را به چنگ مي آورد، به وسيله جنگ است كه برتري جهاني را كسب مي كند، و به وسيله جنگ است كه مافوق سودهاي انحصاري به چنگ مياورد. لنين مي گويد: ‹‹ جنگ كنوني به وسيله امپرياليسم ايجاد شده است››[1] هر دو جنگ بزرگ جهاني در نيمه اول قرن بيستم به وسيله امپرياليسم براي تقسيم جديد جهان بر سر كسب برتري آغازشد. انحصارات اقتصادي ضرورتاً سبب شكفته شدن و تشديد تضاد بنيادي سرمايه داري شده بحران هاي سياسي واقتصادي را وخامت مي بخشد. براي گريز از اين بحرانها، تخفيف تضادهاي طبقاتي حاد در كشور و نجات سيستم سرمايه داري، امپرياليست ها مي توانند، به وارد شدن در يك جنگ بعنوان آخرين شانس، مجبورشوند. صدر مائو مي گويد:‹‹جنگ جهاني امپرياليستي باين دليل شروع شد كه قدرتهاي امپرياليستي مي كوشيدند تا از يك بحران اقتصادي سياسي جديد خارج گردند››.[1] با درك ماهيت اقتصادي امپرياليسم ، مي توانيم باين حكم لنين بهتر پي ببريم: ‹‹ براين پايه اقتصادي ،جنگ هاي امپرياليستي، تا زمانيكه مالكيت خصوصي بر

وسايل توليد وجود دارد، مطلقاً اجتناب ناپذيرند››.[2] امپرياليسم به لطف جنگ رشد كرد و بزرگ شد. در طول دو جنگ بزرگ جهاني باندهاي سرمايه داري انحصاري امريكا دست به تجارت اسلحه زده و منافع كلان بدست آوردند. در طول جنگ اول 38 ميليارد دلار و در طول جنگ دوم، 117 ميليارد دلار منفعت بدست آورد؛ و باين دليل موفق گرديد تا در جهان سرمايه داري برتري را كسب نمايد. از آن پس، بورژوازي انحصاري امريكا بازهم بيشتر جنگ را بعنوان يك وسيله سريع كسب ثروت تلقي كرده و مداوماً به جنگ هاي تجاوزكارانه پرداخت. مطابق آمار، گروه هاي سرمايه داري انحصاري امريكا سودي بالغ بر 115/4 ميليارد دلار را در طول جنگ تجاوز به كره به چنگ آوردند؛ در طول فقط يكسال (65- 1964) در جنگ تجاوزكارانه عليه ويتنام مبلغ 76 ميليارد دلاركسب كردند. در بورس ميلياردرهاي امريكايي، هر دلار به خون سرخ خلق زحمتكش آغشته است. تا زمانيكه امپرياليسم وجود دارد، ريشه جنگ هاي مدرن نيز وجود خواهد داشت. براي حذف جنگ، بايد نظام امپرياليستي را از ميان برد.

در عين حال، براي حفظ سيستم، امپرياليستها و ريويزيونيست ها همواره انواع هجويات را براي فريب خلق مي پراكنند. ‹‹تئوري اولترا‌امپرياليسم›› كه در آستانه جنگ اول جهاني به وسيله كائوتسكي نماينده خط ريويزيونيستي در انترناسيونال دوم مطرح شد يك سخن لغو و كاملا ويژه است. كائوتسكي عمداً واقعيت ها را پاك مي كند، يعني اين واقعيت را كه تهاجم و توسعه طلبي امپرياليسم به وسيله ماهيت سرمايه داري انحصاري تعيين مي شود. وي وانمود مي كند كه سياستي وجود دارد كه امپرياليسم آنرا ‹‹ ترجيح›› مي دهد و مي گويد:‹‹اين سياست جديد اولترا امپرياليستي››، استثمار مشترك جهان را از طريق يك سرمايه مالي كه در مقياس بين المللي متحد شده جايگزين مبارزه بين سرمايه هاي مالي ملي مينمايد. باين طريق يك به اصطلاح صلح طولاني مي تواند در جهان پديدار گردد. اما لنين در مخالفت كامل با اين مطلب مي گويد:‹‹اولترا امپرياليسم›› كائوتسكي ‹‹ فريب خلق با تحميل يك روحيه اشكارا ارتجاعي، از طريق اميدوار ساختن آنها به امكان صلح هميشه گي در رژيم سرمايه داري و منحرف كردن توجه آنها از انتاگونيسم و مسائل حاد دوران

كنوني و سمت دادن توجه آنها به سوي دورنماهايي دروغين يك نوع اولترا – امپرياليسم به اصطلاح نوي موهوم است.››1

از زمان اختراع ‹‹ اولترا امپرياليسم ›› به وسيله كائوتسكي، تمام ريويزيونيستها در شرايط جديد به اشاعه اين ‹‹ تئوري›› به اشكال مختلف پرداخته اند. ريويزيونيست هاي مدرن اتحاد شوروي ، و در راس آنها برژنف، چنين اظهار مي دارند كه همكاري موقتي ، قسمي و نسبي ميان دو ابر قدرت كنوني ‹‹ ساخت يك صلح پايدار›› را تشكيل مي دهد: آنها مي خواهند تضاد هاي عميقي را كه ميان دو ابر قدرت وجود دارد، پنهان ساخته، خلق ها را فريب داده و رقيب خود را خام كنند تا به منافع امپرياليستي خود جامه عمل بپوشانند. ميان امپرياليست ها، هم مبارزه و هم سازش وجود دارد؛ اين سازش در خدمت يك مبارزه باز هم شديدتر قرارمي گيرد. مبارزه مطلق است و طولاني؛ سازش نسبي و موقتي است. موافقتهاي موقتي امروز فقط در خدمت تدارك مبارزه بازهم بزرگتر فردا خواهند بود.

انحصار پايه اقتصادي اصلي امپرياليسم است. اين پايه نشان مي دهد كه ماهيت چپاولگر و تجاوزكار امپرياليسم هرگز نمي تواند، تغييريابد. همانطوريكه مائوتسه دون مي گويد: ‹‹وقتي كه مي گوئيم: امپرياليسم وحشي است، منظور ما اين است كه ماهيت آن تغيير نيافته و امپرياليست ها هرگز چاقوي خود را بر زمين نگذاشته و به راهب تبديل نمي گردند. و اين تا انحطاط آنها ادامه دارد.››[1]

كتاب هاي اصلي براي مطالعه:

لنين:‹‹امپرياليسم مرحله عالي سرمايه داري››

مائوتسه دون:‹‹دمكراسي نوين›› اثارمتخب جلد2

مائوتسه دون: توهمات خود را بدور بياندازيد و براي مبارزه آماده باشيد.

موضوعاتي براي تفكر

1) مشخصات بنيادي امپرياليسم كدامند؟ چرامي گويند كه انحصارپايه اقتصادي اصلي امپرياليسم است؟

2) چرامي گويند كه ماهيت امپرياليسم تغييرنمي يابد؟‹‹تئوري اولترااامپرياليسم›› ونسخه هاي جديد آنرا مورد برخورد انتقادي قراردهيد.

فصل دهم

امپریالیزم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی است

امپریالیسم سرمایه داری انحطاط یافته و زوال یابنده است

پس از گذار سرمایه داری از مرحله رقابت آزاد به انحصار، تضادهای آن به حداکثر شکفته گردید. این تضادها مثل آتشفشانی که به نقطه انفجار رسیده باشد بطور روزمره وجود گذرای امپریالیسم را بخطر می اندازد. با اینکه امپریالیسم هر روزه چنگ و دندانهای خویش را نشان میدهد اما در واقع یک ببری کاغذی بیش نیست که در ظاهر نیرومند اما در واقع ضعیف است.

امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتری است.

امپریالیسم سرمایه داری انگلی و منحط است

تکامل تولید و تکنیک به رکود گرایش پیدا می کند

سرمایه داری در مرحله انحصاری خود به تجزیه و فساد دچار می شود. امپریالیسم سرمایه داری همان انگلی و منحط است. پایه اقتصادی آن را انحصار و سلطه انحصارات تشکیل می دهد.

این انحطاط و گندیدگی امپریالیسم در وهله اول بوسیله این واقعیت بیان می شود که سازمان انحصاری بطور قابل ملاحظه ای تکامل نیروهای مولده را مانع شده و بطور مصنوعی ترقی تکنیکی را جلو می گیرد، تکامل تولید و تکنیک به این ترتیب به سمت رکود تمایل پیدا می کند. قبل از پیدایش انحصارات سرمایه داران در طی رقابت خود برای کسب سودهای اضافی و برای حذف رقبا اجباراً باید به بهبود تکنیک های تولید توجه می نمودند. در مرحله انحصاری ، سرمایه داران انحصاری بر بخش اعظم تولید در بخش های معینی تسلط دارند و با تعیین قیمت های انحصاری موفق به کسب سودهای کلان می شوند. به این ترتیب ، موتور ترقی تکنیکی تا حدودی به کندی دچار می شود. در این مرحله ، سرمایه داران از این می ترسند که مبادا ترقی تکنیکی به حال موفقیت انحصاری آنها مفید نباشد و اغلب بطور مصنوعی جلوی تکامل جدید نیروهای مولده را سد می کنند.

چرا سرمایه داران به هراس افتاده و جلوی تکامل تکنیک را سد می کنند؟ اولا به این خاطر که استفاده وسیع از تکنیک های جدید و تجهیزات و وسایل جدید سبب کاهش قیمت تمام شده و افزایش تولید می شود و در عین حال سبب ضایعات قابل ملاحظه ای برای آن دسته از سرمایه داران انحصاری می شود که تجهیزات آنها از ارزش افتاده و غیر قابل

استفاده شده است. ثانیا ، بعلت اینکه بکار گرفتن تکنیک های جدید و وسایل جدید سبب وارد شدن کالاهای مشابه ولی ارزانتر بمیدان رقابت می شود و این مساله موقعیت انحصاری برخی از سرمایه داران را بخطر می اندازد. همچنین این سرمایه داران اغلب به اقداماتی برای کاهش تولید بمنظور حفظ قیمتهای انحصاری متوسل می شوند که بدینوسیله سودهای کلان به جیب بزنند. بهمین دلیل است که تعداد زیادی از تکنیک های جدید و کشفیات مناسب برای تکامل تولیدی سرمایه داری بلافاصله پس از خرید اجازه و امتیاز آن ها بوسیله سرمایه داران انحصاری به کناری گذاشته می شوند. بعنوان مثال ، طرز تهیه بنزین به مدت تقریبا 20 سال یکباری گذاشته شده بود، زیرا برای انحصار کمپانی های مشی مضر بود ، کشف انرژی اتمی بخودی خود یک موفقیت بزرگ علمی است اما امپریالیسم از آن برای ساختن سلاح های اتمی مرگ آور استفاده کرده و قادر نیست آنرا وسیعا در خدمت اهداف صنعتی بکار برد.

ممانعت انحصارات از تکامل تولید و تکنیک سبب اتحاد یک کندی تدریجی باز تولید در مقیاس وسیع می گردد. نمونه امریکا را در سال های 1871–1900 در نظر می گیریم : در مدت 30 سال، تولید صنعتی 3/9 برابر گردید. با این همه در فاصله 1901 – 1929 برای مدتی مشابه فقط 2/7 برابر گردید و از 1930 تا 1950 به میزان 1.7 برابر افزایش یافت.از 1960 تا 1970 متوسط رشد تولید صنعتی بمیزان 4/4 % بوده است. سرعت تکامل تولید امریکا بیش از پیش به کندی دچار شد و گندیدگی امپریالیزم را نشان میدهد.

اینکه می گوئیم در مرحله سرمایه داری یک گرایش به انحطاط و رکود در تکامل و تولید و تکنیک وجود دارد بمعنی آن نیست که دیگر بهیچ وجه تکاملی در کار نیست. لنین می گوید : " اما اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که این گرایش به گندیدگی رشد سریع سرمایه داری را نفی خواهد کرد ، نه ، این رشته های صنعتی ، آن اقشار بورژوازی ، برخی کشورها ، در عصر امپریالیسم با نیرویی کم یا بیش ، گاهی این

گرایش و گاهی « گرایش دیگر را از خود بروز می دهند ". اگر رقابت آزاد به انحصار منجر گردید، اما انحصار رقابت را از میان برده، بلکه فقط آن را حادتر و شدید تر نموده است. در رقابت ، هر گروه سرمایه داری انحصاری از یکسو به خشونت فساد ، شانتاژ ، دروغ و وسایل و شیوه های وحشیانه تری برای از میان بردن رقبا متوسل می شود :

و از سوی دیگر گاهی ناچار است به نو آوریهای تکنیکی ، کاهش قیمت تمام شده و وسایل اقتصادی دیگر برای نابود کردن رقبا دست زند. در همان زمان نیروهای اقتصادی کشورهای اصلی سرمایه داری در حال تغییر مداوم هستند. از آنجا که گرایش عمومی عبارتست از کند شدن شدید تکامل نیروهای مولده ، مجموعه کشور های سرمایه داری شاهد تضعیف یا نزول موقعیت خویش اند ، حتی اگر در برخی موارد پراکنده شاهد جهش های تکاملی نیز باشیم. بهمین دلیل است که در مرحله انحصاری ، نمی توان امکان یک تکامل نسبتا سریع در یک بخش ، یک کشور و یا یک دوره را نفی نمود. اما این امر نمی تواند ایست واقعیت را تغییر دهد که تکامل تولید و تکنیک در کشور های امپریالیستی بطور کلی به رکود متمایل است. اگر در عصر امپریالیسم ، یک کشور بتواند شاهد تکامل نسبته سریع تکنیک و تولید باشد، این همیشه امری موقتی خواهد بود. در ژاپن ، در فاصله سال های 1950 تا 1971 ، ارزش متوسط کلی ملی هر سال بیش از 10 % افزایش یافته است. اما این گرایش به رشد نمی تواند مدتی طولانی دوام یابد. دلیل اصلی تکامل نسبتا سریع تولید ژاپن در پشتیبانی وسیع امپریالیسم امریکا از سرمایه داری انحصاری ژاپن نهفته است. به این ترتیب ، جنگ های تجاوزکارانه آمریکا علیه کره و ویتنام به سرمایه داران انحصاری ژاپن اجازه داد، تا ثروت های کلانی به چنگ آورند. در طول جنگ تجاوز کارانه علیه کره (53 – 1950) امپریالیسم آمریکا سفارشات نظامی " ویژه " ای معادل 2 ملیارد دلار به ژاپن داد. در طول جنگ علیه ویتنام ، امپریالیسم امریکا در فاصله سال های 65 – 1960 مبلغ 300 تا 400 ملیون دلار در هر سال بعنوان مخارج " ویژه " (که از سال 1965 به بعد به 500 تا 600

نظامی کردن اقتصاد ملی

به نیروهای مولده اجتماعی آسیب های عظیمی وارد می آورد

نظامی کردن اقتصاد ملی ، بن بستی است که اقتصاد امپریالیستی بناچار در آن وارد خواهد شد. این نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل تضاد های درونی سرمایه داری و تظاهر بارز و روزانه گندیدگی فزاینده امپریالیسم است. امپریالیسم برای فرار از بحران اقتصادی ، تضاد میان تقاضای نسبتا ناکافی توده ها و رشد ظرفیت تولیدی سرمایه داری را تخفیف می دهد. انحصارات برای تقسیم جهان میان خود و کسب مافوق سود تدارکات جنگی خود را تقویت نموده و همواره مقدار بیشتری از بودجه کشور را برای نگهداری ارتش های عظیم ، ساختن سلاحهای تخریبی ، تحقیقات علمی با اهداف نظامی ، و برای دست زدن به جنگ های تجاوزکارانه امپریالیستی صرف می نمایند. نظامی کردن اقتصاد ملی کشور های امپریالیستی در وهله اول بصورت افزایش مخارج نظامی ظاهر می شود. از جنگ دوم جهانی به اینسو ، سهم مخارج نظامی دفاع ملی در بودجه امریکا بیش از پیش افزایش یافته است. از سال 1946 تا 1970 ، ایالات متحده روی هم رفته بیش از 1100 ملیارد دلار را صرف مخارج مستقیم نظامی کرده است. یعنی در هر سال بطور متوسط 45 ملیارد دلار در سال مالیاتی 73 – 1972 ، مخارج نظامی مستقیم روی هم رفته به 78/3 ملیارد دلار بالغ گردید و باید به این مبلغ هزینه بازنشستگی " مبارزین قدیمی " (که معادل 11/7 ملیارد دلار است) وهزینه تحقیقات فضائی (3/2) میلیارد دالر را اضافه کرد که روی همرفته در هر سه زمینه فوق 93/2 میلیارد دلار می شود . علاوه بر این نظامی کردن به این معنی است که علوم و تکنیک های صنعتی که متوجه زمینه های نظامی شده اند بیش از بیش جای مهم تری در صنایع وتکنیک را اشغال می

مخابرات : 256900 نفر (38/6 %) ؛ هوا پیما و قطعات یدکی آنها 615900 نفر (72/4 %) از میان کل تعداد کارکنان علمی وتکنیکی ایالات متحده $^{2}/_{3}$ آن کما بیش در رابطه نزدیک با ارتش وتحقیقات فضائی هستند 77 میلیون کارگر آمریکایی (غیر از نیروهای مسلح تقریبا 20 % از نظر اقتصادی و شغل به سفارشات دفاع ملی وابسته اند. امپریالیزم موجب نظامی شدن اقتصاد ملی در تمام زمینه ها می شود و این امر به نتایج وخیمی منجر می گردد. ایالات متحده هر ساله 100 میلیارد دلار برای گسترش سلاح های جنگ های تجاوزکارانه صرف می نماید ؛ اگر این سلاح ها در قتل عام خونین خلق ها و تخریب ثروت های اجتماعی بکار نرود در این صورت انبار خواهد گردید . کارخانه های انحصارات بیدرنگ آنها را به کپه های آهن تبدیل خواهند نمود حتی در برخی مواقع ، بعضی از وسایل قبل از خروج از کارخانه به علت ظهور مدل های جدید دیگر به عنوان یک وسیله کهنه تلقی می شود. نظامی کردن اقتصاد ملی به یک توسعه غول آسا منجر می شود: صنایع نظامی به شدت رشد کرده ، صنایع غیر نظامی تضعیف می شود. از 20 سال قبل بدینسو ، ارزش تولید بخش های صنعتی مربوطه به تحقیقات فضائی (تولید موشک ها ، هوا پیما ها و سفینه های فضائی) شش بار افزایش یافته است. بعکس، تکامل صنایع غیر نظامی با کندی بسیار صورت گرفته است: حتی در برخی مواقع تولید کاهش یافته است، مثل صنایع نساجی که حجم تولید در سال 1970 نسبت به 1950 به میزان 12 % کاهش نشان می دهد. امپریالیزم به سیاست تجاوز جنگ دست زده و اقتصاد خود را نظامی می کند: همه این ها به هرز رفتن مقدار عظیمی از نیروی انسانی، مواد وثروت ها منجر می گردد. این ضربه وحشتناکی که به ثروت های اجتماعی وارد می آید، نشانه های آشکار انعطاف وگندیدگی امپریالیزم است .

بورژوازی هر روز بیش از پیش به یک قشر اجاره بگیر تبدیل می شود

فساد وخصلت انگلی امپریالیزم در این واقعیت پدیدار می شود که بورژوازی روز بروز بیشتر به یک قشر ساده از اجاره بگیران تبدیل می شود. قشر اجاره بگیر به انهایی گفته می شود که تماس خود را با روند تولید کاملا از دست داده که فقط از طریق " منفعت " زندگی می کند. فقط از طریق استثمار کارگران و به شرکت درکار مولد است که بورژوازی می تواند در تجمل زندگی کند. در مرحله امپریالیزم، خصلت انگلی بورژوازی بازهم بیشتر می شود. اداره مؤسسات سرمایه داری بطور کامل در دست مدیران است. بورژوازی و بخصوص بورژوازی انحصارگر هیچ ارتباطی با روند تولید ندارد و یک زندگی انگلی را فقط از طریق درآمد حاصله ازسهام وارزش های دیگر ادامه می دهد. مدتها قبل لنین چنین گفته است: " امپریالیزم یک انباشت عظیم سرمایه پولی در تعداد اندکی از کشور ها ست". " ازاینجا تکامل خارق العاده طبقه ویا دقیقتر، قشر اجاره بگیران ناشی می شود، یعنی اشخاصی که از " قبل کوپون"ها زندگی کرده و بطور کامل از شرکت در امور یک موسسه جدا بوده و حرفه آنها مفتخوری است " 1 – لنین " امپریالیزم ... " ص 119 .

در سال 1950 درایالات متحده درآمد حاصله از سود سهام ومنفعت های سعودی روی همرفته به 5/19 میلیارد دلار بالغ می گردید؛ اما در سال 1963 این میزان به 3/50 میلیارد دلار سر زد (یعنی افزایشی معادل 157 %) و در همان زمان درآمد ملی فقط به میزان 102 % افزایش یافت. در سال 1970 سود سهام به منفعت ها ی فردی 89 /7 میلیارد دلار بالغ گردید. انحصارات بزرگ امریکا بر این درآمد های حاصل از استثمار برای گذراندن زندگی راحت متکی است. چند ثروتمند بزرگ امریکایی نه فقط مقدار زیادی زمین را برای ساختن ویلاها ، زمین گلف و شکارگاه غصب می کنند، بلکه پول های بی حسابی را در افراط کامل خرج کرده و به یک زندگی پر عشرت مشغول بوده و در تجملات باهم به رقابت می پردازند. در سال 1964 سرمایه دار بزرگ امریکایی ،

فورد بیش از 500,000 دلار را در یک مهمانی به مناسبت جشن تولد فرزندش خرج کرد. اندکی بعد، سرمایه دار بزرگ دیگری بنام "ملون" برای پشت سر گذاشتن فورد در یک مهمانی به مناسبت " ورود فرزندش به جامعه " یک میلیون دلا ر خرج کرد .

یکی از خصلت های امپریالیزم صدور هر چه بیشتر سرمایه است. به این ترتیب، چند کشور ثروتمندتر به کشور های اجاره بگیر تبدیل می شوند و بطور عمده از استثمار خلق های مستعمرات کشور های وابسته زندگی کرده و مثل کرم به جویدن ثروت کشور های توسعه یافته مشغول اند. مطابق آمار ، در فاصله 70 – 1950 سود های کشف شده به وسیله ایالات متحده ناشی از سرمایه گذاری خصوصی مستقیم در خارج به 88/77 میلیارد دلار ، یعنی 14 % بیشتر از کل مبلغ سرمایه گذاری های مستقیم خصوصی تا پایان 1970 بالغ گردید. سرمایه گذاری های مستقیم امریکا در امریکای لاتین، در سال 1946 به 3 میلیارد دلار و در سال 1969 به 7/11 میلیارد دلار بالغ می شد. اما در طول این 24 سال، اگر فقط سود حاصل از سرمایه گذاری های مستقیم را در نظر بگیریم ، ایالات متحده از کشورهای امریکای لاتین مبلغ 23.429 میلیارد دلار سود استخراج کرده است که به مراتب بیشتر از میزان سرمایه گذاری های مستقیم امریکا در همین فاصله است.

بخش اعظم سودهای حاصله در خارج هر ساله به ایالات متحده باز می گردد و به مشتی سرمایه دار اجازه می دهد، تا یک زندگی پر از فساد را بگذرانند. از سال 1960 تا 1970 سودهائی که به این ترتیب به ایالات متحده سرازیر شد به 43/4 ملیارد دلار بالغ گردید: به این مبلغ باید 19 ملیارد دلاری را که مجددا در خارج سرمایه گذاری گردید ، تا غارت مستعمرات و کشور های وابسته را تقویت نماید. اضافه کرد به این ترتیب ، افزایش سود و سرمایه گذاری ها هر سال بیشتر خصلت انگلی امپریالیسم را تشدید می نماید. همه این ها نشان دهنده اینست که صدور سرمایه پایه سرکوب و استثمار اکثریت

عظیم خلق ها و ملل ستمدیده جهان بوسیله امپریالیسم است. این پایه خصلت انگلی سرمایه داری یک تعداد کوچک از ثروتمندترین کشور ها را تشکیل می دهد.

پیدایش یک اشرافیت کارگری (آریستو کراسی کارگری) ،

تظاهر دیگری از گندیدگی امپریالیسم

گندیدگی امپریالیسم ضرورتاً در جنبش کارگری نیز، با ایجاد یک اشرافیت کارگری و پیدایش رویزیونیسم انعکاس می یابد. لنین می گوید : " دولت – اجاره بگیر، یک دولت سرمایه داری انگلی و فاسد است و این امر نمی تواند بر شرایط اجتماعی و سیاسی کشور بطور اعم و بر روی دو گرایش اصلی جنبش کارگری بطور اخص بدون تاثیر بماند ". بهره کشی از مستعمرات و کشورهای وابسته و پرولتاریای کشور خودی به بورژوازی انحصار گر امکان می دهد تا سودهای انحصاری خارق العاده ای بدست آورد. برای سرکوب مقاومت توده های کارگری ، وی بخش کوچکی از مافوق سود های انحصاری بدست آمده را برداشت کرده و با آن برخی از کارگران را که به طبقه خویش خیانت کرده و بصورت عمال بورژوازی انحصاری در آمده اند خریداری می کند. به این ترتیب اشرافیت کارگری که بوسیله دستمزدهای بالا و یک شیوه زندگی بورژوایی مشخص شده و وفادارانه به بورژوازی انحصاری خدمت می کند، متولد می شود . این اشرافیت کارگری با طبقه کارگر آمیخته بوده و وظیفه آن قربانی کردن منافع طبقه کارگر و ضربه زدن به آنست. این قشر آریستوکرات کارگری نقش سگ پاسبان بورژوازی انحصاری و کشور های سرمایه داری را بازی می کند.

مافوق سودهای سرمایه انحصاری پایه اقتصادی ریویزیونیسم در جنبش کارگری را تشکیل می دهند. در شرایط امپریالیسم ، همراه با این قشر ممتاز از کارگران ، تئوری و مشی ریویزیونیستی نیز ظاهر می شود که معرف سلطه امپریالیسم است. آریستوکرات های کارگری، عناصر بورژوازیی با رنگ و لعاب مارکسیستی است. اشرافیت کارگری

و ریویزیونیست ها خطرناک ترین دشمنانی هستند که در درون جنبش کارگری پنهان شده اند. اگر نتوان واقعا به این دمل چرکین در اندام انقلاب حمله کرد، امپریالیسم خواهد توانست برای مدتی بازهم طولانی تر در این حالت گندیدگی به زیست ادامه دهد. همانطور که لنین بدرستی تذکر می دهند: " در واقع، سرعت ویژه و خصلت بویژه شرم آور تکامل اپورتونیسم بهیچ وجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن نیست" و یا : " مبارزه علیه امپریالیسم اگر بنحو گسست ناپذیری با مبارزه علیه اپورتونیسم پیوند، نداشته باشد سختی پوچ و دروغین بیش نخواهد بود ".

از نظر سیاسی در تمام زمینه ها گرایش به ارتجاع بوجود آمده و بحران اجتماعی بیش از پیش حدت می یابد

در مرحله رقابت آزاد ، بورژوازی خود را با نقاب " دمکراسی، آزادی ، برابری و برادری " می آراست، تا دیکتاتوری خود را مخفی بنماید. در مرحله امپریالیسم این نقاب بیش از پیش شفاف شده و هر کسی که با استثمار و سرکوب به مخالفت برخیزد بی رحمانه سرکوب می شود. لنین می گوید : " روبنای سیاسی که این اقتصاد جدید ، یعنی سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است) را آرایش می کند ، همان چرخش از دمکراسی بسوی ارتجاع سیاسی است. به رقابت آزاد ، دمکراسی تعلق می گیرد ، به انحصار ، ارتجاع سیاسی ".

در ایالات متحده فقط توده های خلقی که به مبارزه قهری دست می زنند نیستند که سرکوب می شوند ، بلکه آنهایی هم که عدم توسل به خشونت را پیشنهاد می کنند نیز سرکوب می شوند. در سال 1968 کشیش سیاه مارتین لوترکینگ بوسیله امپریالیست های امریکایی بقتل رسید، زیرا وی علیه تبعیض نژادی و برای برسمیت شناختن حقوق اقلیت های ملی مبارزه می کرد.

در عین حال ایدئولوژی و حیات فرهنگی کشورهای امپریالیستی در انحطاط کامل بسر می برد. کتاب ها و فیلم هایی با موضوعات پورتوگرافیک و جنایی و غیره بازار را لبریز کرده اند. مثلا در کالیفرنیا ، بیش از 30 کمپانی متخصص فیلم های پورتوگرافیک وجود دارد. جهان سرمایه داری بوسیله لباس های عجیب و غریب ، رقص های سرگیجه آور، " بیتل ها " ، گروههای جاز ، نمایشگاههای آلامد نقاشی های " امپرسونیستی " و ... اشغال شده است. کار حتی به تشکیل مسابقات " گریه " بین المللی زنان و مسابقه میان کودکانی که هنوز راه نمی روند نیز رسیده است. فرهنگ و هنرهای امپریالیستی سترون و به مشی درجه منحط اند. اعمال جنایت کارانه ، دزدی ، مواد مخدر به یک بلای اجتماعی واقعی تبدیل شده اند.

در مقابل چنین جامعه کاملا فاسدی جوانان زیادی از راه بدر رفته و برای خود هیچ هدفی تصور نکرده و آینده را برای خود بی نهایت نامطمئن می بیند. برخی از تاریخ دانان آمریکائی تصور می کنند که " برای اولین بار آمریکائی ها اعتماد خود را به ایده آل خویش ، به سیستم خویش و آینده خویش از دست می دهند". " و در هر گوشه ای با بحران مواجه شده اند " . برخی دیگر با صراحت می گویند: " در واقع بحران یک بحران معنوی و نشان دهنده شکست آشکار سیستم سرمایه داری است که ما این همه از آن ستایش کرده ایم" (نیوزویک 6 ژوئیه 1970). دقیقا در همین تضادهای عمیق امپریالیسم است که عناصر پیشرو آگاهی یافته و مارکسیسم را کشف و از طریق سازمانهای واقعی مارکسیستی توده های وسیع را متحد کرده و مبارزه مصممانه ای را علیه سیستم امپریالیستی سازماندهی می کنند.

انگلی بودن و فساد امپریالیسم بوسیله خصلت بنیادی آن یعنی انحصار تعیین می شود. این نشان می دهد که امپریالیسم ببرکاغذی است که در ظاهر نیرومند و در باطن ضعیف است. این خلق است که واقعا نیرومند است و نه امپریالیسم و کلیه مرتجعین. همانطور که

صدر مائو گفته است: "اگر امپریالیسم و تمام مرتجعین را از نظر ماهیت و از نظر آینده و استراتژی در نظر بگیریم، چیزی جز ببر کاغذی نیستند".

امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار است

شکوفایی تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی

استالین گفته است :" لنین به امپریالیسم " سرمایه داری محتضر" می گفت: چرا ؟ زیرا امپریالیسم تضادهای سرمایه داری را تا آخرین حد خود، تا آخرین حدودی که در ماوراء آن دیگر انقلاب شروع می شود، تکامل می دهد". ماهیت طبقاتی تضاد بنیادی میان پرولتاریا و بورژوازی و نیز ماهیت سرمایه داری این جامعه در مرحله انحصار تغییر نیافته اند. اما انحصار ، اجتماعی شدن تولید را به یک مقیاس وسیع تر رانده و مالکیت وسایل تولید را متمرکزتر می نماید. تکامل این تضاد بنیادی سبب شکوفائی همه تضادها در درون و در بیرون کشورهای سرمایه داری می شود. صدر مائو گفته است:"در عین حال ، تضاد میان این دو طبقه (بورژوازی و پرولتاریا) تشدید یافت، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیر انحصاری پدیدار شد، تضاد میان قدرت های استعماری و مستعمرات بارزتر گردید ، تضاد میان کشور های سرمایه داری ، تضاد ناشی از تکامل نابرابر این کشورها، با حدت ویژه ای خود را نشان داد؛ از این پس یک مرحله ویژه از سرمایه داری ظاهر گردید: مرحله امپریالیسم ".

بورژوازی انحصارگر برای بجیب زدن مافوق ارزش بیرحمانه به تشدید استثمار ، افزایش شدت کار و بدتر کردن شرایط کار پرداخته میلیون ها کارگر را به گرسنگی و مرگ سوق می دهد. از سوی دیگر وی از تورم برای کاهش دستمزد واقعی کارگران و تقلیل قدرت خرید آنها استفاده می کند. در کشورهای عمده سرمایه داری از سال 1963

تا 1970 ، هزینه زندگی بدلیل تورم و افزایش قیمت کالا ها افزایش بسیار یافته است: این افزایش در ایالات متحده معادل 26/8% ، در بریتانیای کبیر 35/3 % در فرانسه 30/9 % ، در آلمان غربی 20/6 % و در ژاپن 44/4 % بوده است. اما دستمزد ها افزایشی متناسب با این افزایش هزینه زندگی پیدا نکرده اند و بنابراین زندگی مردم روز بروز بدتر شده است. سرمایه داران انحصاری از قدرت دولتی برای استثمار توده ها و پرولتاریا از طریق تحمیل انواع مالیات و عوارض استفاده می کنند.

از سال 1940 تا 1970 مالیات ها در ایالات متحده 17 بار بزرگتر شده اند ، آنها از میزان 16/5 ملیارد دلار در سال 1940 (یعنی 20 % در آمد ملی) به 278 ملیارد دلار در سال 1970 (یعنی معادل 35 % در آمد ملی) بالغ شده اند. این مالیات گیری بصورت بارگرانی بر دوش کارگران و زحمتکشان قرار دارد.

سرمایه انحصاری برای حفظ منافع اقتصادی خویش ناچار است در زمینه سیاسی به اعمال یک دیکتاتوری فاشیستی دست زده و از ابزار دولتی برای سرکوب شدید کارگران استفاده کند. ارتجاع در تمام زمینه ها انعکاس اجتناب ناپذیر اقتصاد سرمایه داری انحصاری در سطح سیاسی است. امپریالیسم برای اعمال دیکتاتوری فاشیستی و سرکوب خلق ابزارهای اعمال دیکتاتوری ارتجاعی را بشکل سرگیجه آور توسعه می دهد. بعنوان مثال از هر 20 نفر آمریکائی یکنفر برای یک ارگان دولتی کار میکند.

سرکوب خونین در زمینه سیاسی و استثمار بی رحمانه در زمینه اقتصادی که بوسیله سرمایه داری انحصاری صورت می گیرد تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را افزایش می دهد، هرچه سرکوب شدید تر باشد، طغیان نیرومندتر است. توده ها و پرولتاریا بیدار شده و به مبارزه انقلابی علیه سیستم سرمایه داری دست می زنند .

از جنگ دوم به این سو و بویژه در سال های اخیر ، جنبش کارگری در اروپا ، امریکای شمالی و نقاط دیگر مقیاس وسیعی تکامل یافته است و با موج های پیاپی بمقابله امپریالیزم رفته است. مطابق ارزیابی های آشکاراً تقلیل یافته ای که بوسیله ایالات متحده

در امریکا انتشار یافت، در سال 1970 طبقه کارگر امریکا 5600 اعتصاب و تجمع انجام داده و 3/3 ملیون نفر در اعتصابات شرکت جسته اند. در سال 1971 یک اعتصاب ملی بوسیله 500 هزار کارگر تلفن و یک اعتصاب بزرگ 160 هزار نفری بوسیله کارگران راه آهن در ایالات متحده انجام گرفت. در طول این اعتصابات ، کارگران شعار " مرگ بر جنگ تجاوزکارانه ، فقر و سرکوب " را داده و بیش از پیش مبارزه اقتصادی خود را بمبارزه سیاسی پیوند زدند. مطابق آمار رسمی منتشر شده در انگلستان (که شامل آمار آشکارا تقلیل یافته است) در سال 1970 ، 3888 اعتصاب با شرکت 1/65 ملیون اعتصاب کننده انجام شده است. در سال 1971 بریتانیای کبیر 13/5 میلیون روز کار را بدلیل اعتصاب از دست داد. مبارزه انقلابی طبقه کارگر ژاپن نیز بسیار حاد و شدید بوده است. مطابق آمار رسمی ژاپن رقم به اصطلاح " مبارزه میان کار و سرمایه " (که در حقیقت نیروهای هستند که کارگران علیه سرمایه داران انجام می دهند) از 1345 در سال 1955 به 5283 در سال 1969 رسید، یعنی افزایشی معادل 3/9 بار را نشان می داد در حالیکه شماره کارگران شرکت کننده در این مبارزات از 3/748 ملیون نفر به 14/483 ملیون نفر یعنی به بیش از چهار برابر بالغ گردید. تکامل نیرومند جنبش کارگری طغیان را در قلب امپریالیسم دامن زده و بحران اقتصادی سرمایه داری و بحران سیاسی را تشدید نموده بطور مداوم به سلطه سرمایه داری انحصاری ضربات سختی وارد می آورد. وجود امپریالیسم بیش از پیش به مخاطره دچار می شود.

تضادهای میان امپریالیسم و ملل تحت ستم تعمیق می یابد

" کلنی ها بوسیله آتش و شمشیر گشوده شد ". امپریالیسم پس از تصرف مستعمرات و نیمه مستعمرات بوسیله نیروهای مسلح به بردگی کشاندن و استثمار بی رحمانه آنها پرداختند. برای عملی ساختن سلطه سیاسی خود ، آنها حکومت های دست نشانده را بر

سر کار آورده، به استقرار قوای نظامی دست زده و پایگاههای نظامی ایجاد نمودند. برای سهولت بخشیدن به استثمار اقتصادی و کسب مافوق سودهای کلان ، آنها به گشودن تجارتخانه ، کنترل گمرکات و تجارت خارجی ، در انحصار آوردن اموال عمومی و خصوصی دست زده و امتیازاتی از قبیل بهره برداری از معادن کارخانجات ، تسلط بر حمل و نقل آبی داخلی را به خود اختصاص دادند. همه این ها بطرز بی سابقه ای تضادهای میان امپریالیسم و ملل تحت ستم را شکوفا ساخت. امپریالیسم بخش های حیاتی اقتصاد مستعمرات را در کنترل خود گرفته و در همدستی با نیروهای فیودال و کمپرادور محلی ، تکامل اقتصاد ملی این کشورها را سد می نماید. امپریالیسم باتوسل به کلیه وسایل مستعمرات و نیمه مستعمرات را مجبور به تخصص یافتن در برخی زمینه ها مینماید به این منظور که این کشور ها قادر نباشند به تولید کالای دیگری غیر از آنهای که مورد نیاز گروه های انحصاری خارجی هستند بپردازند. بنابراین اقتصاد این کشور ها به شکلی عجیب الخلقه ویکجانبه تکامل میابد: به این ترتیب اقتصاد آنها نه مستقل است و نه خودکفا و باید به امپریالیسم وابسته باشد.

از جنگ جهانی دوم، جنبش های آزادی بخش ملی آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین از گسترش یافتن باز نایستاده و بسیاری از کشورها و مناطق از سلطه استعمار و امپریالیسم خارج شده و در راه استقلال افتاده اند. اما امپریالیستها هرگز به میل خود این مناطق عظیم را ترک نمیکنند. آنها علاوه بر توسل به شیوه های کهنه استعماری اکنون بیش از پیش به شیوه های نو استعماری دست میزنند. آنها تحت پوشش " کمک " اقتصادی میکوشند، تا بر این کشورهای تازه استقلال یافته مسلط شوند. با استفاده از شیوه " کمک " هدف خدعه آنها این است که از سرمایه گذاری ها و سایر منافع و امتیازات خود برای سرمایه گذاری های جدید حفاظت کنند. به این ترتیب آنها خواهند توانست ارزش اضافی تولید خود را به جریان انداخته و از سیاست " دومپینگ " استفاده کنند: علاوه بر این آنها به این طریق قادر خواهند بود با مداخله خویش سیاست اقتصادی کشورهای " دریافت

کننده کمک را به منظور تسلط بر توسعه آن در جهت منافع خود سمت بخشند. در برخی از کشورها که فریب امپریالیسم را نخورده اند، امپریالیسم به سیاست تجاوز، توطئه ، تحریک نیروهای ارتجاعی و دست زدن به کودتا و سرنگونی قدرت های مترقی که طرفدار استقلال ملی و مخالف امپریالیسم هستند توسل می جوید.

این واقعیت که امپریالیسم به غارت وحشیانه مستعمرات و نیمه مستعمرات دست زده و خلق های این مناطق را به بند می کشد، سبب تشدید تضاد میان خلق ها و ملل ستمدیده با امپریالیسم می گردد. از هنگامی که پنجه های راهزنان امپریالیسم به سرزمین مقدس خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رسیده است ، این خلق های تشنه آزادی واستقلال با توسل به سنگ ، تیر ، نیزه و توپ به مقاومت در مقابل امپریالیسم پرداخته اند. هرچقدر استثمار و ستم امپریالیسم سنگین تر باشد ، مبارزه و مقاومت خلق ها و ملل ستمدیده شدیدتر است. پس از انقلاب اکتبر نهضت های آزادی بخش ملی در یک مرحله جدید از تاریخ خود وارد شد و بصورت یک جزء از انقلابات سوسیالیستی پرولتاریایی جهانی در آمده اند. جنبش های آزادی بخش ملی و جنبش های انقلابی پرولتاریای کشور های امپریالیستی متقابلا همدیگر را پشتیبانی و تقویت می کنند. مستعمرات و نیمه مستعمرات از ارتش ذخیره امپریالیسم به ارتش ذخیره انقلابی پرولتاریای جهانی مبدل شده اند. همانطور که صدر مائو می گوید: " طوفان انقلابی در آسیا ، افریقا و آمریکای لاتین ضرورتاً ضربات قاطع و مخربی وارد خواهد ساخت که تمام جهان کهنه را خرد خواهد کرد".

تضاد های میان امپریالیست ها بیش از پیش حدت یافته اند

تضاد های میان کشورهای امپریالیستی بعلت مبارزه شان بر سر تقسیم جهان، چه از نظر ارضی و چه از نظر اقتصادی ، حدت می یابد. چند قدرت بزرگ برای کسب سلطه

و تقسیم مناطق جهان باهم رقابت می کنند. آنها همدیگر را متقابلا قلع و قمع و تضعیف کرده و این امر فاکتور مساعدی را برای طغیان خلق ها و ملل تحت ستم بوجود می آورد در مرحله امپریالیسم ، تشدید نابرابری در تکامل سیاسی و اقتصادی هرکشور سرمایه داری شکوفائی تضادها میان کشورهای امپریالیستی را باعث می شود.

لنین گفته است: " ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه داری است "۲. در جهان سرمایه داری برخی کشورهای نسبتاً سریع و دیگران بسیار کندتر تکامل می یابند. برخی از کشورها حتی میتوانند برای مدت معینی شاهد یک تکامل سریع باشند. این تکامل نابرابر اقتصاد کشورهای سرمایه داری ضرورتاً پایه تکامل نابرابر سیاسی آنها راتشکیل میدهد. این بمعنی آنست که ناموزونی تکامل اقتصادی ضرورتاً به یک تغییر در موازنه قوا میان کشورهای امپریالیستی منجر میشود.

قانون تکامل ناموزون سیاسی و اقتصادی نقش خود را بطور کامل در طول تمام عصر تاریخی سرمایه داری ایفا میکند. اما در مرحله امپریالیسم ،نابرابری تکامل باز هم بیشتر شده است. در آخرین نیمه قرن 19 بریتانیای کبیر این کشور قدیمی سرمایه داری مستعمرات زیادی را اشغال کرده و در تمام جهان یک موقعیت منحصر بفرد را کسب کرده بود. وی می توانست در تمام نقاطی از جهان که در اختیار داشت بدون هیچ دردسری مافوق سودهای عظیمی استخراج کند ، و این همان عاملی است که سبب شد در نزد این قدرت بزرگ ، گرایش به رکود تکنیک و تولید پدیدار گردد.

در این هنگام کشورهای سرمایه داری که تا کنون تکامل کمتری یافته بودند، بویژه ایالات متحده و آلمان از آخرین ابداعات تکنیکی بهره برداری کرده و خود را به سرعت توسعه دادند. در سال های 1880 ، ایالات متحده آغاز به پشت سر گذاشتن بریتانیای کبیر نموده و تولید صنعتی خود را به ردیف نخست جهانی رساند. در آغاز قرن بیستم ، آلمان نیز به نوبه خود از انگلستان جلو افتاده و در مقام دوم پس از ایالات متحده از نظر تولیدات صنعتی قرار گرفت. این تغییرات در مناسبات نیروهای اقتصادی در عین حال

باعث ایجاد تغییراتی در موازنه نیروهای سیاسی شده و بطور اجتناب ناپذیری سبب دامن زدن، به مبارزه میان کشور های امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ و تصرف مستعمرات می گردد.

از جنگ دوم جهانی به این سو، قانون نابرابری تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری نقش خویش را همراه با ویژه گی های زیر انجام داده است: موقعیت ایالات متحده تضعیف شده و موقعیت بریتانیای کبیر به نزول ادامه داد. آلمان غربی و ژاپن شاهد یک رشد سریع شده در حالی که ایتالیا و فرانسه دارای رشدی نسبتا ضعیف بودند. از سال 1949 تا 1969 ، رشد متوسط سالیانه کل ارزش تولید ملی این کشور ها بصورت زیر است : 3/9 % در آمریکا ، برای ده سال اول ، 4/3 % برای ده سال دوم ، 2/5 % تا سال 1959 و 3 % برای بعد در بریتانیای کبیر ، 3/7 % تا سال 1959 و 2/5 % برای بعد در آلمان غربی ، 4/5 % تا سال 1959 و 5/6 % برای بعد در ایتالیا ، و بیش از 10 % در تمام این دوره برای ژاپن . در این موازنه قوا ، نابرابری های نوینی در بخش های صنعتی ، در صدور سرمایه و کالاها و در نیرو های مالی بین المللی پدیدار گردید. حدت یافتن نابرابری تکامل سیاسی و اقتصادی میان کشور های امپریالیستی بطور اجتناب ناپذیری سبب وخیم تر شدن مبارزه بر سر بازار ، منابع اولیه و امکانات صدور سرمایه می گردد.

عملکرد قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی ، کشور های سرمایه داری را به در گیری و تضعیف سوق داده و سبب پدیدار شدن یک حلقه ضعیف در جبهه امپریالیسم می شود. این اوضاع و شرایط برای پرولتاریا و خلق های انقلابی برای مدفون ساختن امپریالیسم مساعدند. در بررسی خود درباره قانون تکامل امپریالیسم ، لنین یک نتیجه مهم را استخراج نمود: بعلت نابرابری تکامل اقتصادی و سیاسی امپریالیسم ، جبهه امپریالیسم بین المللی از ضعیف ترین محل آن شکسته شده و انقلاب سوسیالیستی برای نخستین بار در یک یا چند کشور رخ می دهد. لنین نه فقط تئوری انقلابی را که اجازه

کسب پیروزی را می داد تدوین نمود ، بلکه در عین حال نمونه درخشانی از پراتیک انقلابی را نیز بدست داده است. در طول جنگ اول جهانی روسیه یک نقطه تمرکز کلیه تضادهای امپریالیستی و حلقه ضعیف زنجیر امپریالیستی بود. لنین با گرفتن این حلقه پرولتاریای روس را رهبری کرده و انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را انجام داد و قهر انقلابی را برای خرد کردن دیکتاتوری بورژوازی روسیه بکار گرفت. وی نخستین دولت سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا را در جهان بنیان گذاری کرد و عصر جدیدی را در تاریخ بشر گشود. پس از جنگ دوم جهانی ، پیروزی های انقلاب در چین و در برخی کشور های آسیا و اروپا این تزعلمی لنین را بیش از پیش اثبات نموده اند.

انفجار دو جنگ جهانی ، پیروزی های انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی و جهش جنبش های آزادی بخش ملی امپریالیسم را به یک بحران عمومی سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی دچار کرده است.

هرچند که تغییرات بزرگی در اوضاع جهانی رخ داده است، اما عصر کنونی تغییر ماهیت نداده است. صدر مائو اغلب بما آموزش می داد که ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی هستیم. تحلیل علمی امپریالیسم بوسیله لنین بر پایه اصول بنیادی مارکسیسم کاملا صحیح است. اصول اساسی لنینیسم بهیچ وجه کهنه نشده و پایه تئوریکی را تشکیل می دهند که امروز اندیشه ما را هدایت می کنند.

عصر امپریالیسم در حال بسر آمدن است. امپریالیسم سرمایه داری منحط و محتضر و آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی است. در عین حال وی هیچ وقت بمیل خود صحنه تاریخ را ترک نمی گوید. بعلت ماهیت آن ، هر چقدر که پایان کار خود را بیشتر احساس می کند بیشتر به دست و پا زدن می افتد. ما باید بخوبی درک کنیم که امپریالیسم چیزی جز یک ببر کاغذی نیست و روحیه مبارزه و دانش مبارزه خود را تقویت کنیم . ما باید تمام خلق های انقلابی جهان را بمنظور مبارزه تا آخر علیه امپریالیسم متحد کنیم . " آشوب ، شکست ، آشوب تازه ، بازهم شکست ، و این تا نابودی خود ، - اینست منطق

امپریالیست ها و کلیه مرتجعین جهان نسبت به آرمان خلق ، و هرگز آنها این منطق را ترک نخواهند کرد "۱ مائوتسه دون ، " توهمات خود را بدور اندازید و خود را برای نبرد آماده کنید " آثار منتخب ، جلد 4 ص 448. آشوب ها تظاهر احتضار بیشتر امپریالیسم اند. شکست تا مرگ ! این همان گرایش ناگزیر تکامل امپریالیسم است. هیچ کس نمی تواند این قانون تاریخ را تغییر دهد.

کتابهای اصلی برای مطالعه

لنین ، " امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری ". فصل 7 تا 10

لنین ، " امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم " آثار جلد 23

مائوتسه دون. " مصاحبه با روزنامه نگار آمریکائی آنالوئیزاسترونگ " آثار منتخب جلد 4.

موضاعاتی برای تفکر :

1) چرا می گوئیم امپریالیسم و تمام مرتجعین ببر کاغذی هستند.

2) چرا می گوئیم امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی است.

فصل 11

سوسیال- امپریالیسم شوروی بخشی از امپریالیسم جهانی است

سوسیال امپریالیسم یعنی سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در عمل

سوسیال- امپریالیسم شوروی، در طول روند نابودی تدریجی امپریالیسم، در اواسط قرن بیستم ظاهر شد. شوروی تا زمانیکه تحت رهبری لنین و استالین قرار داشت، بمثابه یک کشور سوسیالیستی دارای حیثیت زیادی بود. ولی پس از مرگ استالین دار و دسته مرتدان خروشچف- برژنف، دست به یک کودتای ضد انقلابی زدند و رهبری حزب و قدرت را در اتحاد شوروی غصب نمودند. آنان سرمایه داری را بار دیگر و در کلیه زمینه ها احیا نمودند و شوروی را به یک دولت سوسیال- امپریالیستی تبدیل ساختند.

در زمان جنگ اول جهانی، لنین جریان کائوتسکیستی را افشاء می ساخت. کائوتسکی در آن زمان سر دسته حزب سوسیال- دموکرات آلمان بود. لنین در این باره می گوید: "اینان سوسیال- امپریالیست هستند. یعنی سوسیالیست در حرف و امپریالیست در عمل".[1] اما تا آنجا که به دار و دسته مرتدان برژنف مربوط می شود، اینان نیز همانند جریان کائوتسکیستی، سوسیال-امپریالیست می باشند. منتها تفاوتشان در این است که دار و دسته اخیر به قالب کردن رویزیونیسم و مدافع امپریالیسم شدن قناعت نکرده، بلکه خود شان قدرت دولتی را در دست گرفته و دولت سوسیالیستی مقتدری را که لنین با دستهای خود بنا نهاده بود به یک دولت سوسیال- امپریالیستی تنزل دادند. سوسیال- امپریالیسم یعنی امپریالیسم با برچسب "سوسیالیسم". سوسیال- امپریالیسم، در شوروی، یعنی میهن لنین متولد شد، در کشوری که اولین دولت سوسیالیستی را بوجود آورد و بهمین خاطر این امپریالیسم خصلت باز هم فریبنده تری پیدا می کند و بالنتیجه خطرناکتر است. سوسیال- امپریالیسم یکی از خونخوارترین امپریالیست ها می باشد.

اساسی ترین پایگاه اقتصادی سوسیال- امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری دولتی است.

شکل گیری سرمایه داری انحصاری دولتی در شوروی

امپریالیسم ناشی از سرمایه داری کلاسیک و سوسیال- امپریالیسم خصوصیات اقتصادی اساسی کاملاً یکسانی دارند و اصلی ترین پایه اقتصادیشان را سرمایه داری انحصاری تشکیل می دهد. ولی در دولتهای امپریالیستی نوع کلاسیک، اقتصاد سرمایه داری انحصارگر دو شکل مشخص بخود می گیرد: سرمایه داری انحصاری خصوصی و سرمایه داری انحصاری دولتی. در دولت سوسیال- امپریالیستی، سرمایه داری امپریالیستی همیشه به شکل سرمایه داری انحصاری دولتی جلوه می کند: این است پایه اقتصادی اصلی سوسیال- امپریالیسم. این تفاوت بین سوسیال- امپریالیسم و امپریالیسم سرمایه داری، توسط شرایط تاریخی متفاوتی که سرمایه داری از بطن آن بوجود آمده، تعیین می گردد.

در کشورهای امپریالیستی سرمایه داری، سرمایه انحصاری بتدریج و با حرکت از اقتصاد سرمایه داری خصوصی، در طول روند رقابت شدید، به کمک انباشت و تمرکز سرمایه شکل گرفته است. در اینجا، اول سرمایه داری انحصاری خصوصی پدید آمده و در مقیاس وسیعی موجود می باشد.

تنها پس از اینکه سرمایه داری انحصاری خصوصی تا حدودی تکامل یافت و ارگانهای دولتی بورژوازی تحت تسلط سرمایه انحصاری در آمدند و این سرمایه با قدرت دولتی ارتباط یافت و تنها آن زمان است که سرمایه داری انحصاری دولتی توانست پدیدار گردد. در دولت سوسیال- امپریالیستی، سرمایه داری انحصاری دولتی تنها پس از آنکه رهبران گام نهاده در راه سرمایه داری قدرت عالی حزب و دولت سوسیالیستی را غصب نمودند، بوجود آمد و این امر به انحطاط اقتصاد سوسیالیستی و در غلطیدن آن در راه احیای سرمایه داری منجر گردید.

پس از آنکه دار و دسته مرتدان شوروی قدرت حزب و دولت شوروی را غصب نمودند، قشر ممتاز بورژواهای شوروی به نحو چشمگیری قدرت اقتصادی و سیاسی خود را تقویت کردند. آنان موقعیت برتری را در حزب و در زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی اشغال کرده و باین ترتیب و از درون، یک بورژوازی بوروکراتیک و انحصارگر را که تمام دستگاه دولتی را تحت کنترل خود در آورده، بوجود آورند و بر مجموعهء ثروتهای اجتماعی مسلط گشتند. این بورژوازی بوروکراتیک انحصارگرتر از نو، بکمک دولتی که در اختیار گرفته، مالکیت سوسیالیستی را به اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی تبدیل نموده است.

برای قضاوت در باره ماهیت اجتماعی- اقتصادی یک کشور نباید بر اساس تابلوئی که این کشور بر سر در خود نصب نموده کفایت کرد. بلکه باید بر پایه ماهیت سیستم

مالکیت وسایل تولید آن قضاوت نمود، یعنی باید بدانیم وسایل تولید در دست کیست؟ چه کسی از آنها استفاده می کند؟ و در خدمت چه کسانی هستند؟ دار و دسته مرتدان خروشچف- برژنف ، پس از غصب قدرت عالی حزب اتحاد شوروی، زمام کلیه امور سیاسی- اقتصادی را در دست گرفته و یک مشی سرا پا رویزیونیستی را در زمینه اقتصادی پیاده نمودند. آنان پیرامون سخنان نسنجیده ای چون "روبل معیار لیاقت در کار است"، "سود برای کمونیستهایی که مسئولیت مدیریت در موسسات را بعهده دارند بهترین معیار می باشد" وغیره ... سر و صدا براه انداختند. لیبرمان اقتصاددان رویزیونیست شوروی، به پشتیبانی دار و دسته مرتدان شوروی، طرحی برای مدیریت موسسات دولتی ریخت که بدور محور سود در مقام فرماندهی و انگیزه ها مادی قرار گرفته است. بعلاوه، آنان "آزمون" های فراوانی براه انداختند. پس از آنکه برژنف جای خروشچف را گرفت. برنامه باصطلاح "سیستم نوین اقتصادی" را کاملاً پیاده نمودند. اصل سود بیشتر بوسیله لایحه تحکیم می شد و استثمار خلق زحمتکش بوسیله الیگارشی بوروکراتیک انحصارگر حادتر می گشت. به برکت این "رفرم"، وسایل تولید که سابقاً در مالکیت خلق زحمتکش شوروی بود از آن پس در اختیار بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر ترازنو قرار گرفت که از این وسایل تولید استفاده نموده، آنان را در خدمت منافع خود قرار داد.

کارگران و دهقانان شوروی که از حق مالکیت بر ابزار تولید محروم می باشند، مجدداً بوضع رقت بار کارگران مزدوری در آمدند. امروز، شوروی علیرغم اینکه هنوز لوحه سوسیالیسم را بلند می کند ولی سیستم مالکیت سوسیالیستی گذشته را به مالکیت بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر تبدیل کرده است.

در جامعه سوسیالیستی، اقتصاد دولتی که بر مبنای مالکیت دولتی سوسیالیستی قرار گرفته، عامل رهبری کننده را در اقتصاد ملی تشکیل می دهند. از زمانیکه دار و دسته مرتدان رویزیونیست قدرت رهبری کننده اقتصاد سوسیالیستی را غصب نمودند، الزاماً می بایست آنرا به اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی تبدیل می کردند. نکته در این است که هرچه این بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر ترازنو از طریق مالکیت دولتی که مدافع منافعش می باشد، نیرو های مولده را تصاحب می کند بهمان نسبت می تواند بنام دولت، مجموعه ثروتهای اجتماعی را در اختیار بگیرد.

باین ترتیب، بسادگی می توان با استفاده از بر چسب دولت بفریب خلق زحمتکش ادامه داد و دولت را به سرمایه دار جمعی که مجموعه اقتصاد ملی را در کنترل خود قرار داده تبدیل نمود. بهمین جهت است که اقتصاد سرمایه داری در شوروی خصوصیت ویژه خود را دارد: سرمایه داری انحصاری دولتی بر همه چیز ها حاکم است و بر همه کس فرمان میراند. این وضع در کشور های امپریالیستی کلاسیک بسیار نادر است. در این کشورها، سرمایه داری انحصاری دولتی علیرغم اینکه رشد نسبتاً مهمی پیدا کرده است، ولی هنوز به سطحی که در شوروی موجود است نرسیده است. و اتفاقاً بهمین دلیل است که طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکشان شوروی تحت استثمار و ستم فوق العاده ای

قرار گرفته اند. لنین خاطر نشان ساخته بود که : "در صورتی که مالکیت خصوصی وسایل تولید باقی بماند، این انحصاری شدن و دولتی شدن رشد یابنده تولید الزاماً به استثمار شدیدتر توده های رنجبر و سنگین تر شدن بار ستم منجر شده و مقاومت آنان را در برابر استثمارگران دشوار می کند؛ ارتجاع و قساوت نظامی تشدید شده، بموازات آن بطور اجتناب ناپذیر منافع سرمایه داران بزرگ بزیان کلیه اقشار دیگر جمعیت بطرز سرسام آوری افزایش یافته، توده های زحمتکش را محکوم می کند که بمدت دهها سال میلیار ها سود بابت قروض، بشکل باج به سرمایه داران بپردازند"[2] امروز که این قسمت از نوشته لنین را می خوانیم چقدر بنظر می آید که از اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی شوروی رویزیونیستی تحلیل شده است!
شاعر شهیر روس نکراسف در مقابل حاکمیت شوم تزاریسم با اندوه می پرسید: "آیا کسی پیدا می شود که خود را در روسیه خوشبخت و آزاد احساس کند؟". امروز نیز در روسیه، فرزندان دلاور انقلاب اکتبر بدبختی های بیشماری را تحمل می کنند، زیرا از سعادت و آزادی محروم شده اند. اما بورژوازی بوروکراتیک انحصاری که برژنف در راس آن قرار گرفته، بر گرده خلق حکومت کرده بدون هیچگونه ملاحظه ای بر خزانه عمومی دست اندازی می کند، به هرزگی و تجمل گستاخانه می پردازد و با خشونت و درنده خویی حکومت می کند؛ این طبقه تمام قدرت را در دست خود گرفته و باین ترتیب می تواند خون و عرق جبین خلق شوروی را سرازیر کند. این بورژوازی پایه طبقاتی سوسیال- امپریالیسم و "تجسم" سرمایه داری انحصاری دولتی می باشد.

شرکتهای متصل (پیوسته): اساسی ترین شکل سازماندهی انحصاری در شوروی

شرکتهای متصل یکی از اشکال مهم سازماندهی سرمایه داری انحصاری در شوروی می باشد. مسیر این شرکتها با تشکیلات انحصاری کشور های سرمایه داری- امپریالیستی اند که تفاوت دارد، زیرا اینان عمدتاً بر نیروی قاهر دولت متکی هستند و در اثر جذب تعدادی از موسسات کوچک و متوسط توسط موسسات بزرگ بوجود می آیند.
شرکت های متصل – این سازمانهای انحصارگر–به سرعت در شوروی گسترش میآبند. در سال 1961، تنها 2 شرکت متصل در شوروی موجود بود ولی 10 سال بعد، در ژوئن 1971، این تعداد به 1400 رسیده بود که بیش از 14000 موسسه و 7.7 میلیون کاگر و کارمند را در بر می گرفت. تقریباً ⅓ موسسات صنعتی و معدنی تا کنون جذب این شرکتهای متصل شده اند. برژنف در بیست و چهارمین کنگره حزب رویزیونیست شوروی فریاد میزد: "رهنمودهایی که برای برقراری شرکتها و موسسات متصل داده شده باید با سرعت باز هم بیشتری پیاده شود و در آینده این شرکتها باید واحد محاسبات اقتصادی پایه ای تولید اجتماعی را تشکیل دهند". از سال 1971، شرکتهای متصل با پیروی از دستورها و لوایح دار و دسته حاکم شوروی به گسترش دایره نفوذ خود ادامه داده و بسرعت تمام بخشهای صنعت ملی را در بر می گیرند.

این شرکت های متصل شوروی در سه شکل اساسی زیر عرضه میشوند:

1. موسسه جذب شده "استقلال و حقوق جداگانه خود را بمثابه شخصی حقوقی از دست داده " و شرکت متصل به "واحد محاسبات اقتصادی پایه ای تولید اجتماعی" تبدیل می شود و در قبال موسساتی که به آن وابسته می گردند دارای کلیه حقوق می باشد.
2. موسسه جذب شده برخی از جوانب استقلال قضایی خود را از دست میدهد و "استقلال نسبی را بمثابه یک موسسه حفظ می نماید".
3. مؤسسه جذب شده "مستقل می ماند" ولی باید تابع مدیریت یک شکت متصل باقی بماند.

از میان این دو نوع شرکت متصل، رویزیونیستهای شوروی کوشش می کنند بیش از همه اولین نوع آنرا توسعه دهند. این نوع از روی نمونه های موسسات سرمایه داری انحصاری غربی نسخه برداری شده و بر اساس "استفاده" از طرح سیستماتیک سازماندهی انحصارات آمریکایی تاسیس گردیده است.

تبلیغ رویزیونیستهای شوروی حاکی است که شرکت های متصل "ساختمان بندی آینده صنعت شوروی را که تحت فشار قرار گرفته و هنوز شکوفا نشده است، در بر میگیرد". اینها نوع "خاص روسی کنسرن ها" هستند. نقش شرکتها متصل به تولید محدود نشده، بلکه به تهیه مواد اولیه و توزیع محصولات گسترش می یابد.

تفاوت این موسسات با موسسات سرمایه داری انحصاری غرب در این است که ارتباطشان با قدرت دولتی در شوروی باز هم شدیدتر است. شرکت های متصل نه تنها واحد پایه ای محاسبات اقتصادی است، بلکه بخشی از را که در ابتدا متعلق به رهبری مرکزی۱ و حتی متعلق به وزارتخانه در زمینه های برنامه، تولید، توزیع و فروش بود در اختیار می گیرد. شرکتهای متصل منطقه ای پردامنه " نه تنها مجتمع های بزرگ تولیدی، بلکه ارگانهای مدیریت اقتصادی را تشکیل میدهند". مابین دپارتمان های اقتصادی، ادارات و شرکتهای متصل هیچ ارگان واسطه ای وجود ندارند.

مدیر یک شرکت متصل مانند هر وزیر یا معاون وزیر بعنوان "پرسونل هدایت کننده اقتصاد ملی" شوروی به حساب می آید: این نقش مهمی برای بورژوازی بوروکراتیک انحصارگری است که برژنف سردسته آن می باشد. بهمین علت است که شرکت متصل، وحدت ارگانهای دولت و سازماندهی انحصاری را متبلور می سازد: این یکی از اشکال مهم نظام مدیریت سرمایه داری انحصاری دولتی می باشد.

در واقع، اگر هم از این شکل سازماندهی انحصاری شرکتهای متصل صرف نظر کنیم، مؤسسات دولتی شوروی بسیار زود بسوی سرمایه داری گرایش یافتند. در مؤسسات دولتی رویزیونیستی شوروی، توده های کاگر از مقام اربابان موسسه تا سطح بردگان مزدور بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر سقوط کردند. قدرت رهبری مؤسسات در دست نمایندگان دار و دسته رویزیونیستی حاکم قرار گرفته است. بنابر مقررات "اساسنامهء مؤسسات تولید دولتی سوسیالیستی" مدیر موسسه "قدرت مربوط به

فعالیتهای تولیدی در موسسه" را کنترل می کند. وی می تواند تعداد پرسونل موسسه را تعیین کرده "پرسنل را استخدام و یا اخراج کند و در مورد کارگران مؤسسه اقدامات تشوقی و یا تنبیهی اتخاذ کند" می تواند مزدها و پاداش ها را تعیین نموده، وسایل تولید موسسه را فروخته، واگذار و یا کرایه دهد و...
بدین ترتیب حتی بدون شرکتهای متصل، روسا و مدیران کارخانه که توسط دار و دسته رویزیونیستی حاکم تعیین شده اند، اربابان مطلق الاختیار موسسات دولتی هستند، در حالی که توده های وسیع کارگر به بردگان مزدور این بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر تبدیل شده اند. امروزه، با پیدایش این شکل از سازماندهی انحصاری، یعنی شرکتهای متصل، بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر توانسته است کنترل خود را بر روی شبکه های اقتصادی دولت شوروی هر چه بیشتر تحکیم ببخشد.
این بورژوازی بزرگ نو پا از دستگاه دولتی و شرکتهای متصلی که در دست دارد استفاده کرده با سوء استفاده از مقام دولتی، وام می گیرد و با راه هایی از قبیل مالیات و بهره، بر ثمره کار کارگران شوروی دست درازی می کند. و به این ترتیب ولخرچی های گزاف، مشتی بورژوا اقناع کرده، در داخل کشور خلق شوروی را سرکوب و در خارج سیاست سوسیال- امپریالیستی تجاوز و توسعه را دنبال می نماید.
دار و دسته مرتدان برژنف، همزمان با توسعه هر چه بیشتر سازماندهی انحصاری در موسسات صنعتی و معدنی، انواع و اقسام تشکیلات انحصاری را در کشاورزی توسعه می بخشد:

1. تراستهای کشاورزی، سازمانهای متصل مزارع دولتی تخصصی، مانند تراست طیور، تراست دامپروری، تراست سبزیجات و غیره...
2. شرکتهای متصل کشاورزی، سازمانهای متصل چند مزرعه دولتی (سوخوز)، چند مزرعه اشتراکی (کلخوز) یا مزارع دولتی و مزارع اشتراکی.
3. مجتمع های متحد شده کشاورزی – صنعتی – موسسات متصلی که در آن موسسات کشاورزی مستقیماً به امور کارخانه های تبدیلی مواد کشاورزی می پردازند.

بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر، بکمک این سازماندهی انحصاری در کشاورزی توانسته است به دست اندازی و غارت خود بر روستا های شوروی استحکام بخشد.

"آزمایش شچکینو":
نمونه ای از نظام خونخوار موسسات انحصاری رویزیونیستی در شوروی

در شوروی رویزیونیستی، بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر نو پا تمام مدارهای اقتصاد ملی را انحصاری کرده، نظام کار مزدوری سرمایه داری را احیا نموده و استثمار و ستم بر خلق زحمتکش را افزون کرده است. باصطلاح "آزمایش شچکینو" که در سال 1967 شروع شد بهترین دلیل احیای کامل کار مزدوری در شوروی می باشد.
شچکینو یک مجتمع شیمیایی در حومهء مسکو می باشد که با بیش از 7000 کارمند و کارگر ، کود و سایر مواد شیمیایی تولید می کند. در اوت 1967، بر حسب احتیاجات بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر، باصطلاح "آزمایش اقتصادی بمنظور جلب توجه بیشتر کارکنان بر افزایش تولید، بالا بردن بازدهی کا و تقلیل پرسنل" آغاز شد.
با اقداماتی نظیر تمرکز پست ها، تمکز کار های متنوع، چند مسئولیتی وغیره... این آزمایش شدت کار کارگران را افزایش داده به هدف خود در مورد تقلیل پرسنل و بالا بردن بازدهی کار رسید. در همان زمان مقرر شد که حجم کلی مزد ها و پاداشهای موسسه برای چند سال ثابت بماند. باین ترتیب بخش اعظم مزد ها و پاداشهایی که در اثر تقلیل پرسنل صرفه جویی شده بود، در اختیار مشتی افراد ممتاز که در راس موسسه قرار داشتند، قرار گرفت.
برژنف در باره این "آزمایش" مدیحه سرایی کرده آنرا بمثابه "یک نمونه بارز پرداخت حقوق" بر شمرده است. در حال حاضر این "آزمایش" در تمام مناطق شوروی گسترش یافته است.
جوهر "آزمایش شچکینو" عبارت است از "افزایش بازدهی کار بوسیله تقلیل تعداد کارگران" تا بدین وسیله موسسه مزبور بتواند "نیروی بالقوه خود را بکار اندازد". چگونه باید بازدهی کار را افزایش داد؟ "آزمایش شچکینو" نشان میدهد که از طریق تشدید کار کارگران میتوان به این هدف رسید. طبق امار ژوئن 1971 – مجتمع شیمیایی شچکینو از زمانی که این "آزمایش" را پیاده می کند توانسته است بیش از هزار نفر، یعنی بیش از $\frac{1}{7}$ کل پرسنل خود را تقلیل دهد. از میان این عده، گروهی که بعلت بالا رفتن میزان اتومانیزاسیون و تسئیل کار های سنگین اخراج شدند، 68 کاگر یا 6% می باشند، ولی در عوض بیش از 90% کارگران که مشمول این تقلیل پرسنل شدند، بعلت و در اثر تشدید کار کارگران باقی ماند، از کارخانه اخراج شده اند.
مارکس بیان میدارد. "هدف کل سیستم سرمایه داری افزایش کار رایگان از طریق تطویل کار روزانه تا افزایش بازدهی است، یعنی از طریق فشار بیشتر بر روی نیروی کا، و..."1

تصاحب کار رایگان کارگران از جانب سرمایه انحصاری، در عصر امپریالیسم، چند برابر میشود. در کشور های امپریالیستی سرمایه داری کلاسیک، سرمایه داری انحصاری از "تایلوریم" و سایر "شیوه های علمی مدیریت" بمنظور مجبور ساختن کارگران به بالا بردن حد اکثر شدت کار و افزایش تصاحب ارزش اضافی استفاده می کند. "آزمایش شچکینو" که توسط دار و دسته مرتدان شوروی، بحد اعلای خود گسترش یافته است رو نوشت جدید تایلوریم می باشد که توسط لنین بمثابه یک "سیستم خون آشام" شدیداً افشا گردیده بود. هدف آن عبارت است از مجبور ساختن کارگران شوروی به قبول انجام کار چجند نفر توسط یکنفر، تصاحب وحشیانه کار اضافی و ارزش اضافی هرچه بیشتر به زیان کارگران شوروی.
در ژوئیه 1971، 121 موسسه ایکه "آزمایش شچکینو" را پیاده می کردند 65000 نفر از کارکنان خود را تقلیل داده بودند. امروز یک ارتش بیکاران در شوروی بوجود آمده است. این نظام اقتصادی، یعنی سرمایه داری انحصاری دولتی در شوروی بوجود آمده است. این نظام اقتصادی، یعنی سرمایه داری انحصاری دولتی در شوروی رویزیونیستی ، ارتباط بین سرمایه و کار مزدوری را به عالیترین حد خود رسانده است و مقاومت پیگیر طبقه کارگر و خلق زحمتکش شوروی را بر انگیخته و در آینده نیز باز هم بیشتر بر خواهد انگیخت.

"روابط بین المللی نوع جدید" شوروی: نام دیگری بر نو استعمار

ادغام اقتصادی: عمده ترین عملکرد نو استعماری رویزیونیستهای شوروی
سرمایه داری انحصاری، همزمان با تشدید استثمار خلق در داخل، در جستجوی سود های فراوان بود و الزاماً می باید در جهت توسعه خارجی حرکت نماید و بکمک صدور سرمایه و اجرای سیاست نو استعماری دست به غارت خلقهای سایر کشور ها زده آنها را به بند گرفتار سازد. البته، سرمایه داری انحصاری دولتی شوروی رویزیونیستی قادر نیست به استثمار توده های دهقانی و کارگری کفایت نماید و برای وی ضروری است که به خارج نیز چنگ بیاندازد. "کشور های برادر" و "خانواده بزرگ سوسیالیستی" اولین کشور های مود تهدید می باشند.
دار و دسته مرتد برژنف چند کشور اروپایی شرقی و مغولستان، از این باصطلاح "خانواده بزرگ سوسیالیستی" را به خدمتگذاری مجبور کرده است. در حرف ادعا می شود که روابط بین شووی و "کشور های برادر" در این خانواده بزرگ از "روابط بین المللی سوسیالیستی نوع جدید" می باشد. در واقع آنچه می گذرد دقیقاً همان رابطه موش و گربه است که بین متروپولهای امپریالیستی و مستعمرات به چشم می خورد. شورویها به وحشیانه ترین و قهارترین شیوه ها متوسل شده به سلطهء خود بر روی این کشور ها

شدت بیشتری می بخشند. آنان در زمینه نظامی بکمک "پیمان ورشو" و قرار داد های دو جانبه تعداد زیادی از نیرو های نظامی شان را در برخی کشور ها مستقر ساخته تا آنجا پیش میروند که در روز روشن صد ها هزار نفر برای اشغال چکسلواکی اعزام می شوند. آنان در زمینه سیاسی، به وسیله فساد و توطئه چینی مستقیماً و به ضرب شمشیر دولتهای دست نشانده را بوجود می آورند. در زمینه اقتصادی با ابزار خود: "شورای کمک اقتصادی متقابل" (COMECON) باصطلاح "ادغام اقتصادی"، "تقسیم بین المللی کار" و سایر شیوه های "تخصصی شدن تولید" را به عمل در می آورند و در مورد برخی از کشور های اروپایی شرقی و مغولستان سلطه نو- استعماری و استثمار وحشتناکی را اعمال میکنند.

هدف از "ادغام اقتصادی" که توسط سوسیال امپریالیسم اعمال می شود عبارت است از گسستن نظامهای اقتصادی ملی کشور های عضو کومکن، بوجود آوردن اقتصاد های استعماری که به رشد یکجانبه بسیار نا متناسبی دچار هستند، کوشش در جهت "ادغام" کامل سرزمین، جمعیت و منابع این کشور ها در خدمت منافع شوروی سوسیال امپریالیستی. برای شوروی "تقسیم بین المللی کار" و "تخصصی شدن تولید" با هدف "ادغام اقتصادی" وابسته است و در خدمت آن قرار می گیرد.

اولین شیوه ای که شوروی ها برای به بند کشیدن "کشور های برادر" تحت عنوان "ادغام اقتصادی" از آن استاده می کنند عبارت است از تخریب صنعت کشور های کومکن در زمینه مواد سوخت و مواد اولیه و تبدیل این صنایع به انحصار بزرگ شوروی. طبق آمار کومکن و شوروی، در بین سالهای 1966 و 1970، نسبت 5 ماده اصلی وارداتی سوخت و مواد اولیه به شوروی از بلغارستان، مجارستان، جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان و چکسلواکی عبارت اند از: ٪93 نفت، ٪ 61.6 ذغال، ٪86.9 آهن، ٪97.5 چدن، ٪64.3 پنبه ناخالص. شوروی با انحصاری کردن وسیع مواد سوخت و مواد اولیه کشور های عضو کومکن آنها را از گلو محکم چسبیده است.

دومین شیوه عبارت است از مجبور ساختن کشور های عضو کومکن به توسعه یکجانبه محصولات و تولیدات مورد نیاز شوروی. چکسلواکی مجبور است بخاطر رفع نیازمندی های شوروی در رشته راه آهن تخصص پیدا کند. جمهوری دمکراتیک آلمان باید صنعت ماشین های استخراج معدن را گسترش دهد و تجیزات لازم در این زمینه را برای شوروی بسازد. بلغارستان مجبور است تولیدات سبزی و میوه مورد نیاز شوروی را توسعه دهد. مغولستان باید بطور تک شاخه ای دامپروری خود را برای رفع احتیاج شوروی به گوش رشد دهد. باین ترتیب "کشور های برادر" به کار خانه های تبدیلی، باغ میوه و سبزی یا مراتع دامپروری وابسته به شوروی تبدیل می شوند.

شوروی بمنظور تسریع این "ادغام اقتصادی" و کنترل هر چه موثر تر کشور های عضو کومک مشتی از "موسسات فوق ملتی" نظیر "سازمان همکاری بین المللی برای صنعت متالورژی"، "سازمان همکاری بین المللی برای صنعت شیمیایی"، "بانک بین المللی سرمایه گذاری" وغیره... را بوجود آورد. در واقع این "موسسات فوق ملیتی"

(Organismes Supranationaux) سازمانهای انحصاری بین المللی هستند که توسط سرمایه داری انحصاری دولتی شوروی کنترل می شوند و به یاری آنها بخشهای حیاتی اقتصاد ملی هر کشور عضو کومکن در دست رویزیونیستهای شوروی متمرکز می شود. شوروی گلوی "کشور های برادر" را گرفته و اقتصاد این کشور ها را بر حسب احتیاجات خودش به نحو هولناکی ناقص الشکل گردانیده است. این وضع به شوروی امکان می دهد تا تجارت چپاولگرانه ای را بر اساس سلطه انحصاری، استعماری بر قرار سازد. شوروی مقام کاملاً برتری را در تجارت خارجی کشور های عضو کومکن اشغال می کند. طبق نوشته های مطبوعات شوروی و سایر منابع خبری در سال 1970- مبادلات با شوروی ٪80 کل تجارت خارجی مغولستان، بیش از ٪50 در بلغارستان، حدود ٪40 در جمهوری دموکراتیک آلمان و حدود $\frac{1}{3}$ در لهستان، مجارستان و چکسلواکی را در بر می گرفت.

شوروی در زمینه تجارت خارجی نیز از موضع مسلط خود در قبال این کشور ها استفاده کرده به مبادلات نا برابر و استعمار بیرحمانه می پردازد. شوروی یک دو چرخه را با 4 اسپ مغول و یک پوست گوسفند پر شده از کاه را با یک گوسفند واقعی مغول مبادله می کند. قیمت ماشین های برقی که توسط شوروی از چکسلواکی وارد میشود به میزان $\frac{2}{5}$ کمتر از قیمتی است که به آلمان غربی می پردازد، در حالیکه آهن را به چکسلواکی دو برابر گرانتر از آلمان غربی می فروشد. شوروی به برخی از کشور های اروپای شرقی رآکتور اتمی می فروشد: قیمت آنها 4 برابر بیشتر از نرخ بازار جهانی است. مسئول سابق سازمان برنامه جمهوری دمکراتیک آلمان گله می کرد که کشورش در تجارت با شوروی سالی 2 میلیارد مارک زیان دیده است.

سوسیال- امپریالیسم شوروی، همانند امپریالیسم سرمایه داری کلاسیک تحت نام "همکاری" به صدور سرمایه در برخی کشور های اروپای شرقی و مغولستان می پردازد. شوروی در اوائل 1971 کلاً 2150 میلیون روبل سرمایه به عنوان "وام" دراز مدت به بلغارستان صادر کرده بود. شوروی از طریق این صدور سرمایه سود هائی را به جیب زده سمتگیری این کشور ها را در جریان توسعه شان تحت کنترل خود در می آورد و در عین حال از طریق صدور کالا ک از آن ناشی می شود می تواند به قیمت های گزاف بسیاری از محصولات و کالا های انبار شده را آب کند و سور های فوق العادهء انحصاری را به جیب بزند.

شوروی بموازات صدور سرمایه، باین بهانه که کشور های عضو کومکن دائماً واردات مواد اولیه خود را از شوروی افزایش داده اند، از موقعیت مسلط خود در "ادغام اقتصادی" استفاده کرده، این کشور ها را به ساختن کارخانه هائی به نفع شوروی و

استخراج کانهای معدنی با صرف سرمایه و نیروی کار وادار می سازد. این غارتگری ناب است.

مثلاً در سال 1966 چکسلواکی مجبور شد یک وام مخصوص 500 میلیون روبلی را به شکل مفتولهای فولادی و تجهیزات نفتی برای بکار انداختن منطقه نفتی تیومن به شوروی بدهد. در سال 1967 چکسلواکی مجدداً مجبور شد تعدادی کامیون و لوله های قطور برای ساختمان لوله گاز در سیبری به شوروی واگذار کند. رویزیونیستها تا آنجا پیش رفتند که بسیاری از کارگران را از بلغارستان گرفته برای انجام کار های دشوار به شوروی فرستادند و باین ترتیب مستقیماً کار اضافی آنان را به استثمار کشیدند.

لنین در گذشته تزاریسم را که "روابط بین خود و همسایگانش را... بر بنای فئودالی امتیاز ها بنیان می گذارد"[1] محکوم نموده بود. امروز شوروی در روابط خود با همسایگان بمراتب بدتر از تزاریسم عمل می کند. "تقسیم بین المللی کار" و "تخصصی شدن تولید" که در خدمت "ادغام اقتصادی" رویزیونیستهای شوروی قرار گرفته است همان ماهیتی را دارد که در گذشته میلیتاریست های ژاپنی با بوق و کرنا تحت عنوان "ژاپن صنعتی و چین کشاورزی" و بشکل "تقسیم کار" بین متروپول و مستعمرات تبلیغ می کردند.

"خانواده بزرگ سوسیالیستی" رویزیونیست های شوروی همان "نظام نوین اروپایی" آلمان هیتلری و "فضای بزرگ شکوفایی آسیایی" میلیتاریسم ژاپنی می باشد. این اصطلاح تنها یک مترادف برای مناطق تحت نفوذ امپریالیسم می باشد. همین و بس.

"همکاری" عنوانی برای سیاست توسعه طلبانه استعماری در کشور های آسیا، افریقا و آمریکای لاتین

شوروی اکنون که به کشوری سوسیال – امپریالیستی تبدیل شد,الزاما ازقوانین ذاتی امپریالیسم تبعیت میکند. البته شوروی نمیتواند برای احراز سیادت استعمارگرانه اش به محدوده " خانواده بزرگ سوسیالیستی" قناعت ورزد و مجبور است در مناطق وسیع از کره ارض برای کسب بازارهای بازهم بیشتر برای کالاهایش و دستیابی به منابع مواد خام به مناطق جدید برای سرمایه گذاری تلاش نماید.

کشورهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین یعنی مناطقی که درآن مواد طبیعی فراوان اند و اقتصاد عقب مانده آماج توسعه طلبی استعماری رویزیونیست ها شوروی میباشد. دار و دسته مرتدان شوروی ادعای " کمک" به این کشورهای را دارند ولی در واقع تلاش میکنند

زیر پوشش " کمک" برخی از کشورهای این مناطق را در حوزه نفوذ خود وارد ساخته و با امپریالیزم امریکا بر سر منطقه بینابین به کشمکش پردازند.

" کمک شوروی" وسیله برای نفوذ کامل این کشور در کشور" دریافت کننده کمک " میباشد زیرا " شرایط اقتصادی و سیاسی بسیار دشواری همراه میشود. عموما مسئله بر سر " کمک نظامی" و آب کردن تجهیزات نظامی از مد افتاده و ازین طریق کنترول " کشور کمک شده " و دخالت در امور نظامی ، سیاسی و اقتصادی آن میباشد. " کمک" سالیانه به شوروی به این مناطق به یک میلیارد روبل بالغ میشود: % 30 " کمک اقتصادی " و 70% " کمک نظامی". مهمترین این مناطق ، مقدمتا خاورومیانه و منطقه خلیج فارس میباشد و پس از آن شبه قاره جنوب آسیا ، خاورمیانه و منطقه خلیج فارس اهمیت استراتیژیک عظیمی دارند به علاوه نفت در آنجا به وفور یافت میشود. شوروی کوشش میکند ازین طریق "کمک " خود در آنجا پایگاه های دریایی و هوائی مستقر کند و اکتشاف ، استخراج ، پالایش و حمل ونقل نفت ، تعداد زیادی ازکشورهای این مناطق را کنترول کرده و خرید نفت را به انحصار خود در آورد. شبه قاره جنوب آسیا نه تنها اهمیت استراتیژیک بزرگی دارد بلکه ازنظر منابع انسانی و مادی نیز بسیار غنی است. شوروی از طریق صدور تسلیحات ، سرمایه و تجارت نابرابر برین منابع دست اندازی کرده در امور کشورهای منطقه دخالت نموده و موذیانه پایگاه های نظامی به دست بیاورد. هند عمده ترین کشور شبه جزیره قاره آسیا است که از " کمک " شوروی استفاده میکند و بخش بزرگی از رشته های اقتصادیش تحت نظارت رویزیونیست های شوروی قرار گرفته است. در اواخر سال 1970 ، موسساتی که شوروی برای ساختمان آنها " کمک " کرده بود ، تولید صنعتی کشور را به نسبت های زیر تحت کنترول خود در آورده بود: % 30 فولاد ، % 60 نفت تصفیه شده ، % 85 میکانیک سنگین ، % 20 تولید برق ، % 30 مواد نفتی ، % 60 ابزار برقی . شوروی در رشته هایی که به کمک میپردازد ، به تملک نقشه طرح ها و اعمال قدرت مطلق در ساختمان کارخانه بسنده نکرده آنچنان کارها را تنظیم میکند که پس از به کار افتادن کارخانه ، هند دیگر هیچگونه امکانی برای قطع وابستگی اقتصادی اش به شوروی نداشته باشد. در مورد تعمیر و تهیه آلات و ابزار پیش ساخته و وسایل ضروری و تهیه مواد اولیه پایه ای و ... بازهم اتکاء به رویزیونیست های شوروی پیدا میکند. علاوه براین ، این اصل که " کمک " شوروی باید متقابلا به وسیله دادن جنس جبران گردد تولید عمومی هند را باز هم بیشتر تحت نظارت شوروی قرار میدهد. چندین کارخانه کفش ، لباس، رنگ ، چرم ، لامپ های الکتریکی ... که با نیازهای شوروی منطبق بودند درهند ساخته شده اند.

محصولات اين كارخانه ها براى رفع نيازمندى هاى خود هند نميباشند بلكه مصروف تصفيه حساب بدهكارى ها به شوروى ميشود بدين ترتيب ، رويزيونيست هاى شوروى با پوشش " كمک " از مواد اوليه و نيروى كارارزان قيمت هند استفاده كرده اين كشور را به صورت كارخانه تبديلى شعبه اى بدل ساخته اند. مطبوعات هندى ، گله ميكردند كه : " هند همان تخم مرغى است كه بدون هيچ ترديدى درسبد روسيه ميافتد".

دارودسته مرتد شوروي مدعي اند كه كشورهاي درحال توسعه تنها درصورت اتكا به "كمك"آن واجراي "تقسيم بين المللي كار" همراه باشوروي "قادرخواهند بود بدون هيچگونه مانعي به استقلال واقعي سياسي واقتصادي ومقابله باسلطه خود سرانه امپرياليسم دست يابند".اين يك دروغ حقيقتا بزرگ است. حتي خود رويزيونيستهاي شوروي مجبورند اعتراف كنند كه تقسيم كاربين شوروي وكشورهاي درحال توسعه "تحت تاثيرنسبتا قوي تقسيم وظايف ومسئوليت هاي قبلي بوجود آمده است" وخصوصيتش دراين است كه "محصولات صنعتي وخصوصا ماشين آلات باموادا وليه،محصولات مناطق استوائي باموادا سوخت وغيره مبادله مي شود". 95% كائوچو و92% پنبه شوروي ازمناطق آسيا،افريقا وآمريكاي لاتين بدست مي آيد. نفت خاورميانه مس شيلي،قلع بوليوي، گوشت شرق آفريقا،اورانيوم سومالي،اين است آنچه كه شوروي باماشين آلات كهنه وبنجل خود معاوضه مي كند. آياابن "تقسيم بين المللي كار" بين يك"شوروي صنعتي ويك آسيا،يك آفريقا ويك آمريكاي لاتين كشاورزي"تقسيم كارنمونه بين متروپولها ومستعمرات نمي باشد؟

دارودسته مرتد شوروي نغمه سرمي دهد كه نرخ سود وامهايش تنها 2/5% درسال است واين نرخ كمترازنرخ وام سرمايه داري كلاسيك مي باشد وازآن بعنوان دليل براي"كمك غيرانتفاعي" اش استفاده مي كند. درواقع،وام شوروي تنزيل پنهاني است ونرخ اين تنزيل درقيمت كلان كالاهاي دريافتي مستتراست.شوروي،همراه باوامهائي كه به كشورهاي آسيا،افريقا وآمريكاي لاتين مي پردازد مقررمي سازد كه اين وامها بايد حتما براي خريد كالاهاي شوروي خرج شود. بيشتراين كالاها سلاحهاي كهنه،تجهيزات قديمي ومحصولات باد كرده مي باشند.

نه فقط اين كالاها ازنظرتكنيك عقب مانده وازنوع نامرغوب ميباشند بلكه قيمت هاي شان نيزبطورغيرعادي گران است وگاه 20تا30 درصد بيش ازنرخ جهاني است(بهاي برخي ازكالاها به بيش از2برابرنرخ جهاني بالغ مي شود).

علاوه براين،سوسيال – امپرياليزم شوروي ازموقعيت بستانكاري خود سواستفاده كرده كشوربدهكاررابه پرداخت بدهي اش وادارمي سازد ويانا‌گهاني تصميم مي گيرد كه كشورمزبوربايد قرضهايش راازطريق واگذاري برخي مواد اوليه اش به شوروي بپردازد.

طبق نوشته مطبوعات،يكي ازكشورهاي خاورميانه بايد براساس قراردادهائي كه باشوروي منعقد ساخته تمامي بدهي وكسري بازرگاني خود باشوروي رابوسيله صدورنفت دربين سالهاي 1973 تا1980 بپردازد. بعلاوه قيمت نفت مزبورباید 20% ازنرخ بازارجهاني نازلترباشد.اين "كمك بي شائبه" چيزي نيست مگريك استثماربيرحمانه.

دارودسته مرتد شوروي لفظا مدعي "پشتيباني كامل" ازمبارزه انقلابي خلقهاي آسيا،افريقا وآمريكاي لاتين مي باشد درواقع امر،رويزيونيستهاي شوروي براي اعمال استعمارنوبامرتجعترين نيروهاي جهاني هم پيمان شده وازاين طريق درمبارزات انقلابي اين خلقها خرابكاري مي كند.آنان براي كمك به مرتجعين كليه كشورهاپول وسلاح ارسال مي دارند تاانقلابيون سركوب شوند. آنان به عمليات توطئه آميزدربسياري ازكشورهاي آسيا،افريقا وآمريكاي لاتين پرداخته باهزارحيله ازمرتجعين تمام كشورها به منظورخاموش نمودن شعله هاي مبارزه مسلحانه خلقهايشان،پشتيباني مي كنند. به سركوب جنبش هاي آزاديبخش ملي پرداخته نقش ژاندارم جهاني راايفامي نمايند.

سوسيال – امپرياليزم شوروي آستانه انقلاب اكتبردوم مي باشد

طفيلي گري وگنديدگي مفرط سوسيال-امپرياليزم شوروي

سوسيال – امپرياليزم شوروي سرمايه داري انحصاري است. همچون حيوانات وحشي درنده است. خلق زحمتكش شوروي رابيرحمانه استثماروبرآن ستم مي كند وخلقهاي سايركشورهاراغارت به بند كرده مي كشد.بخصوص خلقهاي آسيا،آفريقا وآمريكاي لاتين وجائي براي طمع امپرياليزم سرمايه داري كلاسيك باقي نمي گذارد. ازاين نقطه نظريك ببرواقعي است وبايد جدا روي آن حساب كرد.ولي مانند تمام امپرياليستها،سوسيال – امپرياليزم شوروي درعين حال يك ببركاغذي است. ازآنجا كه هرسرمايه داري انحصاري الزاما هم دچارگنديدگي وهم طفيلي گري است،پس يك سرمايه داري محتضراست وسرمايه داري انحصاري شوروي ازاين قاعده مستثني نيست. سوسيال- امپرياليزم شوروي چه درزمينه اقتصاد وچه درزمينه سياست،خصوصيات طفيلي گري وگنديدگي خود راآشكار مي سازد. روزيكه خلق شوروي وخلقهاي جهان آنرا به موزه تاريخ بسپارند چندان دورنيست.

گنديدگي مفرط سوسيال – امپرياليزم شوروي قبل ازهمه درجازدن توسعه اقتصادي به چشم مي خورد. روابط توليدي سرمايه داري انحصاري دولتي درشوروي، ازرشد نيروهاي

مولده اجتماعي جداجلوگيري مي كند. زمانيكه شوروي يك كشورسوسياليستي بود،توليد صنعتي به مقداربسيارزيادي باآهنگ بالاي 17/4% متوسط ساليانه بين سالهاي 1929 و1938 رشد مي نمود. باظهورسوسيال – امپرياليزم، آهنگ رشد متوسط ساليانه توليد صنعتي بين سالهاي 1961و1970 به 8/6% سقوط كرد.درسال 1971 به 7/7% رسيد ودرسال 1972 به كمتراز7% تنزل يافت. وضعيت توليد كشاورزي شوروي، زيرسلطه مرتدان خروشچف – برژنف ازاين هم وخامت بارتراست ودرچندين نوبت كشاورزي به بحرانهاي حادي دچارگشته است وواردات فراوان غلات ازآمريكا،كانادا واسترالياراا جتناب ناپذيرساخته است. همراه باسقوط صنعت،خرابي كشاورزي،تقليل دامداري،تورم،كمبود كالا دربازار،مشكلات تغذيه،خلق زحمتكش درشرايط روزبروز دشوارتري زندگي مي كند.تظاهرديگرگنديدگي مفرط سوسيال – امپرياليزم شوروي دراين امرمنعكس مي شود كه مقدارمتنابهي ازنيروهاي انساني ومادي رادرامورمربوط به تداركات جنگي بكارمي گيرد.بورژوازي بوروكراتيك انحصارگرونماينده آن دارودسته مرتد برژنفي ضرورتا ازسياست هيتلري"توپ آري- كره نه" پيروي كرده اقتصاد كشوررادرمقياس وسيعي ميليتاريزه مي نمايند. مطابق برخي تخمين ها مخارج نظامي شوروي 3 تا4 برابربيشترازارقام رسمي است:مخارج نظامي ساليانه،ازسال 1970 به بعد،به حدود 80 ميليارد دلارمي رسيد،يعني به بيش از30% هزينه دربودجه دولت.

شوروي براي رقابت واعمال سيادت دريائي خود،ناوگان جنگي خود رابه نحوفوق العاده گسترش داده است وسال به سال به مخارج نظامي براي ساختن ناوهاي جنگي مي افزايد. دراين مورد،مخارج شوروي،درسالهاي 60،بطورمتوسط ساليانه 2ميليارد دلارتخمين زده مي شود،درحاليكه درسال 70 به 3ميليارد دلاررسيد يعني 900ميليون دلاربيش ازمخارج آمريكا درهمان سال. بسياري ازثروتهاي اجتماعي براي تجديد توليد وسيع ويابه منظوربهبود شرايط زيست مردم استفاده نشده بلكه درخدمت تداركات جنگي سوسيال – امپرياليزم وسياست خارجي تهاجمي وتجاوزگرانه اش قرارمي گيرد: اين است تبلوربارزگنديدگي سوسيال – امپرياليزم.

تظاهرديگرآن درسياست ارتجاعي همه جانبه ورشد فساد اجتماعي مي باشد. صدرمائومي گويد:"امروزدرشوروي ديكتاتوري بورژوازي برسركاراست،ديكتاتوري بورژوازي بزرگ،ديكتاتوري ازنوع فاشيستي آلمان،ديكتاتوري هيتلري" (ازملاقات 11 مه 1964،نقل از"روزنامه خلق"،22 آوريل 1970).اين تزصدرمائو ماهيت طبقاتي ومنشاء اجتماعي سوسيال – امپرياليزم راكاملا برملاساخته برماهيت فاشيستي آن تاكيد وماسك اين دروغ بزرگ مرتدان شوروي درباره "دولت تمام خلقي" راپاره كرده است.

رويزيونيستهاي شوروي،اززمانيكه قدرت راكسب كردند،ديوانه وارپيچ ومهره هاي ديكتاتوري فاشيستي خود راسفت ترمي كنند. آنان نه تنها براي تشديد فشاربرروي مردم ارگانهاي پليسي وجاسوسي خود راباآخرين شيوه هاي تكنيكي وعلمي مجهزساخته اند بلكه همچنين تشكيلات ويژه اي رادرمقياس وسيع،دركارخانه ها،درتعاونيهاي كشاورزي،درادارات،درانجمن ها وبراي نظارت دقيق توده هاي خلق بوجود مي آورند. امروز،ترورسياه شوروي راكاملا خفه مي كند.كافي است يكنفربوضوح نارضايتي خود راازباندبرژنف ابرازدارد وجرئت مقاومت داشته باشد تابلافاصله تحت مراقبت وتعقيب قرارگيرد ومحاكمه شده يابه "بيمارستان رواني" روانه گردد وفورا اتهام "افترازدن به دولت شوروي وخرابكاري درنظم اجتماعي" بوي زده شود ودراردوگاههاي كارويازندانها محبوس گردد.

دارودسته مرتدان برژنفي، صرف نظرازشيوه هاي قهرآشكاري كه براي سركوب خلق بكارمي گيرند،ازروشهاي ملايمتري نيزبراي انهدام مخالفين استفاده مي كنند:آنان براي فاسد نمودن خلق شوروي،منحط ترين جلوه هاي فرهنگ،هنروطرززندگي رايج دركشورهاي امپرياليستي كلاسيك رادرشوروي پياده كرده اند.عقب مانده ترين چيزها،مرتجعين وفاسد ترين ايدئولوژيهاي جهان درشوروي سوسيال – امپرياليست زمينه مساعدي براي رشد بدست مي آورند.

طفيلي گري وگنديدگي مفرط سوسيال – امپرياليزم شوروي همچنين دراين امرتظاهرمي يابد كه اين بورژوازي بوروكراتيك انحصارگريش ازدهها برابروگاه حتي تاصد برابردرآمد كارگران ودهقانان ساده حقوق دريافت مي كند. اگراين بورژوازي زندگي رابا هرزگي وطفيلي گري مي گذراند،صرفا بخاطرحقوق وپاداشهاي كلان ويباامتيازات بي شمارفردي نيست بلكه دراثرتقلب، فساد،اختلاس،دزدي ازخزانه عمومي بياري قدرت اقتصادي وسياسي كه دردستهاي خود متمركزنموده اند نيزمي باشد.درشوروي،يك قشرآريستو كراسي روشنفكري كه به بورژوازي بوروكراتيك انحصارگرشديدا وابسته است نيزوجود دارد.اين آريستوكراسي روشنفكرازروشنفكران بورژوازي بوروكراتيك انحصارگرتشكيل شده كه درزمينه ايدئولوژي درخدمت اين طبقه قرارگرفته اند ومانند اين بورژوازي درهمان زندگي هرزه انگلي غوطه مي خورند.شولوخوف،اين نويسنده منحط كه ترس ازجنگ وپاسيفيسم بورژوائي راراواج ميدهد ثروت هنگفتي بهم زده است.اونه تنها صاحب ماشين شخصي بلكه مالك هواپيماي خصوصي گرديده است وحتي ازميزان حساب بانكي خود اطلاع دقيقي ندارد!

نيتجه اينكه درشوروي ودرهريك اززمينه هاي اقتصادي،سياسي يافرهنگي يك فضاي طاعوني درجامعه اي فاسد حكمفرماست.اين رژيم اجتماعي،همانند انگلي كه ازتل پهن حيات مي گيرد،ازخود هيچ نيروي مستقلي ندارد.

دوران تـاريخي نـويني هـم اكنـون آغازگرديـده:دوران مبـارزه برعليـه امپرياليزم آمريكا ورويزيونيسم شوروي

سوسيال – امپرياليزم شوروي درداخل كشورخلق زحمتكش شوروي راوحشيانه استثماروبه آن ستم مي كند ودرخارج سلطه استعاري شديدي برروي كشورهاي "خانواده بزرگ سوسياليستي" اعمال كرده درهرنقطه اي ازجهان به تجاوزگري وتوسعه طلبي مي پردازد.به همين علت است كه چه درزمينه داخلي وچه درزمينه خارجي،كليه تضادهائي كه باآنها مواجه مي شود روزبه روز حادترمي گردند.

هركجا كه اختناق هست،مقاومت هم هست.فشارواستثماري كه توسط بورژوازي بوروكراتيك انحصارگربرروي خلق شوروي اعمال مي شود الزاما دربرابرمقاومت اين خلق مواجه مي شود وتضاد بين خلق وبورژوازي روزبه روز شدت بيشتري بخود مي گيرد. اشكال اين مقاومت خود را دربرابرداردسته حاكم به وسيله خرابكاري درتوليد،غيبت ويااعتصاب ابرازميدارند.توده هاي انقلابي بارها وبارها دربسياري ازمناطق به تظاهرات اعتراضي برعليه ديكتاتوري فاشيستي مقامات شوروي برخاسته اند.درتمام شوروي گاه به گاه نشريات مخفيانه به چاپ مي رسد واعلاميه هاي متعددي دراعتراض برعليه سلطه ارتجاعي دارودسته مرتد شوروي منتشرمي شود وستم گري قشرممتاز راافشامي سازد. فرزندان قهرمان اكتبرمسلما نمي توانند درمقابل سلطه ارتجاعي تزارهاي نوين سرتسليم فرود بياورند.لنين،درزمان حاكميت شوم تزاريسم نوشته بود:" پرولتاريا روسيه براي رهائي بشريت ازننگ سلطنت تزاري ازدادن قرباني هراس نداشته است"(لنين:"جنگ وسوسيال –دموكراسي روس"آثار،جلد 21ص 24) .مسلما امروز نيزپرولتاريا،خلق زحمتكش و روشنفكران انقلابي شوروي دعوت لنين راابجابت كرده تزارهاي نوين راسرنگون وديكتاتوري پرولتاريا رامجددا برقرارخواهندساخت.

بعلاوه،تضادهاي موجود بين سوسيال – امپرياليزم ودولت ها وخلقهاي تحت ستم نواستعمارشوروي دائماتشديد مي گردند.شوروي سياست نواستعماري "ادغام اقتصادي" رااعمال كرده وازاين طريق برخي ازكشورهاي اروپاي شرقي ومغولستان راغارت وبزيريوغ خود مي كشد واين امرباعث تشديد مقاومت اين كشورها دربرابرغارتگري

وسلطه جوئي مي شود.شوروي،باوقاحت تمام،سربازانش رابراي اشغال چسلواكي گسيل داشته وبااين عمل خود،چشمان خلقهاي كشورهاي اروپاي شرقي ومغولستان رابازهم بيشترگشوده وباعث تشديد مبارزه آنان برعليه سوسيال – امپرياليزم شوروي گرديد. بالاخره اروپاي شرقي هم بايد روزي مانند يك بشكه باروت منفجرشود.گسيل زره پوشهاي شوروي به پراگ نه تنها قدرت سوسيال – امپرياليزم رااثبات نمي كند بلكه به عكس نشانه آغازفروپاشي امپراطوري نواستعماري آن ميباشد.

شوروي به منظورنفوذ دركشورهاي آسيا،آفريقا وآمريكاي لاتين وغارت وتجاوزبه آنان پرچم"كمك" رابرافراشته ودرعمل خود رادراردوگاه مقابل خلقهاي اين كشورها قرارمي دهد. دست اهريمني سوسيال – امپرياليزم شوروي به برخي ازكشورهاي ساحلي مديترانه واقيانوس هند نيزرسيده است:پايگاه هاي نظامي درآنجا احداث مي كند،حق استفاده ازبنادركسب مي كند ودرسياست داخلي وخارجي اين كشورها دخالت كرده آنرا بزيركنترول خود مي كشد. كشتي هاي اقيانوس پيماي شوروي درهمه جا حضوردارند ومنابع ماهي سايركشورها راغارت وياازبين مي برند وبه حاكميت دريائي آنان تجاوزمي كنند. خلقهاي آسيا،آفريقا وآمريكاي لاتين روز به روز ماهيت ارتجاعي سوسيال- امپرياليزم شوروي راروشن تردرك مي كنند.آنان بامرتدان شوروي به مثابه"خائن به خلقهاي انقلابي جهان" ،"استعمارگران نوين"،"دشمنان عمومي خلقهاي جهان" شديدا برخورد داشته اند. كشورها وخلقهائي كه قرباني تجاوز،كنترول،دخالت وزروگوئي رويزيونيسم شوروي وامپرياليزم آمريكا قرارگرفته اند باهم متحد مي شوند وپيروزمندانه مبارزه ضد امپرياليستي وضد استعماري وخصوصا ضد دوابرقدرت اتمي راآغازمي كنند.

نكته سوم اينكه سوسيال – امپرياليزم شوروي درخارج به تجاوزگري وتوسعه طلبي افسارگسيخته پرداخته هركجاكه بتواند دست اندازي نموده براي تسلط بربازارها،منابع مواد اوليه ويابازارهاي سرمايه گذاري به رقابت برمي خيزد. به اين ترتيب تضاد هاي درون امپرياليستي ومخصوصا تضادهاي بين دوابرقدرت اتمي،شوروي وآمريكا،كه هريك ازآنان روياي آفائي جهان رادرسرمي پروراند،به نحوبي سابقه اي تشديد يافته است.اكنون،مسابقه دوابرقدرت اتمي براي سيادت جهاني مسئله اي اساسي است.گره گاه استراتيژيك رقابتشان دراروپاست. ازآنجاكه اروپا منطقه اي حياتي براي جهان سرمايه داريست،بهمين جهت دوابرقدرت برسرآن به مقابله باهم مي پردازند.هميشه غرب دراين خيال بود كه سوسيال- امپرياليزم رابه شرق منحرف سازد واين بلارابه چين نازل كند.ليكن چنين سخت هضم است وسالهاست كه دندان خرد مي كند.امروزه،رويزيونيستهاي شوروي درشرق سروصدا راه مي اندازند تابه غرب حمله كنند وبه تلاشهاي خودشان براي تسلط براروپاشدت بخشيده اند.دوسوم قواي نظامي دريائي وزميني شوروي درغرب اورال مستقراست. درده سال اخيرناوگان جنگي شوروي به نحو چشمگيري تقويت شده است. درسال 1970 بيش از200

ناوبكار افتادند. شوروي درتمام درياهاي عمده جهان دست به مانورهاي نظامي كه داراي برد جهاني هستندزده،قدرت دريائي خود رابه رخ ديگران ميكشد وبه توسعه طلبي درمديترانه،اقيانوس هند وهركجا كه بتواند مي پردازد.

رقابت بين شوروي وآمريكا سرچشمه ناامني ها درجهان مي باشد.اين رقابت كه به منظوراحرازسيادت جهاني صورت مي گيرد،بيش ازپيش بامقاومت سرسختانه جهان سوم مواجه شده ودرعين حال نارضائي ژاپن وكشورهاي غربي راباعث مي گردد.آميزش مشكلات داخلي وخارجي ،ايام بس صعيتري رابراي دوابرقدرت نويد مي دهد.علت آنست كه "پژمردن گلها راچاره نيست".

امپرياليزم يعني تجاوز،يعني جنگ،سوسيال – امپرياليزم شوروي درمرزهاي چين قوامستقرمي كند وآرزو دارد كه چين رابه مستعمره خود تبديل سازد.ماباید آموزش صدرمائو رادرباره "تدارك دربرابرخطرجنگ احتمالي وبلاياي طبيعي وكليه اقدامات درخدمت به خلق" اجراكنيم.بايد آمادگي خود رادرپيش بيني جنگ افزايش دهيم تابتوانيم مهاجم رابه عقب نشيني وادارسازيم،درمقابل شروع جنگ جهاني ومخصوصا دربرابرحمله غالگير كننده شوروي سوسيال – امپرياليزم هشياربمانيم:ماهردشمن مهاجمي راقاطعانه وتماما درهم خواهيم شكست!

صدرمائو بيان ميدارد:"رويزيونيسم شوروي وامپرياليزم آمريكا،درهمكاريشان،آنچنان فضاحت ورسوائي ببارآورده اند كه خلقهاي انقلابي جهان آنان رابي كيفرنخواهند گذاشت. خلقهاي جهان بپامي خيزند.دوران نويني هم اكنون آغازگرديده است:دوران مبارزه عليه امپرياليزم آمريكاو رويزيونيسم شوروي"1.جهان سوم درمبارزه برعليه هژمونيسم وسياست خود سرانه دوابرقدرت آگاهي خود راارتقاء داده وقويترمي شود. اين امر، امروزدرروابط بين المللي واقعه بزرگي به شمارمي آيد.اوضاع امروز جهان باين ترتيب تصويرمي شود:"دگرگوني هاي عظيم درزيرآسمان"،"پيش ازتوفان"،باد عمارت رافرامي گيرد".اين است تبلوركنوني تضادهاي اساسي جهان كه توسط لنين تحليل شده اند.كشورهائي كه قرباني تجاوز،توطئه،دخالت كنترول وفشارامپرياليزم قرارمي گيرند،هرچه بيشترمتحد شده،وسيعترين جبهه متحد راايجاد مبارزه خود

1- نقل از"روزنامه خلق"،28 آوريل 1969

رابرعليه امپرياليزم،نواستعمارويااستعماركلاسيك وخصوصا برعليه دوابرقدرت آمريكا وشوروي شدت مي بخشند. كشورها استقلال ملتها آزادي وخلقها انقلاب مي خواهند.هم اكنون اين حكم به يك جريان تاريخي انسداد ناپذيرتبديل شده است واين جريان تاريخي عظيم دوابرقدرت راباخود خواهد برد.

صدرمائو،درآستانه پيروزي جنگ مقاومت ضدژاپوني،چنين پيشگويي مي كرد:"جهان بي چون وچرا راه ترقي رادرپيش خواهد گرفت ونه راه ارتجاع را. البته مابايد بسيارهشياراشيم واحتمال پاره اي فرازونشيب هاوپيچ وخمهاي موقتي وياحتي جدي درجريان حوادث راازنظرفرونگذاريم؛دربسياري ازكشورها هنوزنيروهاي ارتجاعي نيرومندي وجود دارد كه ازوحدت،ترقي وآزادي خلق كشورخود وخلقهاي كشورهاي ديگرجلوگيري مي كنند. هركس كه چشمهايش رابرروي اين امكانات ببندد،مرتكب اشتباه سياسي خواهد شد.معذلك گرايش عمومي تاريخ ازهم اكنون باوضوح تمام تعيين شد.وتغييرنخواهد كرد"(مائوتسه دون"درباره دولت ائتلافي"چاپ پكن،منتخب آثار،جلد3،ص217).

ظهورسوسيال- امپرياليزم فقط يك پيچش موقتي تاريخ مي باشد ولي بمانند هرامپرياليزم سرمايه داري كلاسيك درتضادهاي بي شماري غوطه مي خورد كه عبارتنداز:تضادبين بورژوازي بوروكراتيك انحصارگرشوروي باپرولتاريا وتمامي خلق زحمتكش شوروي،تضادبين سوسيال-امپرياليزم باامپرياليزم سرمايه داري،كلاسيك خصوصا باامپرياليزم آمريكا.اين تضادها بيش ازپيش تشديد مي گردند.دراثروجود وتكامل اين تضادها،بلاشك سوسيال- امپرياليزم شوروي توسط خلق شوروي وخلقهاي جهان به موزه تاريخ سپرده خواهدشد.لنين گفته بود:"امپرياليزم آستانه انقلاب اجتماعي پرولتارياست."(لنين،"امپرياليزم..."چاپ پكن،ص 10) سوسيال امپرياليزم شوروي نيزآستانه انقلاب سوسياليستي اكتبردوم مي باشد.صدرمائوچنين مي گويد:"اتحاد شوروي اولين كشورسوسياليستي بود وحزب كمونيست اش توسط لنين ايجاد گرديد. عليرغم اينكه رهبري حزب ودولت شوروي هم اكنون توسط رويزيونيستها غصب گرديده،من به رفقا توصيه مي كنم كه اعتقاد راسخ داشته باشند،خلق شوروي،توده هاي عظيم اعضاي حزب وكادرها خوب هستند وانقلاب مي خواهند وسلطه رويزيونيسم زمان چنداني نخواهدپائيد."(مائوتسه دون:نقل از"روزنامه خلق"،6 نوامبر1967)

خلق شوروي بزيرپرچم پرافتخارلنينيسم وپرتوان ازسنت پرافتخارانقلاب اكتبروپشتيباني خلقهاي جهان،سرانجام سوسيال-امپرياليزم رادفن كرده،برسرزمين گسترده شوراها ديكتاتوري پرولتاريا،سوسياليسم ومركسيسم لنينيسم رابه اهتزازدرخواهد آورد.

"بگذارطبقات حاكمه ازانديشه انقلاب كمونيستي برخود بلرزند!پرولترهادراين ميان چيزي جززنجيرهايشان راازدست نمي دهند ولي جهاني رابدست خواهند آورد.

پرولترهاي سراسرجهان متحد شويد"!(ماركس وانگلس:"مانيفست حزب كمونيست".چاپ پكن،ص 76)